الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
الحمد لله که مجموعه مکتوبات حضرت غوث الثقلین میرزا مظهر جانجانان و قاضی ثناء الله پانی پتی و مولینا
شاه ولی الله صاحب محدث دهلوی قدس سره و ترجمه رساله اسرار العارفین شیخ شهاب الدین سهروردی در رد المسماة
کلمات طیبات
از نتائج طبع منقول حاوی فروع و اصول ابو الخیر مولوی حافظ محمد علی صاحب
مرادآبادی حسب فرمائش مولینا نجم الدین صاحب
مطبع مرادآباد

فہرست کتاب کلمات طیبات

II

۸۸

III

IV

الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون
الحمد للہ کہ مجموعہ مکتوبات حضرت غوث الثقلین مرزا مظہر جانجاناں و قاضی ثناء اللہ پانی پتی و مولنا
شاہ ولی اللہ صاحب و مولنا محمد شاہ دہلوی و ترجمہ رسالہ اسرار العارفین شیخ شہاب الدین سہروردی قدس سرہم المسماۃ
۱۳۰۸ھ
کلمات طیبات
از تالیفات جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول جناب ابو الخیر مولوی حافظ محمد علی صاحب
مرادآبادی مرحوم و تصحیح مولوی محمد قمر الدین صاحب حسب فرمائش مولنا نجم الدین صاحب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی بتحمیده یستفتح کل کتاب بذکره یبدء کل خطاب نشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له ونشهد ان محمدا عبده ورسوله شهادة ینال بها الشامل دار
الرضوان بلا ارتیاب ونصلی علی محمد واله صلوة تنقذنا من هول المطلع یوم الحساب وتمهد لنا
عند الله زلفی وحسن المآب **اما بعد** میگوید فقیر حقیر ضعیف عباد الله الواحد الاحد **ابو الخیر
محمد ابن احمد** مرادآبادی موطنا فاروقی نسبا نقشبندی مجددی مشربا که از بدو شعور داعیه
طلب طریقت در سرم بود و بعد از تحصیل علوم شغف باطنی افزود و بمضمون ع ای بسا ابلیس آدم
روی هست ✤ پس بهر دستے نباید داد دست ✤ بمتصوفین خرقه پوش گندم نمای جو فروش که بجهل مرکب
گرفتار اند از کتاب و سنت بهره ندارند و بزی علما و فقرا برآمده و چیزها در دین متین احداث کرده طریقت
را غیر شریعت گویند روئی آوردم و مترصد فضل رحمانی و موهبت سبحانی بودم تا آنکه قائد خیرم بسلک
خدمت فرد الافراد قطب الاقطاب سلطان المشائخ فی الآفاق وارث موارث الاولیا بالاستحقاق

حجة الله علی عباده رحمة الله القائمة فی بلاده قطب فلک الهدایة مرکز دائره اندراج النهایة
فی البدایة سیدی وسندی وذخیرة یومی وغدی ومکان الروح من جسدی ظل الله المنان شیخنا
ومنا دینا واستاذنا وملاذنا مولینا **محمد فضل الرحمن** متع الله المسلمین بطول بقائه ونور العوالم
بنوره وضیائه رسانید فرائیتُ مالا عین رأت وسمعتُ مالا اذن سمعت ... من بدیع الکل عظیمه
واکرم من یطوی الیه المراحل بل من بعد بمطالعه کتب قوم قدیماً وحدیثاً موفق شده ام و آخر کار ای کم مطالعه
درآمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف بالله هادی الی الله حامل اسرار الطریقة والشریعة
موضح دقائق السر والحقیقة حضرت شمس الدین حبیب الرحمن **میرزا مظهر جانجان شهید** نور
قدس سره که کشف بسیاری از معضلات شریعت وطریقت میکند وحل اکثری از دقائق مذهب و ملت
مینماید چون این جوامع الکلم بس دلچسپ آمد باستقصایش کوشیدم وجابجا تلاشیدم تا آنکه در تالیفات
خلفای حضرت ایشان قدس سرهم اضعاف آن یافتم و بهنگام تلاش مکاتیب حضرت غوث الثقلین
امام الطائفتین شیخ الاسلام والمسلمین **محی الدین ابو محمد عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی**
وحضرت عارف بالله مولینا **شاه ولی الله** محدث دهلوی وحضرت جامع الکمالات **قاضی
ثناء الله** پانی پتی رحمة الله علیهم اجمعین نیز بدست آمد پس خواستم که تنها متلذذ نباشم بل ره آورد
عزیزان سازم وبا ین غرض آن تفرق را بجمع آوردم واز هر باغی گلی برچیدم و بآخر کتاب رساله
اسرار العارفین و سیر الطالبین شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی
رحمة الله علیه که مختصریست مضبوط در سیرت سلف صالح نقل کردم بطریق ترجمه بامر کسیکه او را جب
ست بر من فرمان برداشت امروی ونزو رآوردم در وی تا توانستم سخن از پیش خود ومجموعه را
به **کلمات طیبات** موسوم کردم و به دو باب مبوب ساختم **باب اول** در مکاتیب و
این باب مشتمل ست بچهار فصل **فصل اول** در مکاتیب حضرت غوث الثقلین **فصل دوم**
در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شهید رح **فصل سوم** در مکاتیب قاضی ثناء الله پانی پتی رح
فصل چهارم در مکاتیب مولینا شاه ولی الله محدث دهلوی رح **باب دوم** در ترجمه رساله اسرار العارفین

وسیر الطالبین شیخ سهروردی رح تا باشد که عزیزان تمتع بردارند و فقیر را بدعای حسن خاتمت یاد
آرند وما توفیقی الا بالله علیه توکلت وهو رب العرش العظیم **باب اول**
از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب و این باب مشتمل ست بر چهار فصل **فصل اول** در مکاتیب حضرت
غوث الثقلین رح

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول ایعزیز سینهٔ طلب خودیکی در بوتهٔ والذین جاهدوا فینا و آتش و یحذرکم
الله نفسه بگداز و خالص کن تا شایان مهر لنهدینهم سبلنا گردد و در بازار ان الله اشتری
من المومنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة او را ارزشی باشد و بدان سرمایه
توانی که بضاعت دین خالص الا لله الدین الخالص حاصل کنی و شاید رمزی از اسرار
والمخلصون علی خطر عظیم بکشانید و از لوامع انوار فمن شرح الله صدره للاسلام
فهو علی نور من ربه شعاعی بر تو تابد و از ندای داعی ادعونی استجب لکم باعثه در دل تو پیدا
آید و از حضیض قل متاع الدنیا قلیل پای همت بیرون نهی و از اوج والآخرة خیر لمن اتقی
عبور کنی و از نسیم نحن اقرب الیه من حبل الورید بوئی در مشام جان تو رسد و شجرهٔ قلب از ان در
اهتزاز آید و از باد خزان قل الله ثم ذرهم در بوستان تجرید فلا تدع مع الله الها آخر برگ ریز
شوی و ریاح فضل بهاران الذین سبقت لهم منا الحسنی در وزیدن آید و سحاب ان الله
یجتبی الیه من یشاء از شمائیل فضل باریدن گیرد و اراضی ریاض قلوب از نباتات و
علمناه من لدنا علما سرسبز شود و اشجار بساتین از اثمار ان رحمة الله قریب من المحسنین بار ور
گردد و عیون وصول از سرچشمهٔ عینا یشرب بها المقربون در وادی سرور در آید و مبشر اقبال
ذلک فضل الله یوتیه من یشاء بشارت فیض وارساند الا تخافوا ولا تحزنوا بالجنة التی
کنتم توعدون و رضوان جنات نعیم رضی الله عنه ندا در دهد کلوا واشربوا هنیئا
بما کنتم تعملون والسلام **مکتوب دوم** ای عزیز بترس ازان روز که یوم
یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه و از محاسبه وان تبدوا
ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله اندیشه کن چون اولئک کالانعام بحظوظ نفسانی مشغول

سباش و سرور مراقبه فاذکرونی اذکرکم فرو دیده در مشاهده وجوه یومئذ ناضرة الی ربها
ناظرة بکشا و نظاره کن و از نعیم ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون یاد
آور تا ندای والله یدعوا الی دار السلام در گوش هوش تو افتد و از خوابگاه غفلت انما
الحیوة الدنیا لعب و لهو بیدار گردی و در طلب درجات والسابقون السابقون اولئک
المقربون فی جنات النعیم از سر قدم سازی و مرکب همت از جان و دل در تازی تا مبشر لطائف
الله لطیف بعباده با هزاران اطباق ندای لهم البشری ترا در پیش آید و عساکر امداد ولله
جنود السموات والارض همراه تو شود و بر لشکر اعدا ان الشیطان للانسان عدو مبین
فیروزئی یابی و از دام هوای نفس ان النفس لامارة بالسوء خلاص یابی و لوح دل را از لطائف
اسرار اتقوا الله ویعلمکم مرقوم گردانی و مرغ دل از حظائر قدس قدیم یاد آورد و در فضای سلوک
فاسلکی سبل ربک ذللا بجناح میثاق در پرواز آید و از اثمار انس در بساتین کلی من
کل الثمرات محظوظ گردد و آئینه سر از لوامع انوار تجلیات اسم صفت نور گردد که سر تولج اللیل
فی النهار مکشوف شود و در روضه ضمیر تو از امطار مراحم وانزلنا من السماء ماء فانبتنا
به جنات وحب الحصید سرسبز همچو باغ ارم گردد و رموز واحیینا به بلدة میتا
مر ترا فهم شود و مستار فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید از پیش تو برداره
و تو بر مشاهده کمال او فرو مانی گاهی در دریای بی نیازی ان الله لغنی عن العالمین
فرو شوی و از سموم مهب افامنوا مکر الله در گرداب سرگردانی فرو مانی و گاهی از نسیم
لطف ولا تیأسوا من روح الله در گلشن تمجید چون عندلیب از شوق در ترنم آئی و از طلبات
وجد نسیم انی لاجد ریح یوسف بر کشی و حساد بزبان ملامت پیش آیند و گویند تالله انک
لفی ضلالک القدیم و چون تاثیر والقیه علی وجهه فارتد بصیرا ظاهر گردد همه اخوان
با هزاران نیاز و عجز درخواست کنند که استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین و از سر صدق بر خوانند
که لقد آثرک الله علینا و تو در مقام مناجات آئی و بزبان حال گوئی که رب قد آتیتنی من الملک
وعلمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی

مسلما والحقنی بالصالحین والسلام **مکتوب سوم** ای عزیز پیش ازین تغافل کردن
وبحیات مغرور شدن نه دلیل سعادت بود مگر خطاب ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة بگوش
جان تو نرسیده است و از وعید من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا
هیچ خوف نداری و از تهدید اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون هیچ اندیشه
نمیکنی و از توبیخ من کان یرید حرث الدنیا نوته منها وماله فی الاخرة من نصیب هیچ
یاد نمی آری و از تنبیه فاما من طغی واثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی الماوی هیچ انتباه نمیگیری
تا چند در تیه غفلت سرگردان و در بیدای شهوت بے سامان باشی یکے در صومعه توبوا
الی الله در شو و در محراب وانیبوا الی ربکم توجه برو به زبان صدق واخلاص برخوان انی
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا تا نفایس اسرار وهو الذی یقبل التوبة
عن عباده ویعفوا عن السیئات از خزاین الطاف ان الله غفور الرحیم بر تو مکشوف شود
و پایه عنایت بشارت چنین رساند ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین ترا و بمدارج معارج
تعز من تشاء عروج بخشد و منادی اقبال بزبان حال ندا کند که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا
فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون والسلام **مکتوب چهارم** ای عزیز چون شموس معارف
از مطالع سموات سرایر طلوع کند و اراضی قلوب بنور ربها منور گردد که اشرقت الارض بنور ربها
و غطای ظلام خیالیه از پیش بصایر عقول مرتفع شود که فکشفنا عنک غطاءک نواظر افهام
از مشاهده لوامع انوار قدس از حیرت چشم باز ماند و خواطر افکار از مکاشفه عجائب اسرار عالم
الملکوت در تعجب شود و هیجان عشق اورا در بوادی طلب سرگردان کند و طلبات شوق در مواطن قرب
انس بخشد و منادی ان الله لذو فضل علی الناس ندا کند وهو معکم اینما کنتم چون بر نکته
سر معیت مطلع گردد هستی خود را گم کند و لا تجعلوا مع الله الها آخر در دریای نیستی لیس
لک من الامر شیء فرو شود تا گوهر امید را بچنگ آرد و امواج عزت اورا در محیط عظمت در اندازد
چون خواهد که بر کناره آید در گرداب حیرت افتد و بگوید رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی
هر کجا امداد از الطاف وحملناهم فی البر والبحر در رسد اورا بساحل لطف

نصیب برحمتنا من نشاء فرو دآرد و مفاتیح خزاین اسرار والله بکل شیء محیط بدو سپارند
و برموز و اشارات وان الی ربک المنتهی اطلاع بخشند پس فاوحی الی عبده ما اوحی چه باشد
ولقد رای من آیات ربه الکبری چه معنی دارد مکتوب پنجم ای عزیز کی از عالم غرور
فلا یغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور عبور کنی و از منازل اهل حضور که تعرف
فی وجوههم نضرة النعیم یاد آورد تا گر بوی از نفحات بوستان فروح وریحان وجنة نعیم
بمشام جان تو رسد و جرعه از جام جهان نمای ویسقون من رحیق مختوم ختامه مسک
در کام تو ریزند و دقایق اسرار حقایق جاء الحق من ربک مکشوف بر تو شود و تو بر بساط تفرید
ولا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک از مسافران نحن نقص علیک نبأهم
بالحق فسانه و شاهد و مشهود استماع کنی گاهی باد از نغمات خطاب فبشر عبادی الذین
یستمعون القول فیتبعون احسنه از غایت شوق در طرب آئی و گاهی از صدمات سطوت
فاستقم کما امرت ومن تاب معک سر در مراقبه حزن در کنی و گاهی بحبل المتین واعتصموا
بحبل الله جمیعا چنگ در زنی و گاهی در فتراک وما النصر الا من عند الله در آویزی و
گاهی در دریای سنستدرجهم من حیث لا یعلمون فرو شوی و گاهی بر ساحل لطف
ان الله بکم لرؤف رحیم گذر کنی و از حدایق فمن یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا
اثمار برچینی و از انهار لکل درجات مما عملوا بایک اخلاص اعتراف نمائی و در طلب
صدر ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له قرار گیری و از مائده
نعیم ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا برخوری و از منادی ندا شنوی یا عبادی
لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون مکتوب ششم ای عزیز چون آهنگ فرامیر
انس بمسامع قلوب در رسد و از سماع نغمات خطاب الست بربکم را یاد آرد و سکرات قالوا
بلی را تذکر کند و عندلیبان احزان با وقار حسرت نغمه یا اسفی علی یوسف برکشند و بربط کردند
ترانه انکسار وابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم نواختن گیرد و طنبور نوای بینوائی انما
اشکو بثی وحزنی الی الله بآهنگ فصبر جمیل فرو داشت کند و برقات جذبات شوق در

فضای سموات سرائر در لمعان آید و انوار جنون دل را منطمس گرداند که یکاد سنا برقه
یذهب بالابصار و قطرات عبرات از سحاب اعین ارواح چندان متقاطر گردد که ارض مزرعه
من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه از نباتات وعدکم الله مغانم کثیرة
جمله محصد گردد و حدائق آمال ومن یتوکل علی الله فهو حسبه بنفحات روائح ان الله بالغ
امره قد جعل الله لکل شیء قدرا سرسبز معطر و مروح شود و اغصان نهال صبر ثمار انما
شاداب
یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بکمالیت رسد و مراتع غایت هذا عطاؤنا فامنن
اسپ سم زده اسپ ۱۲
او امسک در اهتزاز آید و منادی و ذلک الفضل ذو الرحمة ندا در دهد ان هذا لرزقنا ماله
من نفاد والله اعلم بالصواب مکتوب هفتم العزیز تا جبهه اضطرار بر خاک نیاز ننهی از سحاب
اعین باران حسرت نباری بوستان عیش تو هرگز از نباتات طرب سرسبز نشود و نخلستان امید بغرایب چمن
مراد بارور نگردد و اغصان صبر اوراق رضا و ریاحین انس و ثمرات قرب وان له عندنا لزلفی
وحسن ماب سرسبز نشود و بنهایت نرسد و عندلیب قلب نغمه شوق و ترنم نیاید و همای فواد
تا جنجه انی ذاهب الی ربی سیهدین از قفس ام الانسان در پرواز نشود و از فضای لا
تمدن عینک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه عبور نکند و سر گرز
سدره مقعد صدق عند ملیک مقتدر نرسد و از اثمار اشجار لهم ما یشاؤن عند
ربهم هیچ برنخورد و از بوستان والله عنده حسن الماب بوی بمشام جان وی نرسد و از
گلزار نعیم ولهم دار السلام عند ربهم وهو ولیهم بما کانوا یعملون هیچ برخوردار نیاید
والسلام مکتوب هشتم العزیز چون فروغ نور صبح توحید از افق مشارق قلوب ظهور یابد
والصبح اذا تنفس و شموس عین الیقین بر افلاک سرائر بر نهج استوار شود که والشمس تجری
لمستقر لها ظلمات وجود بشریه در ضوء انوار لمعات نورهم یسعی بین ایدیهم
متواری شود و سر تولج اللیل فی النهار ظاهر گردد و سابقه عنایت الله ولی الذین
امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب از پیش بردارد و بر لشکر شیطان که ان
الشیطان لکم عدو مبین فیروزی آید و در معرکه فاتخذوه عدوا با سپاه خویش که ذلک الله

بوارق کشوف یوقد من شجرة مبارکة زیتونة از سرادقات غمام لا شرقیة ولا غربیة و لمعان آید
وتناول فکرت یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار فروزان گردد و آسمان سرائر نجوم حکمت
و بالنجم هم یهتدون سرسبز جلوه تزیین گردد و کما انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و اقمار حقیقت
از افق نور علی نور بر اوج استغنا عروج نماید که والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون
القدیم و غشا لیالی غفلت کرد واللیل اذا یغشی سفت والنهار اذا تجلی بخشد و ریاحین گلزار
نعیم کرد والمستغفرین بالاسحار نامه بکشند و بلال سحر کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون
نغمات احزان آهنگ عشق بر کشد صبح دولت یهدی الله لنوره من یشاء و بدر و شموس
معارف از مطالع من یهد الله فهو المهتد طلوع کند اسرار لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و
لا اللیل سابق النهار وکل فی فلک یسبحون بظهور انجامد و لطائف غوامض اسرار و یضرب الله
الامثال للناس والله بکل شیء علیم از خفای اشکال کشوف شود والله اعلم بالصواب مکتوب
یازدهم ای عزیز چون مهر سپهر معرفت بر اوج کمال الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم
نعمتی عروج کند بوارق انوار رضیت لکم الاسلام دینا در لمعان آید و شواهد آثار افمن
شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه و مشارق لقد جاءک الحق من ربک بعین
الیقین مشاهده شود و بر دقائق نفائس اسرار ولله خزائن السموات والارض خبر شنید بر
دقائق حقائق فی الارض آیات للموقنین وفی انفسکم افلا تبصرون مطلع گردانند و بر رموز
اشارات فاینما تولوا فثم وجه الله محرمیت کنند لوائح فیض وارسلنا الریاح لواقح بروائح فیض
نصیب برحمتنا من نشاء از مهب عنایت الله لطیف بعباده و بساتین انا لا نضیع اجر
من احسن عملا در وزیدن آید و اشجار ریاض ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون
باور [illegible] شود و ثمار تجلی همه سرسبز و بارور گردد و نتایج وصول ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
[illegible] ال والله ذو الفضل العظیم در منزل دوحه قلوب جاری شود و مخبر احوال یار چنین
بشارت رساند که ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا و بمشاهده [illegible]

بشارت چنین سازد کہ یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون رضوان یار بلدۃ
طیبۃ ورب غفور باین تحیات سلام قولا من رب رحیم در رسد و ابواب جنت
وصول باز کند و مائدہ نعیم رضی اللہ عنہم پیش کشد و بگوید ولکم فیہا ما تشتہی انفسکم
ولکم فیہا ما تدعون نزلا من غفور رحیم مکتوب وار و ہم ای عزیز چون برق شہود از
خرق غمام غیب یہدی اللہ لنورہ من یشاء درخشیدن گیرد و روائح وصول از مہب عنایات
یختص برحمتہ من یشاء در وزیدن آید و ریاحین انس در ریاض قلوب شگفد و بلابل شوق
در بساتین ارواح نغمات یا اسفی علی یوسف چون ہزار دستان در ترنم آید و نیران اشتیاق
در کوانین سینہ از شعلہ بر زند و اطیار افکار در فضای عظمت از نہایت طیران بی پر شود و نحول وادی
معرفت پی گم کند و قواعد ارکان افہام از صدمت ہیبت در تزلزل آید و سفن عزائم در بحار ما
قدروا اللہ حق قدرہ از ریاح وہی تجری بہم فی موج کالجبال در تیہ حیرت فرو ماند امواج دریای عشق
یحبہم ویحبونہ در تلاطم آید بر کی بزبان حال ندا کند رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین
سابقہ عنایات ان الذین سبقت لہم منا الحسنی در رسد و ایشان را بر ساحل جودی فی مقعد صدق
فرود آرد و در مجلس بستان باد و الست رساند مائدہ نعیم للذین احسنوا الحسنی وزیادۃ را در پیش
کشد و کوس وصول از جام قرب بایدی سفرۃ وسقاہم ربہم شرابا طہورا گردان شود و ملک
ابدی و دولت سرمدی واذا رأیت ثم رأیت نعیما وملکا کبیرا مشاہدہ کرد و مکتوب سیزدہم
ای عزیز قلبی سلیم باید تا بر رموز فاعتبروا یا اولی الابصار اطلاع یابد و عقل کامل باید تا دقائق
اسرار سنریہم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسہم را ادراک کند و یقینی صادق تا شواہد معرفت وان
من شیء الا یسبح بحمدہ ولکن لا تفقہون تسبیحہم را بعین قلب مشاہدہ بیند و بداعی وصول واذا
سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوۃ الداع اذا دعان مستقبل شود و از زواجر افحسبتم
انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون از خواب غفلت یلہہم الامل فسوف یعلمون بیدار
گردد و بعروۃ الوثقی وما لکم من دون اللہ من ولی ولا نصیر چنگ زند و بسفینہ ففروا الی اللہ

سوار گردد و در بادی معرفت وما خلقت الجن والانس لیعبدون مردانه وار بغواصی فرو
آید اگر گوهر مقصود بچنگ آمد فقد فاز فوزا عظیما واگر جان در طلب و دفقد وقع اجره علی الله
مکتوب چهاردهم ای عزیز چون عساکر رایات الله یجتبی الیه من یشاء بر ولایت قلوب تاز د
و طوالع نفوس اماره را بلجام ریاضت فجاهدوا فی الله حق جهاده مرتاض و مذلل گرداند و جبابره
فراعنه او مجلس تقوی بسلاسل مجاهده در کشد و اغنیه را باغلال واطیعوا الله واطیعوا الرسول مربوط
گرداند و اعمال ارادات و اختیارات را بتادیب فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره مستزاد بد و ابنیه رسوم
و عادات و قواعد ارکان طبیعت و طامات را بکلی از میان بردارد و منادی حال بزبان صدق مقال
ندا کند که ان الملوك اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة و چون اراضی صفا
قلوب از لوث و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مصفا گردد و حدایق ارواح از
از نسائم الطاف من یهد الله فهو المهتد سر سبز و مروح شود و صفحات اوراق سرائر
از نفائس قوم لطائف اولئك كتب فی قلوبهم الایمان مرقوم گردد و شهود یوم تبدل الارض
غیر الارض صفت حال گردد و ذرات اشواق چون هباء منثورا در هوا شود و زبان حال صدا
باز گوید و تری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب اسرافیل عشق سور در دمد و نفخ
فی الصور تا ثیر صاعقه فصعق من فی السموات ومن فی الارض بظهور انجامد و مبشر اقبال لا یحزنهم
الفزع الاكبر در رسد و ایشان آمنین و مطمئنین فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر اعنی در شوند
رضوان بشارت بشرکم الیوم پیش آید و ابواب جنات نعیم بگشاید و بگوید سلام علیکم طبتم فادخلوها
خلدین و ایشان بگویند الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث
نشاء فنعم اجر العاملین مکتوب پانزدهم ای عزیز کی از داعیه شهوات و لا تتبع الهدی فیضلك
عن سبیل الله اعراض کن و از مواطن غفلت و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا برون آی و از صحبت
اهل فسوق که فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله پرهیز و از منادی استجیبوا لربکم من قبل
ان یاتی یوم لا مرد له من الله ندای الم یان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله بگوش هوش

جمع طالع یعنی بلند ۱۲ م چون قبیل اضافة الصفة الی الموصوف ۱۲

استماع کن و بتنبیه ایحسب الانسان ان یترک سدی شبی از خواب غرور و لا یغرنکم بالله الغرور
بیدار شود و از مقامات اهل حضور که رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله خبر پرسیده اند برای
کعبه مقصود پای از سر سازد و بادیه سیر انقطاع کن و تبتل الیه تبتیلا باز آید تجرید قل الله ثم ذرهم
و راحله تفویض و افوض امری الی الله با نامه اهل صدق کونوا مع الصادقین همسفر شود و
ساکن بخارف دنیا که انا جعلنا ما علی الارض زینة لها عبور کن و از مسبب مهالک فتنه که انما اموالکم
و اولادکم فتنه بسلامت بگذرد و از مناهج سالک هدی ان هذه تذکرة فمن شاء
اتخذ الی ربه سبیلا در پیش گیرد و بلسان امن یجیب المضطر اذا دعاه با تضرع و زاری
بخوان اهدنا الصراط المستقیم تا بشر عنایت قدیم الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
با بشارت تحیت سلام قولا من رب رحیم پیش برود و بر تشبیه نصر من الله و فتح قریب و بشر
المؤمنین سوار شود و بجنات خلد فانقلبوا بنعمة من الله و فضل داعی شود و نسیم عطر وصال از یمن
در وزیدن آید و اقداح شراب محبت بایدی سقاة غیب گردان شاهد شود و آهنگ ان هذا
کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا بر کشد و بمقام انس فیما نحو و کلم الله موسی تکلیما آغاز
کند و دیباچه فلما تجلی ربه للجبل از کتاب سیر و نواظر عیون بصائر از سکرات حالات خر موسی
صعقا خبر باز دهد و وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة را معاینه کند و بعجز معترف آید و بزبان حال
باز گوید لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار+

فصل دوم از کتاب کلمات طیبات مکاتیب مرزا صاحب شهید قدس سره الرشید

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول برخوردارا اکبر التماس تحریر حسب و نسب از فقیر کرده اند چون فایده معتد بها بر
آن مترتب نبود تغافل نموده ام اکنون که مساجت از حد گذشت مجملی تحریر میکند در اینکه در حقیقت
سرمایه وجود فقیر در آغاز قطره آبی و در انجام مشت خاکی است و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار
بنسب شریف [illegible] بواسطه محمد بن حنفیه [illegible] علی مرتضی علیه التحیة و الثنا [illegible]

نام یکی از اجداد فقیر در هشتصد هجری بتقریبی از بلدهٔ طائف در مملکت ترکستان افتاد و با صبیهٔ یکی از
حاکمان آنجا خویش که سردار الوس قاقشالان بود وصلت دست داد چون او را پسری نبود حکومت
آن ناحیه تعلق باولاد ایشان گرفت وقتیکه همایون بادشاه مملکت هندوستان از دست افاغنه
مستخلص گردانید از آن خاندان دو برادر محبوب خان و باباخان نام که به سه واسطه با امیر مذکور میرسند
همراه آورد و احوال این هر دو در تاریخ اکبری مسطور است و نسب مادری این بزرگان بخانوادهٔ امیر صاحبقران
میرسد و نسب فقیر بچهار واسطه بباباخان منتهی میگردد و پدرم بحرم خان مذکور که در عهد اکبری منصبی
شده بود بعارضهٔ منصبی گرفتار بود و عمری در خدمت اورنگ زیب بادشاه گذرانیده آخر بدولت
ترک دنیا معزز و مفتخر گردیده و بخدمت بزرگی از خلفای طریقهٔ قادریه استفاده نموده و در سال هزار
و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرموده و در هزار و صد سیزده ولادت فقیر اتفاق افتاده و در
شانزده سالگی که عمری برگشت و در بیعت که همت بسته دست از دنیا برداشته پای سعی از سر
ساخته در راه فقر گذاشت علوم متعارف در عهد پدر خوانده بود و کتب حدیث در خدمت حاجی محمد افضل
سیالکوتی تلمیذ شیخ المحدثین شیخ عبد الله بن سالم مکی گذرانیده و قرآن مجید را از حافظ عبد الرسول دهلوی
تلمیذ شیخ القراء شیخ عبد الخالق شوقی سند کرده و ذکر طریقهٔ نقشبندیه با خرقه و اجازت مطلقه از جناب
سید السادات سید نور محمد بداونی رضی الله تعالی عنه که بدو واسطه بحضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی
رضی الله تعالی عنه میرسند گرفت و عمری در خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از مشایخ
متعدده این طریقه استفاده نموده و آخر باستانهٔ فیض آشیانهٔ حضرت شیخ الشیوخ شیخ محمد عابد سنامی
رضی الله تعالی عنه که ایشان نیز بدو واسطه بحضرت مجدد رضی الله تعالی میرسند جبهه نیاز سوده فی فیها
ایشان کرده خرقهٔ اجازت طریقهٔ قادریه و سهروردیه و چشتیه حاصل نمود تا امروز که هزار و صد و شصت و
پنج هجریست بحکم این حضرات از سی سال بتربیت طالبان خدا مشغول است خدا خاتمه بخیر کند
ببرکت حبیبه صلی الله علیه وسلم مکتوب و هم مخدوم این بار دو سه نوشته اند یکی آنکه خلفای حضرت
سهرند دعوی کمالات و مقامات بلند میکنند آثار آن مثل اولیای متقدمین از ایشان بظهور نمیرسد

دوم آنکه مریدان خود را بشارتهای عالی میدهند و بحالات آنها دلالت بر آن بشارتها نمیکنند و نیز
مساوات آن درویشان با کابر سابقین بلکه فضل بر آنها لازم می آید و این معنی مستبعد مینماید جواب
شبهٔ اول باشد که بزرگان پیشین هم باوجود تحقق فنا دعوی کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین
مقالات مملوست نحو الباقی الی الباب جماعهٔ از ان طایفه بالطبع این امر مامور بوده اند و فرقه بحکم غلبه سکر
متصف پس در شان ایشان غیر ازین هر دو احتمال یکی را تجویز میتوان کرد و هیچ کمالی غیر از نبوت
بالاصالة ختم نگردیده و در مبدا فیاض بخل و دریغ ممکن نیست پس در حق بزرگان حسن ظن را بهیا بایست
آخر از صلحای متقدمین اند و مراد از غلبهٔ آثار کمال اگر استقامت ست که فوق کرامت ست پس این یعنی
خود از اقوای این طریقه بقوت ظاهر میگردد و منحصر را اعتباری نیست و اگر مقصود از آثار صدور خوارق
عادات و مکاشفات ست که منظور عوام ست پس این مقدمات باجماع صوفیه نه از شرائط ولایت اند
نه از لوازم آن مخفی نیست که صحابه کرام که افضل از جمیع افراد امت مرحومه اند کمتر مصدر این امور گشته و دیدن
مجاهدات و ریاضات این طریقه بطور صحابه کرام و تابعین باتباع کتاب و سنت ست و اذواق و مواجید اهل
این طریقه نیز مشابه اذواق همان جماعت ست فلا تکن من الممترین جواب شبهه دوم آنکه دریافتن آثار
باطنی اهل کمال امر آسان نیست علی الخصوص ادراک نسبت بی کیف این طریقه کار هر عزیز نیست اما این
ارباب فراست صحیحه مخفی نیست نمیماند و در آثار ظاهری که کثرت طاعت و ریاضت و افراط اذواق و
شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد اهل اخلاص و ریا و ارباب حق و باطل شریک اند و از صدور
معاصی احیاناً غیر معصومین هیچکس محفوظ نیست مخفی نیست که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب قیامت
ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارتها بی حقیقت نیست و مقصود این مشائخ
از بشارت آنست که مرید از ان مقام نصیبی یافته است مثل اولیای مشهوره قوت و رفعت در ان
مقام بهم رسانیده تا مساوات آنها لازم آید و اگر مرید خوش استعدادی عمری درین کار جهد و جهد
بکار برده و شریک دولت آن بزرگان شود مستبعد نیست ع فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد و باشد که نسبت این حضرات انعکاسی ست مثل انطباع نقش در

و مرایای صفات حقیقیه که مقابل آن عدمات اند گردیده و انوار آن صفات در آن مرایا منعکس گشته
و این مخلوطها مبادی تعینات عالم شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابته فی العلم مرکب اند از اعدام
اضافیه و ظلال صفات حقیقیه و مرایای خارج ظلی که ظل خارج حقیقی ست مصدر آثار خارجیه گشته پس اعیان
خارجیه نزد ایشان بوجود ظلی موجود اند نه بوجود حقیقی و در خارج ظلی متحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق
وجود حقیقی ست و در عالم هرچه هست از وجود و توابع آن ظلال انوار اسماست مستفاد است از حضرت وجود جل شانه
فلا موجود بالوجود الحقیقی فی الخارج الحقیقی الا الله فهذا هو التوحید چون عدم منشاء شر و نقص ست و وجود مبدء خیر
و کمال عالم مرکب ست از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی اوست و وجود عارضی و چون وجود بسیط و خیر و حسن محض ست عین
عالم نمیتواند شد ناچار عالم مجمع حسن و قبح خواهد بود اما وجود و حسن همه مستفاد است از حضرت وجود و مبادی قبح همه حاصل
از طرف عدم پس هرگاه سالک بقوت استعداد خود و جذب مشائخ که ظل جذب الهی ست بسیر علمی از حضیض امکان
باوج وجوب قطع مسافت که عبارت ست از خرق حجب ظلمانی و نورانی که موافق حدیث در میانه حق و خلق واقع ست
فرماید فیوض و برکات آن نسبت محاذاة که در میانه ظل و اصل متحقق بود و بجمع این حجب که مانع ظهور انوار
حقیقی در مرآت تعین سالک بودند تمام بظهور میرسد و استیلای آن انوار آن آئینه را مستور میسازد و انجلای
این نسبت فنای تعبیر میکنند و بعد فنا لازم ست که وجود موهوب از جناب قدس مناسب هر مقام عطا
تا سالک بآن وجود کارخانه بشریت و احکام شریعت اجرا تواند داشت آن نسبت را بقا میگویند پس سالک
اگر خرق حجب ظلمانی و نورانی تماما حاصل کرده از تجلیات صفات و شیونات گذشته بتجلی ذات بحت مشرف شده
در زمان نبوت باقی ست نبی میگردد و بدرجه عصمت که عبارت ست از عدم احتمال صدور شر میرسد و اگر قطع
این مسافت از امکان بسوی وجوب از عدم که شر صرف ست در ترقی افتد بوجود حق که خیر محض ست [illegible]
میگردد و چون ظلمات عدم در استیلای انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدر خیر میشود و اما باحتمال وقوع شر
ولی نائب نبی میگردد و تربیت و اصلاح بنی نوع خود میکند این نسبت معنی آنچه میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ
از نسبت محفوظ بر نسبت که در اصطلاح این قوم ست [illegible] علیهم السلام

مکتوب چهارم

[illegible] و ما سوال شما که حصول فنا مستلزم دوام [illegible] تعالی [illegible]

گر بنای این شبهه بر اشتباهی ست بیانش آنکه علم بر دو قسم ست حضوری و حصولی حضوری لازم نفس
عالم ست یا عین او ست چنانچه علم نفس بخود و بعوارض خود و حصولی حصول صور معلومات ست در مرآت ذهن
بتوسط عقل و حواس سالک که بسیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب عروج نماید این علم از قبیل علم حصولیست
نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که نزد صوفیه وجود اشیا ظلی ست نه تحقیقی یعنی این
کثرت که مرئی میگردد ظلال حضرت وجود حقیقی اند و در خارج غیر وجود واحد متحقق نیست تعدد و تکثر ظلال از راه تکثر شیونات
وجود ست و ظل تا وقتیکه از اصل خود غافل ست از ظلیت خود آگاه نیست وجود مستقل برای خود پندار ثابت میکند و در حین
التکلم بلفظ انا اشاره بهمان وجود وهمی مینماید چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارتست از رفع حجب نورانی و ظلمانی
بین الحق والخلق که از حدیث ثابت ست میسرش میگردد و باصل خود واصل میشود و خود را پیش از ظل آن اصل نمیبیند
و وجود خود و توابع آنرا مستعار از اصل میداند و میبابد که ظل را حقیقتی علیحده نیست بلکه همان اصل در مرتبه
ثانی تعین ظلی ظهور کرده است و واضح میشود که مشار الیه صحیح انا در نفس الامر اصل ست نه ظل آنگاه علم حضوری او
که لازم این تعین ظلی او بود متعلق باصل میگردد و اشاره بلفظ انا اولا راجع میشود باصل چون این اعتباری ست از
اعتبارات اصل ثانیا آن انا رجوع بظل میکند چون این حالت مستمر میگردد آنرا دوام حضور گویند و حضور را بعد از تحقق فنا
زوال نیست و اگر گاهی فتوری در حالت رو میدهد فترت در علم العلم واقع نه در عین علم حضوری و علم حصولی
عارف مثل عوام الناس باقی میماند با حواس باقیست که تثبیت امور بشری موقوف بر آنست این علم را
اصلا در جناب قدس بار نیست که حواس را در ان بارگاه دخلی نه و منشا این اشتباهات نیست که ذهول علم
العلم را فقد علم حضوری دانسته منکر دوام حضور میشوند حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه که فرموده است
أصلّي وأجهز الجيش اشاره باین هر دو علم است که تجهیز جیش تعلق بعلم حصولی دارد و حضور در صلوة از قبیل علم
حضوریست و ظاهر که صلوة الحباب البته بی حضور نخواهد بود و تدبیر جهاد بی تصور اسباب صورت نمیگیرد پس
با هر دو قسم علم جمع نشوند این هر دو کار که تداخل عبادتین ست در یک جزو زمان از نفس واحد متمشی نمیتوانست
گشت و معنی قول خلیفه ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتوانست شد فافهم والسلام مکتوب پنجم در ازالهٔ
شبهاتی که بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بزعم بحیزدان وارد میشوند

استفسار کرده اند بمطالعه در آمده دریافته شد که بنای این اعتراضات بر جهل ست یا بر حسد و این رسم انکار معمول قدیم ست اهل تعصب در تکفیر شیخ اکبر رحمة الله علیه و اکابر دیگر رساله‌ها نوشته اند و حضرت مجدد در مکاتیب خود جوابهای همه شبهات بطریق دفع دخل تحریر فرموده و از اولاد و امجاد ایشان حضرت شاه یحیی رحمة الله علیه رساله مفصل در جواب و حضرت مولوی فرخ شاه رحمة الله علیه رساله مسمی کشف الغطاء عن وجه الخطا بطریق اجمال تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب مولینا محمد بیگ ترکی ثم المکی رساله مسمی عطیة الوهاب الفاصل بین الخطاء و الصواب مشتمل بر سوالها و جوابها رد رساله محمد برزنجی تلمیذ شیخ ابراهیم کردی ثم المدنی نوشته و مهرهای علمای مذاهب اربعه دیار عرب مسجل و مسلم گردانیده و ماده حسد ظهور معارف غیر متعارف ست از جناب ایشان که در قرون اولی شیوع داشته و بعد قرون ثلثه مشهود بالخیر در پرده کمون شتافته از خصوصیت طینت مطهره ایشان که آن طینت طینت مقدسه جناب رسالت بوده بروز نموده اند انصاف آنست که اول ایشان قائل مقالات [illegible] اگر متبع کتاب و سنت ست اکثر اعمال و اقوال و موزون بمیزان شریعت پس متشابهات کلام او را موافق محکمات کلام او تاویل کنند یا بعالم السر و العلانیة واگذارند و او را معذور دارند چرا که اینقوم را عذرهای بسیار عارض میشوند گاهی در غلبه حال عبارات ایشان بمرادات ایشان مساعدت نمیکنند و گاهی در معلومات کشفی بنابر غلط وهم و خیال خطا واقع میشود و این خطا مثل خطای اجتهادی معذور اند و گاهی اطلاع بر اصطلاح ایشان میسر نمی آید پس برعایت این امور ترک اعتراض اولی ست خصوصا اعتراض بر کلام کرامت انتظام حضرت مجدد محض فضولیست که بنای طریقه ایشان بر اتباع سنت و مصنفات ایشان مشحون باین نصیحت و موعظت ست بیشتر سبب هیجان این فتنه انکار توحید وجودیست و اثبات توحید شهودی چرا که از چهارصد سال یعنی از عهد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی رحمة الله علیه تا عهد مبارک ایشان ادعیه اسماع و اذهان مردم از مسئله وحدت وجود مملو بوده ست انکار حضرت مجدد بر توحید وجودی مثل انکار علمای ظاهر ست بلکه از مقامیکه وجودیه [illegible] تکلم میکنند تصدیق و تسلیم آن مینمایند اعتقاد ایشان است که مقصود اصلی از فوق اینمقام میسر یابند و غیریتی را که بین الحق و الخلق بهیچ طور مخل وحدت وجود ندانند و تحقق که متحقق در خارج حقیقی ست گم و ثابت میکنند بخلاف وجودیه [illegible] در میان حق و خلق غیریت [illegible] دیگر نوشته شد والسلام

مکتوب ششم بعد حمد و صلوة از فقیر جان جانان مولوی صاحب مهربان سلمه الرحمن مطالعه فرمایند که
التفات نامه طولانی مشتمل بر شبهاتی چند که بر متوجه بمقالات کرامت سمات حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی
رضی الله عنه بود در ورود فرحت ورود ما این شبهات از عدم اطلاع بر مصطلحات آنجناب ناشی شده اگر بسیر مجلدات
ثلثه مکاتیب حضرت ایشان مطالعه فرمایند خواطر جمع خواهد شد و فقیر امتثال اللامر حرفی چند می نگارد باید دانست
که حضرات صوفیه لفظ وجود را بر سه معنی اطلاق می نمایند یکی بمعنی کون و حصول که امر انتزاعی و معقول ثانوی است
دوم وجود منبسط که منشأ انتزاع معنی اول و منشأ ظهور وجود و مبدأ اول هستی ممکنات است که این هر دو
وجود از حضرت ذات تعالت و تقدست متأخر اند و ذات با این هر دو وجود مصدر آثار نمی تواند شد سوم وجودی که
اول الاوائل و مبدأ المبادی است بر هم قدم عین ذات است و ذات بآن وجود مصدر آثار است و حضرات ایشان
میگویند که ذات تعالی و تعالی خود مصدر آثار خود است هرگاه وجود و ذات هر دو در حقیقت یکی باشد صدور
آثار را خواه بوجود منسوب باید کرد خواه بذات مطلب یکی است پس اختلاف راجع به نزاع لفظی است و تسلسل را
اینجا چه دخل است تسلسل آنگاه لازم آید که وجود حق تعالی مستفاد از موجود دیگر باشد و بآن وجود مصدر آثار گردد
و حال آن موجود نیز همچنین باشد و تحاشی حضرت ایشان از اطلاق لفظ وجود بر ذات تعالی و تقدس بمعنی اخص
بالمواطاة یکی بزرگی از راه احتیاط است که در لسان شرع این اطلاق وارد نشده و صفات و اسمای الهی
توقیفی اند و دو شبه دیگر که در مبحث حقیقت محمدی و فضل حقیقت کعبه بر حقیقت محمدیه صلی الله علیه وسلم از
مکتوبات جلد ثالث رفع میشود و تحریر جواب آنها طول دارد و آنچه در تاویل قول حضرت غوث الثقلین رضی الله
تعالی عنه قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله نوشته اند اگر شخصی از معاصرین از نسبت نقصان بجانب
آنحضرت میشود و استثنا متقدمین خود از این حکم بحکم ادب لازم است که بعضی از آنها اجداد و مشایخ آنجناب اند
و بحکم حدیث لا یدری اوله خیر ام آخره استثنا متاخرین نیز ضرور است چه الله تعالی کریم ...
و هر متاخری را متاخری است پس ممکن است که متاخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد و کمالی غیر از کمالات ...
بالاصالة مسلم نشده است فقیر در تفرقه حق و باطل در التفات نامه مامور بودم و الامر معذور و ... اللهم ارنا الحق
حقا و ارنا الباطل باطلا. والسلام مکتوب هفتم بعد حمد و صلوة از فقیر جان جانان مطالعه نمایند

ایشان بی خلط عدم منیب باشد وجه تطبیق حیثیت مخدوما چون مقابله و محاذات درمیان اعدام
متمایزه و وجودات صفات مقدسه در مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام مجالی صفات گشته اند
صفات نیز مرایای آن اعدام گردیده اند اما اینجا معامله بالعکس است در اینجا صفات مجالی اند و اعدام مجا
صو حالند جهت عدم درین صورت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی و بهمین جهت حضرات انبیا
علیهم السلام معصوم اند و مصدر شر نمیگردند اما وجود خارجیه ایشان عدم و وجود هر دو را قبول
میکنند و اینقدر تخلل عدم در حقایق آنحضرات برای ثبوت امکان کافیست والسلام **مکتوب نهم** ۴۹
پرسیده بودند که بزرگی میگوید که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است این معنی
چگونه راست آید که صوفی البته مومنست و گاه عالم و متقی میباشد و در حالت صحو و افاقت علم باوصاف و اعراض
خود دارد و مناط فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یکنوع همین اوصاف و اعراض اند نه ذات
حقیقت پس صوفی با وجود علم باتصاف کافر فرنگ بکفر و معاصی و علم باتصاف خود بایمان و فضائل
دیگر چگونه خود را بدتر از وی تواند دانست اگر بتکلف چنین بداند آن فضائل را از ان رذائل بدتر دانسته
باشد و فساد این عقیده شرعا و عقلا بدیهیست مخدوما بمذهب حضرات مجددیه حقائق ممکنات مرکبند
از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنابر تقابل اسما و صفات در علم الهی ثبوتی پیدا کرده
و مرایای انوار اسما و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند و در خارج ظلیکه ظل خارج حقیقیست
بصنع خداوندی بوجود ظلی موجود شده و بنابرین ترکیب مصادر آثار خیر و شر شده اند از جهت
عدم ذاتی کسب شر مینمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر و مخفی نیست که در عالم حس شخصی بمرآت
متجلی از انوار شمس نظر میکند بملاحظه اولی همان انوار می بیند نه مرآت را چرا که مرآت در شعشعان
انوار مختفی و مستور گشته است و هر گاه بذات نگاه کند بلحاظ اول همان تعین مرآتی خود را خواهد دید نه انوار را
چرا که نظر او بر ظاهر نیست پس نظر صوفی بر مظاهر شریفه و خسیسه بجهت وجود که در ان مظاهر است و مصدر
خیر شده است می افتد و چون در خود نظر میکند نگاه او بر جهت عدم ذاتی اوست و منشا شر است می افتد
و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری خواهد دید و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود

نخواهد یافت ناچار خود را از کافر فرنگ و دیگر اشیای خسیسه بدتر خواهد فهمید ازینجا معلوم شد که مقصود قائل
این قول آنست که صوفی کامل خیر و کمال را اصلا بخود منسوب نمی‌نماید و مستعار میداند و همین ست معنی فنای
تام و کامل مشهور و صحیح و اگر صوفی را نظر بر نسبت وجود و انوار مستعار خود می‌افتد و جهت مرآتیت او که
عدم ست مستور میشود ازو دعوی انا الشمس سر بر میزند بهمین جهت سر انا الحق گفتن حسین بن منصور رحمه الله
اگرچه آنجناب را دید خود معذور بود اما در دید خطا کرد از غلبه سکر در جهت وجود و جهت عدم تمیز نتوانست
نمود و بسیاری از سالکان این راه را همچنین اغلاط واقع میشود الا من عصمه الله تعالی به برکت حبیبه صلی
الله علیه و آله و سلم مکتوب نهم نوشته بودند که بزرگی به بلای شدید مشابه بلای حضرت ایوب علیه السلام
مبتلا بود و بزرگی دیگر بعیادت او رفت و پرسید چه حال داری جواب داد که حال ظاهر ست هنوز
رب انی مسنی الضر نگفته‌ام یعنی مثل ایوب علیه السلام بستوه نیامده‌ام و امان و زنهار نخواسته
درینصورت مقام صبر این ولی ارفع از مقام صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر بس رفیع ست
تفضیل ولی بر نبی لازم می‌آید و همین خلاف اجماع ست جواب مخدوم باد بادی النظر این شبهه وارد میشود و اگر
تأمل کنند محل شبهه نیست بیانش آنکه حضرت ایوب علیه السلام رب انی مسنی الضر و انت ارحم
الراحمین و نیز رب انی مسنی الشیطان بنصب و عذاب گفته و این آیات بظاهر دالست بر بی تابی
و بی صبری او ولیکن او سبحانه جل شانه که عالم السرائر و الضمائر ست میفرماید انا وجدناه صابرا نعم
العبد انه اواب پس معلوم شد که این بیصبری آنجناب نیز متضمن لطیفه دیگر از صبر بود که حق تعالی
باوجود ظهور بیصبری اثبات صبر آنحضرت میفرمود سرش اینست که نفس شریف آنحضرت مدت طویل
به انواع بلاها از هلاک اموال و اولاد و شدت مرض و فقر و اهانت و حقارت مردم نسبت بوی اهل وی
صبر نمود چون وقت نزول رحمت رسید و دانست که کشف این کرب وابسته بتضرع و زاری ست او
اینوقت بی صبر نیست ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مراتب قرب ست رسیده برعایت
بیصبری صبر فرموده تضرع و زاری در آمد و در صله این ادب ممدوح به نعم العبد گردید
و خلعت منصب انه اواب پوشید که اواب مشتق از اوب ست بمعنی رجوع یعنی رجوع بسوای نفس خود

س ۱۰ *

که رعایت صبر چندین ساله باشد نکرد بلکه برضای حق تعالی که اظهار بی صبری در آن وقت مرضی بود رجوع
نمود والحمد لله که حق تعالی بدان التجا به سیده و با وجود بی صبری ظاهر حال باطن او منظور داشته اثبات صبر او
فرمود و گفت انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب و آنچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله در فصوص الحکم بیان
نموده یا الصبر حبس النفس عن الشکوی الی الغیر و حضرت ایوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرده
بجناب خداوندی عرض حال خود نموده پس ترک صبر نموده جواب این شبهه نتواند شد چرا که چون این ولی
بجناب الهی نسبت در بنیات جاری نکرده و هم نزده زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی نمود به نسبت
و اینجا مقصود فی فصل نیست چرا که آن ولی بیچاره که از مذاق کمالات نبوت حقیقت محبوبیت کمال مقام صفا
خبر نداشته از غلبه سکر ولایت هر چه گفته از آن معذور بوده والسلام

مکتوب یازدهم ۱۱

بعد حمد و صلوة نماید که طائفه از فقهای حنفیه به انکار ذکر جهر غلو نموده فتوی به حرمت داده اند و بعضی از محدثین اثبات مشروعیت
ذکر جهر کرده در فضیلت جهر بر خفی افتاده اند هر دو فریق به راه تفریط و افراط رفته اند و از مسلک انصاف سخن
گفته اند و این مقام تنقیح میخواهد و محاکمه مطلبه باید دانست که معنی لفظ ذکر که عبارت از یاد کردن است منحصر
در سه قسم یکی ذکر لسانی بی ضمیمه آگاهی قلب و این معنی از اعتبار ساقط است و از جمله اقسام غفلت دوم ذکر
قلبی است بی حرکت لسانی و این معنی در اصطلاح معتبر است به ذکر خفی و بنای مراقبات این قوم بر آنست و معمول است
در جمیع طرق و آن سه قسم است یا حضور ذات بحت مذکور است بی ملاحظه حقیقت و یا با ملاحظه صفات او و ماخوذ است
از آیه کریمه واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخفیة ودون الجهر من القول بالغدو
والآصال و دوم استحضار مذکور است با ملاحظه منسوبات او از آلاء و نعماء و این طریق استدلال است از اثر
به موثر و این معنی در لسان شرع معتبر به تفکر است و مفید است زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن
مملو است و قسم سوم ازین اقسام ثلثه ذکر لسانی است با ذکر قلبی معا و این اکمل اقسام ذکر است و این نیز دو وجه
دارد یکی اکتفا نمودن است در ذکر کردن بر اسماع نفس خود و همین است ذکر خفی در زبان شرع و ماخوذ است
از آیه کریمه ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه لا یحب المعتدین و دوم با اسماع غیر است که در شرع
مسمی به جهر است در مواقع خاص فضیلت از خفی بنا بر حکمتی مطلقا چنانچه اذان و اقامت و قرائت جهر در صلوة جهریه

که ایقاظ نائمین و تنبیه غافلین از آن مقصود هست چنانچه در ذکر خفیست سلامت نفس و علت از فساد و سمعه و ریا
که بالغست قبول عمل را افضل ذکر خفی بر ذکر جهر بنصوص کتاب و سنت ثابت است مطلقا بلکه از فحوای حدیث
انکم لا تدعون اصم و لا غائبا منع جهر معلوم میشود و ذکر جهر بکیفیات مخصوصه نیز مراقبات باطور معمول
که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب و سنت ماخوذ نیست بلکه حضرات مشائخ بطریق الهام و اعلام
از مبدأ فیاض اخذ نموده اند و شرع از آن ساکت است داخل ما ورد نیست فائده ها و ازان متحقق و احکام
آن ضرور دینی و ظاهرست که آنچه از کتاب و سنت ثابت نیست در فضلیت از غیر آن اگرچه مباح باشد و مرضی
مفید بود و تعلیم ذکر کلمه طیبه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم حضرت علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه
که از شداد بن اوس ثابت شده است بجهر متوسط خواهد بود نه بجهر کذائی چرا که ادله این حدیث است که
یسبق را امر فرموده و بعض نیز مشعرست باخفاء فی الجمله و گفتگو در جواز و عدم جواز جهر نیست بلکه در فضل
دیگر نیست پس دعوی فضل جهر مطلقا بر ذکر خفی انکار نصوص است انکار جمیع اقسام ذکر جهر نیز همچنین چرا که
جهر در بعض مواقع مشروع است اثبات مسنونیت ذکر خفی یعنی مراقبات معموله و نیز اثبات مشروعیت ذکر
جهری که در متاخرین مروجست ممکن نه چه جای اثبات فضل آن و آنچه بعضی ابنای بشر مکابره می نمایند
از طرفین قبول نیست و لائق التفات نه و افراط و تفریط در همه امور مستقبح است و اعتدال مستحسن و خیر
الکلام ما قل و دل و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه التحیة و الثناء

مکتوب یازدهم مخدوما در مسئله سماع در میان آئمه فقها و حضرات صوفیه رحمة الله علیهم اجمعین اختلاف ۱۲
قویست فرقه اولی میگویند که سماع مطلقا حرام است بنابر مصلحت سد باب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند که باطلاق
حلال است باقتضای غلبه ذوق و اصل انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی که محل فتنه
نباشد کلامی موزون بالحنی موزون بی مداخلت محذور شرعی انشاد نماید و فسادی از آن در باطن سامع
نزاید بلکه سروری یا حزنی در قلب پیدا آید این قسم سماع البته مباح است که مرکب از دو امر مباح که کلام موزون
و نشید موزون باشد چرا غیر مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشروعه مثل نکاح و قدوم
اکابر معمول بوده و اتفاق علماست احیانا ارتکاب آن نموده اند چنانچه از کتب احادیث ظاهر می شود

متحقق نشد پس امر بیست متوسط چنانچه از جواب مشهور حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه که در مقابل
سوال حسن بصری رحمة الله فرموده مستفاد میگردد لا جبر و لا تفویض ولکن امر بین امرین و همین امر
متوسط بلسان شرع معبرست بلفظ کسب و این لفظ را جز بر فعل عباد اطلاق نمیکنند پس معلوم شد که افعال
با مخلوط جبر و اختیار ست و همین قدر اختیار ضعیف مناط تکلیف ست پس ظاهر اینست که ضعف اختیار عباد منشأ آن
اند که رحمت بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ صفتی از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد و
هرگاه افعال او تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرت ست بعلاوه مسبوقیت این هر سه صفت افعال عباد و منشأ
من وجه با فعال او تعالی دارند و بحرکات مرتعش که مجبور محض ست اصلا مناسبت ندارند اگر محاسبه باین
افعال متوجه شود منافی عدالت نیست و بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه توان کرد که نزد ایشان ظهور
حضرت وجود در هر ذره از ذرات کائنات تمام ست با کمالات مناسبه او و ظهور جزو نیست از اجزای آن حضرت
که حضرت وجود بسیط حقیقی ست متجزی نمیگردد و ازین راه میفرمایند کل شیء فیه کل شیء و چون اختیار هم صفتی و شانی
از صفات و شیونات حضرت وجود ست پس باید که در هر مظهری از مظاهر خصوصا در انسان که مشرف ست بمنصب
خلافت حصه از صفات اختیار هم متحقق باشد و بنای تکلیف امر و نهی بر آن بود والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علی خیر الوری — مکتوب چهاردهم — پرسیده بودند که کفار هند مثل مشرکان عرب بی اصل و ازینها
آنرا اصلی بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینیان آنها چه اعتقاد باید کرد مختصر از روی تحقیق و انصاف
مرقوم میگردد بدانند انچه از کتب قدیمه اهل هند معلوم میشود اینست که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع
انسانی برای اصلاح معاش و معاد شان کتابی مسمی به بید که چهار دفتر دارد مشتمل بر احکام امر و نهی و اخبار ماضی و
مستقبل بتوسط ملکی برهما نام که الله بجا و خلائق عالم ست فرستاده و مجتهدان ایشان ازان کتاب شش مذهب استخراج
نموده بنای اصول عقائد را بر آن گذاشته این فن را دهرم شاستر نامیده اند یعنی فن ایمانیات که علم
کلام باشد و افراد نوع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده و چهار مسلک ازان کتاب بر آورده برای هر فرقه
مسلکی قرار داده بنای فروع اعمال را بر آن نهاده و این فن را کرم شاستر خوانده اند یعنی فن عملیات
که علم فقه باشد و چون نسخ احکام اسکرده بحکم عقل مناسب طبائع اهل هر وقت زمان تجویز تغیر احوال ضرورست

۱۴

عمر طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یکی را جگ نام کرده برای اهل هر جگ طور عملی از آن چهار دفتر
اخذ نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصرفات کرده اند از اعتبار ساقط ست و جمیع فرق اینها در توحید
باری تعالی اتفاق دارند و عالم را حادث و مخلوق او میدانند و اقرار بفنای عالم و حشر جسمانی و جزای
اعمال نیک و بد نمایند و در علوم عقلی و نقلی و ریاضت و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات اینها را ید طولی نسبت
و کتابخانه‌ها تا امروز موجود و رسم بت پرستی اینها نه از راه اشراک در الوهیت ست بلکه حقیقت دیگر دارد و عقلا
اینها فرست عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول در تحصیل علوم و آداب دوم در تحصیل معاش و اولاد سوم در تصحیح
اعمال و اصلاح نفس و چهارم در مشق انقطاع و تجرد که غایت کمال انسانیت و نجات کبری که آن را مکت میگویند
بر آن موقوفست صرف نمایند و قواعد و ضوابط دین اینها انتظام و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین مرتبی
بوده است منسوخ شده و از ادیان منسوخه غیر از دین یهود و نصاری نسخ دین دیگر در شرع مذکور نیست حالانکه
نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دینهای بسیار در معرض محو و اثبات آمده و باید دانست که بحکم آیه کریمه
وان من امة الا خلا فیها نذیر و کریمه ولکل امة رسول و آیات دیگر در ممالک هند نیز بعثت انبیا و رسل
واقع شده است و احوال آنها در کتب اینها مضبوط است و از آثار آنها که باقیست ظاهر میشود که مرتبه کمال
و تکمیل داشته اند و جهت عامه غایت مصالح عباد را در این مملکت وسیع فرو نگذاشته و مشهور است که پیش از بعثت
خاتم الرسل صلی الله علیه وسلم در هر قومی پیغمبری مبعوث شده و اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بر آن
قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد ظهور پیغمبر ما که خاتم المرسلین ست صلی الله علیه وسلم و مبعوث ست بکافه
انام و دین او ناسخ ادیان ست شرقا و غربا احدی را تا انقراض زمان مجال عدم انقیاد وی نمانده پس از آغاز
بعثت او تا امروز که هزار و صد و هشتاد سال ست هر که بادی نگرویده کافرست و پیشینیان چون شرع
بحکم آیه کریمه منهم من قصصنا علیک ومنهم من لم نقصص علیک از بیان احوال اکثر انبیا ساکت ست
در شان آنها سکوت اولیست نه ما را جزم بکفر و هلاک اتباع آنها لازم ست و نه یقین بنجات آنها باید و آب
دماده حسن ظن متحقق ست بشرط آنکه تعصب درمیان نباشد و در حق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که پیش از ظهور
خاتم الرسل گذشته اند و لسان شرع از احوال آنها ساکت ست همین عقیده اولی ست و کافر گفتن کسی را

بدلیل قطعی آسمانی ثابت نیست و حقیقت بت‌پرستی اینها آنست که بعض ملائکه که بامر الهی در عالم کون و فساد
تصرفی دارند یا بعض ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد آنهارا درین نشاء تصرفی باقیست یا بعض
افراد احیا که بزعم اینها مثل حضرت خضر علیه السلام زنده جاوید اند صور آنها ساخته‌اند و چون این شیوه سبب
بعد مدتی مناسبتی بصاحب آن صورت بهم میرسانند و بنابر آن مناسبت حوائج معاشی و معادی خود را
ادا میسازند و این عمل مشابهتی بذکر رابطه دارد که معمول صوفیه اسلامیه است که صورت پیر را تصور میکنند
و فیضها بر میدارند اینقدر فرق است که در ظاهر صورت شیخ نمی‌تراشند و ازینمعنی مناسبتی بعقیده کفار
عرب دارد که آنها بتان را متصرف و موثر بالذات میگفتند نه آله تصرف الهی و اینها را خدای زمین میدانستند
و خدا تعالی را خدای آسمان و این شرکت ست در الوهیت سجده اینها سجده تحیت ست سجده عبودیت که این
اینها با در و پدر و پیر و استاد بجای سلام همین سجده مرسوم و معمول ست که آنرا دندوت میگویند و اعتقاد تناسخ
مستلزم کفر نیست و السلام مکتوب پانزدهم نوشته بودند که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله
تعالی عنه در مکتوبی از مکتوبات خود منع رفع سبابه کرده اند و تو با وجود محبت بجناب ایشان رفع سبابه میکنی
و محب را اتباع محبوب لازم ست مخدوما و مولانا سبحانه جل شانه اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید
وما كان لمومن ولا مومنة اذا قضى الله ورسوله امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم و رسول
علیه السلام میفرماید لا يؤمن احدكم حتى يكون هواه تبعا لما جئت به و حضرت مجدد الف ثانی رضی الله
تعالی عنه که نایب کامل آنحضرت اند بنای طریقه خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند و علما در اثبات رفع
سبابه رساله‌ها مشتمل بر احادیث صحیحه و روایات فقهیه حنفیه تصنیف کرده اند بجائیکه حضرت شاه یحیی رحمة الله علیه
فرزند حضرت مجدد نیز در این باب رساله تحریر نموده اند و در نفی رفع یک حدیث بثبوت نرسیده و ترک رفع
از جناب حضرت مجدد بنا بر اجتهاد واقع شده و سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد مجتهد مقدم ست و بعد ثبوت سنت
رفع ترک آن باین حجت که حضرت مجدد ترک فرموده اند معقول نیست و حضرت مجدد بر ترک سنت
تحذیر کثیر فرموده اند و حضرت مجدد هم مذهب حنفی داشتند و امام ابوحنیفه رضی الله عنه گفته اند اذا ثبت الحدیث
فهو مذهبی واتركوا قولی بقول رسول الله صلى الله عليه وسلم پس امید آنست که حضرت مجدد از ترک این

اجتهادی و اخذ باحادیث صحیحه متغیر نشوند و اگر گویند که حضرت مجدد با آن علم اوسع از احادیث ثبوت رفع سبابه
مگر آگاه نبودند گوییم تا زمان مبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل در دیار هند شهرت نیافته بود و از نظر
مبارک ایشان نگذشته که ترک نموده اند ورنه هرگز ترک رفع نمیفرمودند که ایشان حریص ترین اکابر
این امت بر اتباع سنت بوده اند و اگر گویند عدم رضای حضرت رسالت علیه التحیه را باین عمل از کشف دریافته
ترک نموده باشند گوییم که کشف در امور طریقت معتبر است و در احکام شریعت حجت نیست معهذا در آن مکتوب
احتجاج بکشف نکرده اند و امید آنست که این مخالفت جزئی برعایت قاعده کلی ایشان که بجد تمام ترغیب در اتباع
پیغمبر علیه السلام فرموده اند مثمر نتایج گردد والسلام مکتوب شانزدهم پرسیده بودند که در مسئله عمل بحدیث ۱۶
و انتقال از مذهبی بمذهبی چه میفرمایند مخدوما در عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث مدنی رساله نوشته
ملخص آن بفارسی محرر میشود قال الله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله وقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به حدیث صحیح است روایت کرده است
آنرا ابو القاسم بن اسمعیل بن فضل اصفهانی در کتاب الحجه و ذکر کرده در روضة العلما که امام ابوحنیفه رضی الله عنه
فرموده اترکوا قولی بخبر الرسول الله صلی الله علیه وسلم وقول الصحابه رضی الله عنهم و قول مشهور است از
امام که فرموده اذا صح الحدیث فهو مذهبی پس کسیکه مهارت در فن حدیث دارد و ناسخ از منسوخ و قوی از
ضعیف می شناسد اگر بحدیث ثابت عمل نماید از مذهب امام برنمی آید چرا که قول امام اذا ثبت الحدیث فهو
مذهبی نص است در مذهب اگر با وجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل نکند این قول امام را اترکوا قولی بخبر الرسول
خلاف کرده باشد و مخفی نیست که هیچ یکی از علمای امت جمیع احادیث را احاطه نکرده است چنانچه قول اترکوا
قولی بخبر الرسول نص است بر آن که جمیع احادیث بامام نرسیده بلکه بعض از انها فوت شده و چرا فوت نشود
که مثل خلفای راشدین که اعلم اهل امت ملازم صحبت جناب رسالت صلی الله علیه وسلم بودند بعض احادیث از ایشان
نیز فوت شده و رسیده اند بعضی را هر که معرفتی بفن حدیث دارد ظاهر است که بر افراد امت اتباع پیغمبر واجب است
و اتباع هیچ یکی ازین ائمه واجب نیست و اهل امت مختار اند مذهب هر که از مجتهدین خواهند اختیار نمایند و هر که
میگوید عمل بحدیث از مذهب امام برمی آرد اگر برهانی برین دعوی او بیارد اما انتقال از مذهبی بمذهبی ازین [illegible]

ابن ابی سفیان اموی صحابی و اتباع و اعوان او رضی الله عنهم چه اعتقاد باید کرد بدانند که علمای مذهب
اهل سنت منازعات حضرات صحابه را بنابر حسن ظن که در شان خیر القرون لازم است تاویل میکنند و اگر
قابل تاویل نباشد تفویض بجناب الهی مینمایند و جرأت بذم و طعن ممنوع میدانند چرا که در قرون ثلثه مشهود بالخیر
هیچ یکی از علما و محدثین و مجتهدین با وجود قرب زمان و اطلاع تام بر احوال ایشان با وجود اقرار نسبت خطا
بمخالفان حضرت علی مرتضی علیه السلام تکفیر و تطعین بر ایشان نکرده و اگرچه در میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربه
و ملاعنه واقع شده از شدت تعصب بوده نه بنابر عقیده کفر یکدیگر و ماده تعصب در کتب معتبره که نوشته مبدا این فتنه
شهادت امیر المومنین عثمان است رضی الله عنه بطریق اسلم همین است بر آنکه وقت تخالف عسکرین حضرات صحابه
سه فرقه شده بودند جماعه جانب جناب خلیفه برحق علی ابن ابی طالب رضی الله عنه گرفتند و جماعه دوم بطرف امیر
شام رفتند و فرقه سوم توقف نمودند و شک نیست که محدثان و مجتهدان آن قرون در اخذ حدیث بر روایات هر سه
فرقه وثوق مساوی داشتند اگر احدی را ازین فرقه ثلثه مطعون بکفر و فسق میدانستند قبول روایات از آن فرقه
نمیکردند بنابر اجتهاد و استنباط ایشان هم یکی داشتند و اگر طعن در شان آنها داد و از ملت دین اسلام بر هم میخورد پس در کف لسان
از مطاعن آنها حکمت دینی است و حرمت صحبت خیر البشر علیه الصلوة والسلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که
حفظ حرمت و رعایت قرابت آنحضرت ضرور است قبول است لیکن از اهل قرابت تصریح بتکفیر منازعان
ثابت نیست و حشت و نفرت خود لازم آمده است بهذا صد و اینچنین خطا از اهل خیر القرون خیلی مستبعد و
مستنکر است اگرچه آن خطا خطای اجتهادی باشد که مودت ذوی القربای آنحضرت واجب است بر جمیع افراد امت
و اگر استنکار نیز در میان نباشد رضا باذیت اهل قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم لازم می آید و کلید بحث
ازین مسئله مناسب نیست سکوت باید افسوس تمام در مقام اهل بیت فرقه شیعه چون از مسلک اعتدال انحراف
ورزیده اند و اعتماد بر اخبار بی اصل کرده و آن نفوس زکیه را بنفوس خبیثه خود قیاس نموده رفته رفته بتکفیر اصحاب
که مصداق تواتر خبر نبوت و ناقلان کتاب شریعت اند غفلتاً گرویدند و نفهمیدند که پیغمبری که حق تعالی نبوت بر وی ختم کرده
و بکافه انام مبعوث ساخته و دین او ناسخ ادیان باقی تا انقراض زمان است و ما ارسلناک الا رحمة
للعالمین نازل در شان او و جماعه که در طول عهد نبوت در صحبت با او وابسته باشند و بهره از نیل ارواح واصل

در خدمتها و تراحیات او و در ترویج شریعت و ابتهاجات او فرو گذاشته به تنگیری او از دو طرد کفر هم پیوسته
و به ساحل نجات نه پیوستند طرفه حسن ظنی بخدا و رسول دارند خدا نخواسته اگر حقیقت کار چنین باشد کار عمدا
فی شان السابقین پس لاحقین را از چنین خدا چه امید چیست مثل از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال
پیغمبران سابق و امم ایشان پوشیده نیست و اقتدا اولیا این امت نیز پنهان نه هر که دیده و شنیده که
از احوال یکی از این بزرگان به مخلصان و معتقد و منکر گردیده و با اولاد و آل او عداوت ورزیده باشند
درین صورت بزرگی پیغمبر که مقصود از آن اصلاح امت است کدام فایده مترتب شد و نیز با این حساب خیر القرون
شر القرون میگردد و خیر الامم شر الامم میشود خدا انصاف نصیب کند والسلام علی من اتبع الهدی
مکتوب صد و نهم بنام اوکسلیا نوشته بودند که از اختلاف شیعه و سنی در شان صحابه و اهل بیت رضوان
الله علیهم اجمعین خاطر مجموع نمیشود چرا که بنای اعتقاد اهل ملت بر اخبار است و خبر محتمل صدق و کذب است مگر
متواترات که افاده یقین نمایند و اقسام خبرها و شیئا با کمتر است پس علاج تحصیل اطمینان چیست مخدوما
این مسئله از ضروریات دین و ارکان ایمان نیست توحید الهی و تصدیق نبوت برای نجات کافیست و ایمان
مجمل بنبی موقوف چون کلمه طیبه که تصدیق و اقرار آن آدمی مسلمان میشود و همین است در شان صحابه و اهل بیت
رضوان الله علیهم همین ظن نیک بکل محبت برعایت شرف صحبت چون خدمت انها و قرب قرابت ایشان
با جناب رسالت علیه الصلوة والتحیات بس است بمطالعه تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب
حیران عقل نیست چرا که منصب عصمت بمذهب اهل سنت مخصوص و مسلم بجناب حضرت انبیا است علیهم التحیة و
الثنا و مرجع ست از غیر انبیا اگرچه صدیقین و اولیا باشند پس گاهی از ایشان بمقتضای اوقات بعضی خلافها
اتفاق می افتد و انهم فیما بینهم [illegible] و متقدمون عفو میکردند و از غایت صفای باطن [illegible] ارباب
النفوس [illegible] قیاس بر خود کرده اثبات کینه و عداوت بالاستمرار درمیان آن اکابر میکنند و بر آن تعریضات
[illegible] آنچه بشنید از اعتبار ساقط است و دانند که انکار آن طبقه [illegible] انکار ناشی وجود مبارک
[illegible] و موجب نفی فایده بعثت معهد الفقیر روزی درین مسئله متامل بوده و از مبدا فیاض مسئلت
طریق نجات از وسوسه این شکوک مینمود هم این عبارت بر باطن فقیر وارد شد قل امنت بالله کما

۱۴

هو عند نفسه و برسول الله کما هو عند به و باله و اصحابه کما هم عند نبیهم و بربیت که
این مطالب علیا فوق مراتب جمیع اختلافات است تفویض امر بجناب آلهیست جل شانه که مرتبه نفس الامرست
هیچ فرقه را درین مقام مجال دم زدن نیست و الحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله محمد و اله

۱۹ مکتوب نوزدهم نوشته بودند که در حدیث شریف وارد است که آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرموده
اند بعد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود و اهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه که متصدی
خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافته اند و جهاد با کفار و اعلاء
کلمة الحق کرده اند مراد میدارند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را میگویند در اعتقاد توحق درین مسئله
کدام جانب است مخدوما حق بجانب اهل سنت معلوم میشود و باید دانست که لفظ خلافت اعم است
از آنکه ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه از امیگویند که
امر خلافت را مستمشی میسازد و تمشیت خلافت ظاهر موقوف بر قدرت و استطاعت است یعنی حشر این
افواج که شرط نفاذ حکم است ظاهر است که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن
علیه السلام تا شش ماه از حضرات ائمه اطهار هیچ یکی در هیچ قادر برین امر نبود و تعبیر آنحضرت علیه
الصلوة والسلام که خلفا از قریش باشند نیز مشعر برین است و گرنه از اهل بیت یا از بنی هاشم معهود میفرمودند
و جمع بین المذهبین بانیوجه میتوان کرد که ترویج ظاهر دین که موقوف بر اسباب ظاهر است و بجای قالب
اسلام است از انها وقوع یافته و تقویت باطن دین که در حقیقت اسلام بجای روح القالب است از نفوس
مزکاة حضرات ائمه علیهم السلام واقع شده و بنا بر آنچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطبیت دوازده امام
صلوات الله علیهم متفق اند در ذات بابرکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم و حضرت امام حسن سلام
الله علیه هر دو معنی جمع بوده و بعد صلح در میان امیر شام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت امام
مهدی صاحب الزمان خلافت باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز
هر دو معنی متحقق خواهد بود و خلافت ظاهری بخلفای دیگر التعیین عدد اثنا عشر درین صورت تکلفی میخواهد
۲۰ والسلام مکتوب بستم نوشته بودند که با احادیث صحیحه دلالت حضرت صدیقه رضی الله عنها از جناب

مرتضوی رضی الله عنه در عهد مبارک نبوی صلی الله علیه وسلم و بعد از ان نیز منقطع نشد از واقعه چه بلکه
که بواعث دیگر داشت ثابت است و این معنی خالی از اشکال نیست که از جناب صدیقه نسبا بعید است بلکه
که انحراف از حضرت مرتضی علی فرمایند با آنکه حضرت صدیقه خود روایت میکنند که حضرت مرتضی و فاطمه
زهرا دوست ترین مردم بودند پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخفی نماند و در خلافت نزاع طرفین مجتهدانه
و حق بهر دو جانب میباشد چنانچه درین مقام است مخفی نماند که در قضیه افک حضرت مرتضی چون اضطراب جناب
رسالت مآب علیه الصلوة والتسلیمات احساس نمود باقتضای استیلای محبت بفتوای مصلحت وقت بنابر تسکین
و تسلیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعض الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیقه گردد
معروض داشت و استماع این خبر حضرت صدیقه را وحشت آورد و چرا نیارد که تکلم مقربان بارگاه با چنین کلمات
در چنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و ظاهر است که بالاتر ازین اذیتی نمیباشد
پس انحراف حضرت صدیقه از حضرت مرتضی رضی الله عنهما بحکم غیرت محبت اقتضای بشریت است که از ان
چاره نیست نه از راه دیگر و تا محبت باقیست این وحشت باقی است و تکلم حضرت مرتضی باین کلمات نیز
نه از جهت عداوت حضرت صدیقه بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب میباشد بلکه بجهت محبت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم که از ان نیز گریز نبود پس درین صورت بهر دو طرف حق ثابت است و هر دو معذور اند بلکه
ماجور که بنای هر دو بر محبت پیغمبر است علیه الصلوة والسلام چنانچه وحشت و ملالت حضرت خیر النساء علیها التحیة
والثنا با جناب صدیق اکبر رضی الله عنه از احادیث صحیحه بثبوت رسیده و این محل دو شبهه است یکی آنکه
حضرت بتول با وجود تبتل و انقطاع از دنیا بقدر قلیل از مال با وجود استماع جواب معقول از حضرت صدیق چرا
ملال را کار فرمودند دوم آنکه حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی الله علیه وسلم درین
امر سهل چرا مسامحت نمودند جواب آنکه طلب مال میراث که حلال تر از ان مال در عالم نمیباشد منافی ترک دنیا
و بعید از تقوی نیست بلکه قدر مال حلال اتقی بیشتر میشناسد و تا بشریت باقیست از احتیاج چاره نیست
و منع حضرت صدیق بحجت حدیث شریف است نحن معاشر الانبیاء لا نورث و چون حضرت صدیق از زبان
مبارک نبی معصوم این حدیث را شنیده باشند در حق حضرت صدیق نص قطعی است

جائز نیست و تسلی نشدن حضرت خیر النساء باین جواب یا بآنجهت خواهد بود که ثبوت ارث بآیه توریث
واقع شده و این حدیث تا آنوقت ظاهراً بحد شهرت نرسیده باشد تا بحضرت فاطمه حجت تواند شد یا از نا
نازک مزاجی خواهد بود که لازم صاحبزادگیهاست و بحکم لا تبدیل لخلق الله هیچ کمالی خصوصیات مزاجی را
تغییر نمیتواند داشت شدت غضب حضرت موسی علیه السلام تا دم واپسین زائل نشد و قصه طپانچه زدن آنحضرت
بر روی ملک الموت علیه السلام مشهور است پس در هر صورت هر دو معذوراند و بهر دو طرف حق ثابت میشود
و اهل سنت را احسن ظن و تاویل حسن در شان فریقین واجب است والسلام علی من اتبع الهدی ———

۲۱ — مکتوب بیست و یکم بمخدوم بابا انچه از ضعف اعتقاد طالبان این زمان و طلب کشف و کرامت انبیا از درویشان
و عدم مبالاة به نسبت اهل قرن اول نوشته از معلوم شد بدانند که سفیهان از مثل مشایخ دیگر مرید گرفتن چه قدر
ست و از عقلای مخلصان هر که التماس امور مذکوره نماید تسلی او باین مطالب باید کرد که او سبحانه
جلشانه که حکیم حقیقی است بمنطوق آیه کریمه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله شفای مرض جهل
را که مقصود صوفیان جمیع طرق است بر اتباع پیغمبر ما علیه السلام والصلوة نهاده و آن طبیب حاذق را با امر
و نواهی چند که بجای دوا و پرهیزاند برای اصلاح امت مرحومه که بعلت غفلت و معصیت مبتلا بودند فرستاد
هر که این نسخه بکار بست و صحت شفا بروی خود کشوده آنکه آنرا بکار نبست خود را ضایع و تلف نمود و این نسخه را صورتی
و حقیقتی صورتش نصیب عوام مسلمین است آن تصحیح اعتقادات بر حسب کتاب و سنت و استعمال اوامر
و امتثال امر و نهی و جز آن این عقاید و اعمال سعادت حسن است پس که صورت نجات است و حقیقت
این نسخه حصه خواص است آن تنویر باطن و تزکیه نفس است بریاضات و مجاهدات با رعایت صورت مذکوره
و حاصل آن ظهور تجلیات و مکاشفات است صورت معنی ایمان و اسلام است و حقیقت عبارت از احسان که بحدیث
آمده ان تعبد ربک کانک تراه و صورت بی حقیقت در مرتبه دوا از امراض ظاهر جلد است از قبیل ورام و
جروح که بطلا و ضماد ازاله آن کرده میشود و بیفایده نیست مثل ظهور حقیقت بی صورت که غیر مفید است بلکه حقیقت
نیست استدراج و مکر الهی است اعاذنا الله منها و حقیقت بجای تنقیه است که اخراج مواد فاسده آن
سوء خونست تا احتمال عکس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض معهود بحسب اجتماع این هر دو میسر میشود و ادنی

[illegible]

بیان باید دریافت که از معالجه آنجناب علیه الصلوة والسلام و طبایع اصحاب کرام چه آثار صحبت و شفا بظهور رسید
مخفی نیست که غیر از طلب محبت حق جل و علا و بذل مجهود در اتباع و استرضای رسول و علیه التحیة والثنا ولذت
از طاعت و نفرت از معصیت بالطبع و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و ماده ظهور این آثار دوام حضور قلب
و تهذیب نفس بوده است که از برکت صحبت آنحضرت و استعمال نسخه شریعت حاصل شده بود و از اذواق و مواجید
قرون متاخره تکلم نموده اند با وجود حصول کمال صورت و حقیقت که زیاده بر آن متصور نیست بیشتر اهتمام
بحفظ آن صورت که محافظ حقیقت است فرموده و آن شامل خواص و عوام است کرده اند و اعتنا بشان
کشف و کرامت نفرموده اند و این امور را از لوازم و ثمرات کمال ندانسته پس هر چند که طالب صحبت کامله یعنی
نسبت محمدیه باشد باید که اتباع سنت نبویه را بهتر از جمیع مجاهدات و ریاضات شناسد و انوار و برکات
که بران مترتب گردد افضل از همه فیوضات داند و همه اذواق و مواجید متعارف را در جنب جمعیت باطن و دوام
حضور اعتباری ننهد و صحبت عزیزی که ازین امور اثری در یابد او را نایب رسول خدا صلی الله علیه و سلم
دانسته خدمتش لازم گیرد و بخور و مویز این ره فریفته نشود و اگر چه لذیذ باشد و السلام مکتوب بیست و دوم
در جواب ... ابوالفتح
التفات نامه سامی از خدمت مخدوم زاده گرامی ... سید ناجان تازه رسانید و باعث تجدید
و تقویت نسبت اخلاص گردید آنچه از آغاز و انجام سلوک نوشته اند بمطالعه در آمد ازین اطوار و آثار که بظهور
میرسد امیدهاست علی الخصوص این امور که اصلا بادراک ما و غیر در اکثر مردم نمیشود ... و تثبیت زمان
در طلب خدا جل و علا با فقرا با مراد همراه بودن و دست بدر وی کشادن از تلاطم بحر وحدت
وجود بر کنار بودن و نسبت حضرات ما که باقتضای ایشان اتباع سنت سنیه و معارف شان سر اجتناب
شریعت غالب است آرزو نمودن دلیل طهارت طلب علو همت است بارک الله فی برکاتکم و اعلی درجاتکم
تحمید و ما انچه ثمرات توجهات حضرت والد ماجد و حضرت میان ... خان صاحب از واردات غیبیه و
احوالات عجیبه و استیلای غیبت ظهور وحدت تحریر آمده همه آثار تلوینات لطیفه قلب است و مقام تمکین و منتهای
این لطیفه از تنگنای امکان بر آمده و بوسعت آباد مقصد رسیدن بسید نسبت و دایره ظلال اسما و صفات که
مبادی تعینات عالم است سیر کردن و ظلال اصل مسمی القیوم ... هستانی شده و همان ظلی بقا حاصل نموده نسبت

واین معنی معبر ست در اصطلاح قوم بفنای قلب و ولایت صغری که ولایت اولیاست و معارف وحدت
وجود از ولایت ظلی که محل سکرست ناشی ست و درین مقام و همچنین قلب و نفس را هم رنگی از فنا میسر شود و حصول
دوام حضور ست با حق جلشانه بمرتبه که غفلت عارض نشود و تعلق با سوی الله نماند مطلقا و بالاازین مقامیست که
خلافتست
سیر سالک در اصول این ظلال که مسمی باسما و صفات اند واقع میشود و معامله با لطیفه نفس می افتد که از عالم
چنانچه در مقام سابق با قلب و لطائف اربعه دیگر که از عالم امر اند و عروج آنها تا مرکز ظلال ست کار افتاده بود
و درینجا نفس را حقیقت فنا حاصل میشود و آثار ظلمت میگردد و عاری از مخالفت و محب موافق میشود و استحقاق تربیت
و ارشاد بهم میرساند و چون این مقام فرق بعد الجمع ست تمیز صحیح حاصل کرده سر وحدت مشهودی که خبر از غیریت حق
از خلق میدهد بهم مینماید و وصول باین مقام عالی ملتزم مرضیات محبوب حقیقی جلشانه بودن و از مبغوضات او
نفور شدن بحدیکه کلفت از میان برخیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل بر حسب کتاب و سنت
بلا تامل و کلفت میسر آید و این مقام معبر ست بفنای نفس و ولایت کبری که ولایت انبیاست علیهم الصلوة و بتبعیت انبیا
آنحضرت خواص امت را نیز حاصل ست و درینجا سالک کمالات اسما و صفات که تعلق باسم هو الظاهر دارند و از و فوقست
و فوق آن ولایت علیا ست که ولایت ملائکه ست که سیر در ولایت علیاست و درانجا سیر در کمالات متعلقه هو الباطن ست و فنا
حصول آن ولایت قابلیت تجلی ذات بهم میرساند و بعد ازان مقام عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت ست انجا
با وجود عدم جواز انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالت و تقدست تجلی مجرد ذات مشهود عارف میگردد
درانجا سیر و کار بعناصر اربعه که اصول لطیفه نفس اند می افتد یعنی در ولایت علیا بعناصر ثلثه سوای خاک و در
کمالات نبوت بعنصر خاک فقط و هر گاه ذات عالیه را اعتبارات و شیونات بسیارست بالاتر ازین کمالات نیز
مقامات ثابت اند و در محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فنای قلب و فنای نفس ست و مراتب دیگر
مبنی برین هر دو فنا ست و هر مقامی ازین مقامات مسطوره عروجی و نزولیست و فنا و بقا آنچه محرر گردیده و
تحقیق حضرات مجددیه رضوان الله علیهم اجمعین و مناسب مذاق اکابر متقدمین ست اما مشایخ دیگر درین باب
دارند که باعث شوق سالکان میگردد و اینطور تقدیم جذبه بر سلوک ست هر چند تاثیر نفس مفید شیخ را در باطن
مرید دخلی تمام ست استعداد مستفید نیز شرط است و آرزوی صحبتها بسیارست خدا امداد ما و شما برساند السلام

مکتوب سی ام بنسبت سوم بجود دار از تصوف مسئله وحدت وجود حسب التماس شما مرقوم میگردد باید دانست
که در شرح کتاب مرآت سنه مینویسد که حقتعالی بعلم قدیم خویش حقائق کلیه جزئیه را میدانست و علم بشی
مستلزم وجود آن شی ست در علم پس باید که اشیا باعتبار وجود علمی ازلی باشند و ازین راست که
صوفیه باعیان ثابته فی العلم قائل اند و چون وجودات اشیا در مرتبه علم که نزد قوم مسمی ست بباطن وجود
تقدم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر دران بدیهی ست باید که وجود علمی غیر وجود خارجی
و باید که مقدم بران بود مانند تقدم اصل بر فرع و تقدم ذی ظل بر ظل و کیفیت صدور وجود خارجی اشیا
از وجود علمی آنها آنست که چون حقتعالی میخواهد که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارتست از وجود منبسط
و مسمی ست نزد قوم بظاهر وجود موجود گرداند و آثار مطلوبه آن صورت از آن صورت بظهور آرد در میانه
آن صورت و نور این وجود که منتهی معلوم الانیة مجهول الکیفیة پیدا میکند مرآت وجود منبسط مقابل عکس آن صورت
منطبع میباید بطوریکه آن انطباع بر نهج اطلاق وجود ذکر دو اسم المثل الاعلی میتوان گفت که عکس مرائی در وقت
مقابله بمرآت در مرآت پیدا میشود و نور مرآت بدان سلوب میگردد و عقل سلیم بعید تامل صحیح صورت مرئیه
را در آئینه و بر آئینه نمیتواند گفت که آنجا نه فلسست نه از تمام اگرچه بظاهر دیده میشود صورت مرئیه در
مرئیه در یک طرف است که مرآت باشد و بحسب حقیقت هر یکی از صورت و مرآت آئینه همدیگر اند یعنی
صورت از مرآت پیدا است و تقعر و تحدب مرآت از صورت هویدا ست مولانای جامی در مرآت
میفرماید اگر وجود را مرآت اعتبار کنند ظاهر در وی آثار و احکام صور علمیست که اعیان الثابتة فی العلم
ما شمت رائحة الوجود فی الخارج و اگر صور علمیه را مرآت گیرند ظاهر در وی تجلیات اسمای صفات
شیونات حضرت وجود ست نه وجود بعینه با آنچه نشان مرآت است گویی خزانه علم بشابه صحیفه منقوش ست
و وجود منبسط بجای آئینه صیقلی و مقابل آن نقشی از ان صحیفه بر آمده صورتی در مرآت وجود در آمده که
خروج صورت علمیه از مرتبه علم مستلزم جهل ست و دخول صورت در مرآت وجود موجب قیام حادث
بقدیم و این هر دو محالست پس در میانه باطن وجود و ظاهر وجود از انعکاس آثار و احکام طرفین
طلسمی ست برپا که معبر است در اصطلاح قوم بمرتبه و هم و دائره امکان که متضمن تنزلات ثلثه امکانیه است

از تنزلات خمسه مشهوره یعنی تنزل روحی و مثالی و جسدی چنانکه مرتبهٔ علم واجبی متضمن وی و تنزل وجوبی ست یعنی
وحدت و احدیت که عبارت ست از ملاحظهٔ او سبحانه شیونات صفات خود را اجمالاً و تفصیلاً در مرتبه
علم و میگویند که در خارج غیر وجود واحد هیچ شی را تحقق و ثبوتی نیست و این کثرت مرتبه در مرتبهٔ وهم کائن است
و حکمت بالغه این وهم را اتقانی داده است و بنای آثار ابدی بر آن نهاده و وهمی ست که بر فع واهمه مرتفع گردد
و مراد قوم از اطلاق وهم برین مرتبه آنست که این کثرت را حقیقتی دیگر نیست همان وجود واحد درین مراتب
وجود منبسط تجلیات شده است بشمار تعدد تجلیات تکثر شیونات است که در حضرت وجود مندمج بوده اند و در
علم منفتح شده و مثل انفلاق شجر از بذر حقائق ممکنات گردیده است و معکوس آن حقائق در مرآت وجود منبسط افتاده
و مسمی بعالم شده و چون وجود ذهنی اشیا را حقیقتی دیگر ندارد بلکه عکس وجود علمی ست در نفس الامر همان وجود
علمی موجود اند از مرتبهٔ علم بر نیامده اند چنانچه مذکور شد و علم صفتی از صفات الهیست و صفات عین ذات اند نزد
صوفیه وجودیه پس باین تقریر وجود اشیا عین وجود حق باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه میفرمایند ان
شئت قلت حق وان شئت قلت خلق و ثابت شد که غیر از وجود واحد در خارج موجودی نیست
و اینست معنی وحدت وجود و همین معنی مکشوف و مشهود این حضرات ست رحمة الله علیهم

مکتوب بست و چهارم (۲۵)

فانسد مستعجل ست استخاره میسر نمیشود و استخارهٔ مسنونه باید بعمل آورد و انشاء الله تعالی خبر پیش می آید الحمد لله
که با همه توکل و تامل و مرض و ایذای متعلقان و پرا فی شهر و فساد زمان با کمال جمعیت بسر برده میشود بحمده و نستعینه
الله تعالی عزیزان را توفیق اتباع سنت داده و بذکر خود مشغول دارد شیخ احمد سعید کاریست لطیفهٔ قلب او
از قید قالب بر آمده است اما استعداد این مرد ضعیف ست مقصد افغان و خیران همراه مقصود میبرد
خدا ایشان را بمقصود برساناد و چون سلب امراض قلب و قالب معمول حضرات ماست رضی الله تعالی عنهم
حق تعالی انجناب را قوت و قدرت آن عطا فرموده است چرا از راه انکسار خود درین امر خیر خود را معذور
میسازند فیض الله خان صاحب را بر روی خود پیش نشانیده بقدر پانصد نفس سلب مرض ایشان نمایند تا که
ست قصد شریف بسفر حجاز برفاقت شاه سیف الله صاحب مبارک ست اما بشرط رضای مردم محل که
حق شرعی ایشان بر ذمهٔ سرکار ست در غیبت آن مشفق تباهی معتمدی بنظر نمی آید و اسباب هم همراه بردن از

نزار و برادران و پسران ایشان بوطن مراجعت کردند ظفر علی خان و منصور ماند و سرداران بسولی تعلقات بحال ایشان داشتند در هنگام ماتم و تشویش معاش یاران اینجا را فرصت وفای عده یعنی اشعار انتخابی و غیره کجاست دیگر تشریف فرمودن مسیح شیون صاحب که از طبقه عالیه برای صلح عباد آنشهر فتوح است سلام نیاز فقیر برسانند شیخ احمد دعا میخوانند و باخذ مشغول باشند و میر مبین و شفیعین و محمد تمام کار را تا کمالات نبوت رسانند و نسبت ارشادی یافته و بهره از اجازت ارشاد و خرقه هم یافت شما اکنیت دعا و السلام مکتوب بست و هفتم بنام او مصلیاً و مسلماً حضرت میر صاحب مشفق من هزاران سال سلامت باشی که بعد مرگ نوشته میرسانی با آب حیات نوید شد و هم برکات بالتزام و درین عمر پنجم این هرده صد ساله را زنده جاوید ساختی چشم از ضعف پیری و کثرت تعلیم طریقه که وزی چند کسی زیاده از ان توجه اتفاق می افتد قوی انقدر تحلیل رفته که طاقت قیام در نماز فرض مانده است بس اگر به مجرد استماع این خبر زندگی اثر رسید و دیدیم انشاء الله تعالی در ماه صفر اراده سنبهل دارم که از چند سال هر سال اتفاق می افتد میرسیم و از دیدن آن حدود اطلاع رسید هم یقین است که با احبای این عمر خود پرداخت از یاد عهدهای قدیم حالتی میگذرد و در تنهائی خود ترحمی می آید که در قالب تحریر نگنجد در نسخه مبارک نفحات الانس در ذکر استاد ابو القاسم قشیری رضی الله تعالی عنه این دو بیت از نظر گذشته و درین ایام فقیر را از جا برده بود و مناسب حال دانسته نیگارد ؎ سقی الله وقتا کنت اخلو بوجهکم ؛ و ثغر الهوی فی روضة الانس ضاحک ؛ اقمنا زمانا و العیون قریرة ؛ و اصبحت یوما و الجفون سوافک ؛ امید آنست که در مراسلات مخاطبات موافق رسم قدیم بلفظ میرزا صاحب اکتفا میکرده باشند و از احوال برکات اشتمال و اراده شریف مطلع سازند و السلام مکتوب بست و هشتم الله معکم اینجا گشتن شما از اینجا رفته جای فقیر گرم سازید که دران ضلع عالمی فهمیده و درویشی صاحب نسبت نیست بخاطر جمع بکار خود ساعی سرگرم باید بود و تشویش را بباطن خود راه نباید داد و اوقات در ایصال منافع دینی ظاهراً و باطناً مصروف دارید که او سبحانه شما را دولتی داده است شکر ش همین است قال الجنید الشکر صرف النعمة فی مرضات المنعم و هیچ عبادتی برابر این عمل نیست و نشد که اصلاح دنیا ثابت شود

او بهره وار دو بچین هم بهای او هر اشکار دام محبت کرده دیگر به من آزاده را که با خود و کار نیست باد گیر، بهر کار خدا
او را فتوحات صوری و معنوی ارزانی فرماید که هر دو دنیا عزیز تر از و کسی نیست و در واقع بجای ما و در و پدر
بجای ما پرستار و فقیر در حق او این فقیر هم و از وهم آداب ارادت و فرزندی و غلامی و بندگی به تقدیم میرسد
اما پیری هست که من میدانم و حق به خود دارد زیاده بر سیاق التفات باید که جبر نقصان التفات فقیر کرده حقیقت
هیچ نیست تواند شد و آن برخوردار بگویند که هر صباح متوجه فقیر شده بنشینند او را خود توجه دهند انچه از ... نوشته
آن برخوردار نوشته اند فیلی المراد زیت بدل رسانیده میان غلام محمد خیرانی باطن خود ظاهر نمود لله دره
تعبیر آن نموده وشگفت که برای همین کار سفر اختیار کردیم خدا کند راست باشد فقیر یکبار بعیادت شاه ...
صاحب رفته و بهای حضرت همت در اله عوارض ایشان متوجه هست حافظ غلام رسول ملاقات کرده مرد
بزرگ اند مولوی ظهور الله صاحب سلام قبول نمایند و سلام مکتوب سامی و حکیم صاحب تمامی معلوم گردید
حق تعالی اساس اسلام را قوی تر گرداند درین روزگار الی قوی بدل راه یافته در ماه گذشته قلعه تهانیسر را کفار
سکه بعد متصرف شدند و قتل و غارت و اسر در میان آمده مولوی قلندر بخش صاحب سلمه به معه زن و فرزند غارت خورده
بسلامت جان بهار آمدند طرفه حالی گذشت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ از غایت بی اسبابی و آن نواح
مشوش اند ابهار رسیده اند و از بی استطاعتی با آن خصوصیت امداد و اعانتی از ما بتقدیم نرسید خجالت علاوه این
مصیبت گردید خدا تعالی تلافی فرماید امسال بنابر موانع حرکت با آن طرف موقوف ماند اول ضعف پیری ست مع ...
عوارض دوم کم فتوحی سوم تنهائی اندرون که کنیز و پرستاری نمانده ده کنیز از خانه رفتند و اصیلان هم
از ارزانی غلّه دماغ خدمت ندارند و هم تاب نازک مزاجی مردم محل نمی آرند درین ایام پرستاری خانه
بنا صفیه ذمه فقیر و مستوره فقیر ست طعام از خانه مولوی غلام یحیی صاحب بهره ور خادم ایشان پخته می آرد بس
از نجا میرود و همچنین شاه علی باوجود منکوحه و سه فرزند یک خادم ندارد و ناتوانی علاوه آن الحمد لله علی الله الصلوة
علیه و آله انچه از غیرت آدمیت برخوردار ظفر علی او صله الله تعالی الی ما تمناه نوشته اند بجاست ... شنو
قدر او نشناخته اند و جواهر پاره ایست که قیمت ندارد و فقیر بی سبب گرفتار او نیستم خوبیهای او را شناخته ام
ان شاء الله تعالی بکمالات اخروی و فتوحات دنیوی ترقیها نمایان نصیب او ست از ضعف بصر ذوق در تحریر

انشاء الله و چاقوی خورد تری که لعب اطفال ست رسید بطفلی داده شد بعد ازین در هیچ باب برای ما فکر
ارسال تحفه نخواهید نمود که از ناسازی آب و هوای آنجا هوش شما بجای خود نمانده است فقیر از همه ناامیدم
ناامیدم اما امیدوار از شما از شعور شما شکایت دارند درین مدت مدید چه سفر دراز تحفه ها که باقر با فرستاده اید
بنیکنگ بد قماش زر دادن و جنس بد خریدن از شما عجب ست و ملال فقرا مثل مشت خاکی ست بر روی دریا
حالا اثر ازو نمانده و [illegible] که شما درین خطرا رمضان گذرانیده اید خیلی شست شوی آن غبار نمود و خاطر
جمع دارید و رمضان مبارک سه جز سیده با یاران حرم رقیه و حافظان قرآن مجید این بار درینجا بسیار فراهم
آمده انشاء الله تعالی این ماه مبارک به جمعیت گذرانیده و بعد عید [illegible] السلام مکتوب سی و

۲۵

ششم خط شما که طومار ملال بود طول گردانید [illegible] مکرر نوشته ام که فقیر در دعای خیر شما تقصیر
نمیکنم تا تاثیر موقوف بر قسمت ست [illegible] ضعف ناتوانی که همیشه در خطوط شما مرقوم میکنید و مرا تشویش بسیار شد
از خفقان شدید دارم سوره لایلاف که برای دفع شر به از نسخه نیست و دعای حزب البحر چنین بخوانند و
مولوی نعیم الله صاحب و فقیر بدعا مقید ایم تا حال که از شر مردم محفوظ مانده اند از همین سبب ست و
بعد ازین هم متوقع حفظ و امان باشند جزئیات انوشتن که فلانی با شما چنین سلوک نمود و فلان
چنان کرد چه ضرور ست تحریر جواب خطوط از ضعف نمیتوانم نمود حالا به دوستان نوشته ام که امیدوار و منتظر نوابها
شما نشسته [illegible] و هم ورد داهم و هم طاقت رفتن مسجد جامع برای جمعه نمانده است بخانه [illegible] هم قوت آن نیست که
رفته تعلیم [illegible] دریابم که حق فلان کس چه مناسب ست شما اگر درین ایام حاضر میشوید حال مرا دریافتید
شخصی [illegible] واحمد [illegible] فقیر خواهید شنید هر چه بخاطر شما رسد بعمل آرید اما اول استخاره کرده قصد
بکنید [illegible] آمد [illegible] ضعف ناتوانی از حد گذشته است و امراض متعدد و مستولی شد
نماز فرض ایستاده میخوانم [illegible] حلقه هر دو وقت قریب صد کس حاضر میشوند حیرانم که قوت توجه از کجا می
آید [illegible] رفتن [illegible] بحکم سفر [illegible] درین سال [illegible] قوت بسیار شد
مرا [illegible] این وقع نمود [illegible] خدمت مولوی نعیم الله صاحب بگویند که خطوط طولانی ایشان رسید
[illegible] معلوم [illegible] یاران [illegible] طاقت تحریر جواب نیست دعای خیر مینمایند السلام

(۳۶) مکتوب سی و ششم باعث تحریر اینست که لاله برج لال نام جوانی از دوستان متقدم یکی در سلیقه
منصب‌نگری و صحبت داری با جمع فقیر نظیر ندارد و عمده و عمده روزگار بوده است درین ایام از وطن خود
که اکبرآباد است بتلاش معاش در اینجا وارد شده است منتظر بودیم که زود بیایند تا این نسخهٔ صحیحهٔ آدمیت را
با آقای خود برخورانیده احسان بدست بسته در حق آقا که مروت رسیده و دو تنخواه با او منسق شود هم در حق خود
که همچنین در بازوی شما باشد و هم در حق فقیر که مخلص مستعد کدائی بتقریب روزگار از یاد در رنج زود کرده باشند
و باید که پیش از رسیدن تقریبات مستحسن خداوند نعمت خود را مشتاق او سازید و ازین معنی ما را اطلاع دهید
آمدیم سابقه معلوم شماست که ذکر کسی با این اهتمام با شما کرده ایم و عادت بمبالغه نداریم الله تعالی خاطر شما را
در همه امور دینی و دنیوی جمع دارد صحبتهای خاص لیالی گذشته اکثر یاد می آید خدا باز میسر آرد فقیر را از خود
غافل ندانید هر روز و هر وقت دل متوجه بشماست حاجت تاکید نوشتن نیست کسی از جان خیر و غافل نمی باشد
من شما را برابر جان دوست میدارم انشاءالله تعالی محفوظ و محظوظ خواهید بود و معامله با مردم محل خوب است خدا
خاتمه بخیر کند و کوزهای پیڑهای متهرا که از کشمیر فرستاده بودند همه سر بمهر رسید نوزده دانه برآمد بسیار بذائقه
راست آمد خدای تعالی جزای خیر دهد هر دو تهان سفید یکی الکه ... هر دو در عالم خود خوب اند فقیر حالا
جامه کم قیمت استعمال میکند لیکن رعایت خاطر شما که مساحبت بسیار نوشته اید و در صورت
عدم قبول از شما تشویش خواهد رفت نگاه داشته ایم جامه دار سرو قیمتی که برای مردم اندرون فرستاده آید
ضرور نیست و دعا نماز خیر است والسلام (۳۷) مکتوب سی و هفتم ظهور اثر توجه بقلب مستوره شما در
اوائل که مرقوم بود معلوم شد بعد ازین اتفاق توجه نیفتاد که تقصیر نسیان منظور کسی یاد رسید به هر حال تخمی
پاک در خاک آن عفیفه کاشته ایم بر وقت مقدر سبز خواهد شد باید که آن برخوردار را ظاهر مقید بشریعت
و در باطن مشغول بذکر طریقه باشد که فلاح دو جهان در ینکار منحصر است و ایشان نیز باید که بذکر قلبی مقید
باشند و التزام شریعت و محبت مشایخ و دوام شغل باطن مرتب باشند و از صحبت مردم نااهل و اشغال
نامناسب احتراز لازم شناسند و خدمت علما و مشایخ متدین و متشرع غنیمت شمرند و آنچه از قصد خود و
مردم خانه بجانب شاهجهان آباد نوشته اید بسیار امر مبارک است تا رسیدن شما فقیر انشاءالله تعالی بعد تما

یک دو گھڑی روز برآمده پیش از حلقه یا بعد آن بجانب مستوره شما توجه خواهد شد باید که هر روز منتظر و متوقع فیض
رو باینطرف کرده بعد نماز صبح بنشیند که محبت این ضعیفه که فرزند ماست در دل فقیر تاثیر کرده است و استعداد او
خوب دارد و هرگاه توجه میشود ترقی معلوم میگردد الله تعالی هرجا که دارد محفوظ و محظوظ دارد و اخلاص شما برین
ثابت است و داغ واقعه مولوی غلام یحیی مرحوم مرهم ارد والسلام **مکتوب سی و هشتم** (۳۸) فقیر در معامله
معلوم کردم که والده شما در باطن ناخوش اند ناخوشی والده موجب خسارت دنیا و آخرت است خصوصاً
والده مشفقه ایمعنی را استفسار نموده اگر اصلی داشته باشد کفارت و مکافات بتعجیل آرند الله تعالی عیوب
امور شان بصحت و حسن تغییر گرداند و فائز ام اما ملاقاتها موقوف بر وقت مقدر است عمر اخیر است
اگر در زندگی میسر شد انشاء الله تعالی بشرط سلامت ایمان در بهشت برخوردهای خاطر خواهیم کرد بدعای
خیر خاتمه یاد دارند و باوجود بی سامانی و فصل برشکال برآمدن برای تفحص احوال فرزند مفقود الخبر غیر از رنج
فائده ندارد و بامید رحمت الهی منتظر باید بود اگر عمر ایشان باقیست دیر یا شتاب می آیند والسلام **مکتوب
سی و نهم** (۳۹) او سبحانه جل شانه مهربان صاحب ما را از مکروهات دارین محفوظ و از مرغوبات کونین
محظوظ دارد اخلاق کریمه ایشان بر فقیر افسونی دمیده است که دل از استیلای شوق بجان رسیده
گردی نگهی سوی من حیران تو گردیدم های کاش ندیدی ای کاش ندیدم * مشکل اینکه طرفین را موانع
حرکت بسیار است از انطرف شغل بکاری و ازین سو غلبه ناتوانی و نزاری خدا بداد دلها رسد تا برخورد
میسر شود اگر رسم مراسلات که نیمه ملاقات است مسلوک باشد غنیمت است زیاده عمر و عزت عمر ارزانی باد
مکتوب چهلم (۴۰) بجذب قسمت و جاذبه احباب فقیر از دهلی سنبهل رسید امروهه و مرادآباد را هم دیده
تا بانتخاب پردازد که بخت اقامت در کجا اندازد و متعلقان را طلبیده نگاه دارد که از تشویشات هر روزه
دهلی تنگ آمده ام و دهلی و شاهجهانپور خود دورست آنجا اینجا رسیدم مردم سنبهل و مرادآباد و امروهه
[illegible] بلا و سماجت نمودند که اینجا باید بود و جاذبه حقوق نواب ارشاد خان بهادر سلمه ربه نگذاشت که قصد
جای دیگر کنم هم طالبان طریقه نیز درین شهر بسیار اند عزم اقامت نموده آمدم برای طلب متعلقان فرستادم
آنها عذرهای مسموع نوشتند ناچار بمراجعت دهلی اتفاق افتاده ه می باقی ماهست باقی

مارا بتوصیه حساب باقی ۝ وقت کشف کروب قریب ست حزب البحر خود پیش ایشان خواهد بود وانجا
برای حل مشکلات بخوانند و طور خواندن آنحضرت میر سلیمان صاحب سند کنند اگر این دعا آنجا نباشد بنویسند که
آنرا نوشته مع طور دعوت آن ارسال دارم و شعر مناسب حال از محمد قلی سلیم آمده منصوبه وصال هیچ
نشد دریغ که شطرنج عشقبازی ما غائبانه ماند ۝ والسلام **مکتوب چهل و یکم** (٤١) الحمد لله علی نواله و سبحانه
وتعالی شما را از مهلکه بسلامت آورد و توسل که با بادشاه حال نمودند مآل آن خوب نیست و احوال این دنیاداران
ناگوار باطنان الی مفصل معلوم نشود و اگر شود تحریر آن موجب فساد ست اینقدر هم برعایت خاطر شما آگاه می نویسیم
و خوبی میان عظیم الدین نیز یاد ما ازانست که نوشته آید بقطع نظر از رسم طریقه فقیر او را شناخته آشنا گرفته ام
که مردیست مردانه در هر میدان معامله دینی باشد یا دنیاوی خدا او را زنده دارد و بمقصودش برساند
پس آمدن ما در آنجا خود و اگرچه برای ترویج طریقه ست که طالبان درین شهر ویران نمانده و آنجا بسیار اند و مهمانان
و غمگسار شما باید اگر شما در آنجا باشید صحبت خواهم کرد هر چند فرزندان و رفقای شما خدمت نمایند لیکن شما
بدل نظیر ندارید که کسی قایم مقام شما تواند شد فتوح حکم عنقا دارد درین شهر و قرض حکم کیمیا بهر حال هرچه
تقاضای وقت کنند زود عمل باید آورد یا اطلاع زود باید داد که خار خار سیر و سفر از سینه بدر کرده شود و دیگر
حضرت مولوی ثناء الله صاحب که یادگار فقیر اند ضرور دانید والسلام **مکتوب چهل و دوم** (٤٢) جان من
سلامت باشی درین مدت مفارقت دو رقعه شما رسید عزیز جان گردید و روح تازه در تن ناتوان دمید
بهر حال با همه معامله که با فقیر با آن همه حقوق و خصوصیت تغیر دادن شما با فقیر در اوضاع قدیم که بیان آن
طول دارد مناسب حال فقیر غیر از دعا و عفو دوا هیچ نیست باید دید که انتظار با چه میکند شما را با خدا سپردیم
و ما را بخدا سپارید و احوال سفر نجیب آباد و حال یاران سنبهل اخوان اخوه و اعمام و والدات صاحبان
انصاری و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان بنویسید هیچ بعد تا توجه بفقیر نشنیدم
تا غم توجه میدهم از کسی توجه نگیرید و اطاعت الدین صاحب دانید و کیفیت معامله با بزرگان و حال معیشت که هر
بزرگان را اشتیاق بشرط صفای دل مخفی نیست خدا حافظ دین و دنیای شما ست یاد عمر و هر عمر را
مکتوب چهل و سوم (٤٣) مخدوما فقیر را پیش از مرد و قصه مردن شاید نمود و مرد و هر سلام صفت میتواند کرد و گر

موافق خبر صحیح جواب سلام تواند داد بشنوند یا نه اکنون که رسم مراسلات تازه کرده اند فقیر نیز خود را در ادای
رسم دوستی مقصر نخواهد داشت و حقوق صحبتها فرو نخواهد گذاشت واین بی سواد دبستان تحقیق استعداد تصنیف
کتاب ندارد و بعض مسائل شریعت و طریقت بطریق جواب که احباب سوال کرده اند بطور مکاتیب مرقوم شده
عزیزان آنها را فراهم آورده اند بعض اجزای آن متعاقب مرسل میشود خدا کند بقبول رسد و مهربان علی خان صاحب
که بجای برادر و فرزند فقیر واز خاندان عمده و باوصاف حمیده متحلی اند تقریب قصد پیلی بهیت نموده اند شهر
با مردم آن بلده ندارند بوسیلهٔ رقعهٔ فقیر اگر بخدمت برسند مورد مراحم خواهند شد و اشفاق و عنایت
که بایشان میشود دلخواه شد بعینه عاید بفقیر خواهد گشت ملاقات که نظر باسباب خیلی متعذر مینماید چند آسان
فرماید مصرع والرحمن الطاف خفیه مستفیدان مجلس شریف سلام قبول نمایند

مکتوب چهل و چهارم (۴۴)

باعث تحریر آنکه ظفر علی خان سلمه ربه خلف نواب اعتضاد الدوله ارشاد خان بهادر نبیرهٔ نواب امین الدوله
منسوب است از اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام عبدالله انصاری رضی الله تعالی عنه و تربیت ظاهری و
باطنی از فقیر یافته نسخهٔ سراپای او صورةً و معنیً بصحت رسیده موافق وعدهٔ حافظ رحمت خان صاحب
که در بسولی در مجلس کتخدائی صبیهٔ وندیخان در باب رفاقت در روزگار این خان برخوردار داده بودند
قصد پیلی بهیت کرده بنابرین بخدمت تصدیع میدهم که بحق دوستیهای قدیم و التفاتیکه بر فقیر مبذول است
شفقتیکه لایق بزرگیهای آنمهربان باشد در حق این جگرگوشه که مرا عزیزتر از جانست بذل فرمایند
و اگر احتیاجی بکلمة الخیر باشد مرتبهٔ خودداری منظور نداشته بطوری بفرمایند که مستمع متاثر گردد و گرنه خود را
معذور دارند که سفارشهای سرسری فائده ندارد تنها عنایت ایشان کافیست فقیر را و در
خود در پیلی بهیت گاهی بخیال نگذشته تقریب بودن این نور چشم دران محروسه احتمال صورت این معنی
نموده است والسلام

مکتوب چهل و پنجم (۴۵)

اشتیاق و شفقت مآبا حال شما همانست که بود خاطر جمع دارید میر
اسدالله صاحب پیرزادهٔ ما و شما در علیا المند ولی معاش در آنشهر واقع شده اند بشرط مقدور استطاعت
و توفیق خدمت ایشان غنیمت دانید الله تعالی شما را براعدا منصور و بر احباب مسرور دارد و نیاز شما رسید
بوقت رسید خانه آباد خدا قبول کند و ارسال قایم که حکم نصف الملاقات دارد دریغ نباید کرد و هرجا

که باشید با خدا باشید ضعف مستولی ست خدا خاتمه بخیر کند والسلام (٤٦) **مکتوب چهل وششم** الحمد لله
حمداً کثیراً امید قویست که او سبحانه جل شانه صاحبان و دوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شهر محفوظ از آفات
دارد تلاوت سورهٔ لایلاف صبح و شام لازم گیرند و همه دوستان متوسلان را بفرمایند و از آشوب و
هنگامه که در پنجره و دبسبب غلبهٔ افواج جنوبی و شر قوم روهیله واقع شده و قصبات و دیهات بتاراج
رفته چه نویسد مفصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد الحمد لله که از اولیای خانصاحب از این مهلکه نجات یافته
تا اینجا رسیده اند انشاء الله تعالی بوطن و بخدمت نیز میرسند التفات نامه رسید و ممنون گردانید و از خبرها
صاحبان آنجا اطمینان بهم رسید الله تعالی همه را سلامت دارد و دوستان آنجا را توفیق نیک
کرامت فرماید و اشتیاق از دل صفا منزل خود دریابند و خبر جانگاه واقعه مولوی غلام یحیی صاحب در سینه
آتش غم دوزخ را آب گردانید انا لله وانا الیه راجعون و سرمایه تسلی اینست که فردا هم میرسیم
والسلام سنه ۱۱۸۶ (٤٧) **مکتوب چهل وهفتم** صاحب من برخوردار عزیز الله مع والدهٔ خود در قید فرنگست
و آرزو بسته این وصلت سعید خان حرف کسی را گوش نمیکند و در میان فقیر و آن عزیز ربطی نمانده
و از مدتی بجانب جایداد خود رفته اثری و خبری از و از ینجا نیست فقیر در تدبیر آوردن و طلبیدن والدهٔ
آن برخوردار بدل مستعد است مگر بدعا حل این مشکل شود و از دعا دریغ نخواهیم نمود آن مستوره در مصیبتی
مبتلاست که به تحریر راست نمی آید اگر باختیار خود میتوانند برآورده تا بشما میرسانید والسلام (٤٨) **مکتوب**
چهل وهشتم معلوم است که برادر بدستخط خود خطابی نویسند بنویسند که بنویسید بگویند که لقب متبدل
حقائق و معارف آگاه موقوف دارد که در خصوصیت ما و شما این لفظ گنجایش ندارد و سلیقه تحریر مردم آنجا
معلوم تکلف به جره را دخل ندهند بعد ازین باینطور بنویسند که از میر اجنبی میرزا جانجانان مطالعه نمایند پس مطلب
بنویسند باعث تحریر آنکه میر محمد صاحب از فرزندان خواجه احرار قدس سره هم پیرزاده فقیر و هم
قرابت با فقیر دارند و مرا بجای فرزند اند همیشه بجمعیت بوده اند از گردش روزگار قصد پورب کرده اند
بخدمت خواهند رسید ورود ایشان اغتنام دانسته بقدر مقدور در تلاش روزگار و معاش ایشان توجه
خواهند نمود والسلام (٤٩) **مکتوب چهل ونهم** یاران طریقه را الله تعالی در یاد خود مشغول و در بیان نعت پیغمبر خدا

صلی اللہ علیہ وسلم مستغرق دارد حامل رقیمہ محمد شاہ از یاران حلقہ است و کسب کمال کردہ اگرچہ بظاهر از
علم و فضل خالیست اما از انوار طریقہ باطن او معمور است و باوجود عیالمندی وجہ معیشتی ندارد میخواهد کہ درین جهد و
اقامت نماید اگر وجہ معاش قلیلی کہ در آن بقدر از زندگانی مع علائق تواند کرد و از سرکار دنیاداران این
مملکت بسعی شما میسر آید هم موجب اجر عظیم و هم سبب رضامندی درویشانست و خدمت و سعی و تکلیف
معاش صاحبزادهٔ عالیقدر میان میر حسین صاحب فرزند حضرت مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی
سهرندی رضی اللہ تعالی عنہ کہ با علائق بسیار علاقہ روزگار و وجہ معیشتی ندارند و بسعه متعلقان در شاهجهانپور
بتقریبی میباشند موجب خوشنودی پیرانست تا رسیدن فقیر یاران طریقہ کہ در دهلی هست اند بخدمت میتی(?) کو
عبدالرزاق کہ بظاهر و باطن لیاقت ارشاد و تعلیم طریقہ دارند رجوع نمایند و صحبت ایشانرا غنیمت دانند
عزیزان دیگر کہ از فقیر استفادہ کردہ اند و اجازت یافتہ صحبت آنها هم خالی از فائدہ نیست با مشیخت بیا(?)
مصالح بسیار در کار است و اگر فقیر در حق شخصی سپارشی بنویسد بقدر طاقت سعی در آن امر نمودہ باشند
کہ برای شما مفید خواهد شد و تأثیر از تقدیر است و السلام **مکتوب پنجاهم** کاری غیر از ترویج شریعت و
طریقت از زندگی مقصود نیست و برادران طریقہ پیش فقیر از برادران نسبتی عزیزاند حق تعالی ما و شما را بر اتباع
سنت نبویہ علیہ الصلوة و التحیة استقامت روزی کند باعث تحریر آنکہ از ظلم و ستم کافران سکھ خذلهم
اللہ تعالی بلدهٔ سهرند کہ شهر ند(?) ویران شد و مزارات حضرات علیهم الرضوان بشهادت سید و صاحبزادها آوارهٔ
هر شهر و دیار شدند جماعة قصد آن طرفها کردہ اند خصوصاً حضرت میر اسد اللہ صاحب کہ با فقیر خصوصیت
بسیار دارند تشریف می آرند اگرچہ احوال آن ملک و مردم آنجا مخفی نیست لیکن بضرورت مرقوم میگردد کہ اهل
طریقہ را بقدر مقدور بدست و زبان در خدمت ایشان مقصر نباید بود خصوصاً درین وقت کہ صدمہ غارت و
جلای وطن باین بزرگان رسیدہ است زیادہ زیادہ است و السلام **مکتوب پنجاہ و یکم** میان محمد اکبر(?)
از یاران طریقہ بتقریبی آنجا میرسند تا نصف اثرہ امکان رسیدہ اند اگر التماس توجہ از شما بکنند البتہ توجہ
بدهند و در امور مرجوعه دنیوی ایشان نیز سعی نمایند و از کلمهٔ الخیر تا مقدور دریغ نفرمایند و دعای حسن خاتمہ
در حق فقیر لازم دانند کہ وقت رحلت نزدیک رسیدہ عمر از هشتاد تجاوز نمودہ و توقع ملاقات نیست کہ ملاقات

(۱۵۰) (۱۵۱)

(۵۲)

سیر و سفر نمانده و شما را فرصت نه والسلام **مکتوب پنجاه و دوم** فقیر از سیر امروهه و مرادآباد
فارغ شده است قصد تماشای شاهجهانپور دارد ان شاء الله تعالی عنقریب میرسد دو سه مقام در بریلی کرده
رواز پیشتر میشود و پنج و شش مقام در شاهجهانپور بوده مراجعت بسنبهل نماید بعد ازان بدهلی میرسد
و باوجود ضعف پیری این حرکت عنیف ازخود پسندیده بنابر اغراض صحیحه اخروی است که خدا میداند و اشتیاق
بقدر اشتیاق صاحبانست از عزیزان مشتاق هرکه در بریلی باشد او را اطلاع این معنی باید داد که فقیر را
بعد ورود آنجا باعزه خبر کردن مقدور نیست کار از مساکن احباب واقف نه مبادا که ملاقات میسر نگردد والسلام

(۵۳)

مکتوب پنجاه و سوم حال مردم اینجا و دتیا دست خداجی راست محمد حنیف یا علی صاحبها الصلوة و
والسلام باعث تحریر آنست که حضرت میر سلمان صاحب بارک الله فی برکاتهم باهمه ناتوانی و بینائی بجز یک
همت قوی قصد سفر حج باجماعه فقرا فرموده اند اگر عبور ایشان در راه دو واقع شود بصاحب اطلاع رسانیده
است در راک دولت ملاقات سراپا برکات این بزرگ البته دریابند و خود را از خدمت صحیحه مستفید سازند
که ذات شریف ایشان جامع کمالات ظاهر و باطنی است کسب مقامات از حضرت سید السادات پیر فقیر
و تتمیم سلوک از جناب شیخ الشیوخ مرشد فقیر نموده اند و ازین مضمون بخدمت نواب صاحب یعنی قاسم علیخان
اوصلهم الله تعالی الی غایة ما یتمناه اطلاع باید کرد بلکه رقعه فقیر از نظر باید گذرانید که تحریر علیحده درین باب درین
وقت مناسب نمود والسلام

(۵۴)

مکتوب پنجاه و چهارم آنچه از عالم تدبیر معاش نوشته اند بجاست
اما فقیر را طاقت حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز نمانده بجای پرداخت یاران طریقه که از اطراف هجوم
کرده اند آمده ام بعد دو ماه بدهلی میروم که متعلقان در آنجا هستند و از هرطرف فقط قصد دهلی میکنند با اینهمه
دنیاداران اینجا و با فقیر معرفتی ندارند عقیدت معلوم شما یاد دارید که روز ملاقات این قصه را با شما مفصل
گفته ام که خانسامان و بخشی یعنی مستقیم خان و سردار خان او در تمام عمر خود گاهی ندیده ام و دوندیگان را که
اراده ملاقات فقیر داشت منع کردم که نیاید و حافظ رحمت خان که پیش فقیر حاضر شده بود صحبت او با فقیر
نادرست افتاد و پسران علی محمد خان را نمی شناسم ربط کجا سفارش معلوم دیده ام که شما درین باب
بیگانه و بی معاش و عیالمند واقع شده اید بقطع نظر از حقوق آشنائی سعی در حق چنین شخصی عبادت است

اما حقیقت اینست انچه نوشته ام و دنیاداران تعلق سنبهل بحال خود را درمانده اند وگرنه این خانه خانهٔ شما
بود والسلام **مکتوب پنجاه و پنجم** از جبر جانگداز رحلت میر سلمان صاحب چه نویسم که بر من گذشت شعر
یار رفت و ما چو نقشش پا بخاک افتاده ایم + سایه میگردید کاش این نارسا افتادگی + الحمد لله ما بسیار
بسته ایم و خبر فوت مغفوره مرحومه مغلانی بیگم از خط ایشان لکهو و میر محمد معین خانصاحب سلمه الله تعالی
پیش ازین دل را داغ و جان را ابیداغ کرده بود و اندیشهٔ ملالت بیگم جانصاحب زهره آب میکند بهر حال
همه مصیبتها میگذرد و ما هم خواهیم گذشت نفسیکه در یاد خدا میگذرد غنیمت ست از نوید بحالی انچه از طرف
سردار احسان بخشی برای خرچ صوفیان خانقاه میرسید از روزی چند در توقف افتاده بود مسرت
حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی میشود و راس المال صوفیه همین جمعیت ست
و ناسازی و بیوفائی یاران زمانه محل شکایت نیست مادهٔ بی تشویشی قطع امید ست عدم و وجود احباب را
یکی باید دانست انچه در خدمت احباب سعی بتقدیم میرسد اجر آن از جناب حضرت حق سبحانه باید طلبید
کیفیت واقعهٔ میر سلمان صاحب که بچه عارضه رحلت نمودند و در کجا آسودند بنویسید چند نفس که باقیست حق تعالی
در رضای خود بگذراند و داغ رحلت باقی ماندها بدل مرد منزل برساند و فتوحات باطنی نسبت را افزود
درین بقعه هم قریب صد کس را صبح و شام توجه میشود شما را بلکه همه را خدا کافیست رزق و فتوح موقوف
بر آبادی ملک نیست خاطر جمع دارید که خدا کارساز ست درین ملک خبر نیست منتظر لطیفهٔ غیبی باشید خدا تعالی
شما را معزز و غنی خواهد داشت اگر حرکتی واقع شود باقتضای وقت حال بعد استخارهٔ مسنونه هر طرف میسر شود
باید رفت باید که طرفین از دعای خیر همدیگر غافل نباشند میر محمد از چند روز اینجا آمده التزام حضور حلقه کرده
فتح باب فیض او خوب نمیشود و معلوم شده که آن برادر از وزیر بارند برای عذر تقصیر نوشته رقعهٔ فقیر
میرسد معاف فرمائید که عفو کار کریمانست زود رخصت نمائید که عزم سفر دارد و نواب ارشاد خان مغفور
رحلت نمودند و آدمیت را بخاک بردند خدا بیامرزد و تنهائی ما را آشنا باید کرد ه انچه ما را جان و دل میسوخت
درد هجر بود + آخر از ناسازی طالع با آن هم ساختیم + **مکتوب پنجاه و ششم** فقیر مع متعلقان
بعافیت ست بدعای دوستان مشغول اما اجابت دعا در گرو وقت ست کار شما را خدا بخاطر خواه می سازد که

ازمدتی رنج میکشیدان مع العسر یسرا وعواقب امور شما بخیر میگرداند خاطر جمع باد ضعف در مرتبه ایست که
حلقه در حالت اضطجاع اتفاق می افتد اگرچه حظی از زندگی نمانده اما حیات صوری غنیمت ست هم از بهر وجود او
وهم از برای دیگران چه مردم محل شما را بقاعدهٔ طفره تا ولایت کبری خداتعالی رسانید طرفه عفیفه خوش
استعدادیست و در عالم عقیدت و اخلاص و پیشتر و هر دانست میر لکهنو تا مبادی کمالات نبوت رسیده اند
ومیان جگن قریب تمامی دائرهٔ امکان و میر مبین خود شیخ مقرریست و حلقه درین ایام صبح وشام خوب
میشود ومردم خوش استعداد فراهم آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک اصطلاحی بتمامی رسانند
دعای شما همانست و درین آخر عمر هجوم فیض و برکات بمرتبه ایست که در تحریر نمی آید الحمد لله علی نواله والصلوة
علی رسوله وآله از اشتیاق دیدن بهجور دارد این کامیاب نشائتین فرزند ارجمند میر عبد العلی انچه
نوشته ام مست خدا او را بمقاصد اقصی در دین و دنیا رسانا د و از فرط محبت او خجالت میکشم ادای حقوق خلافم
او از ما نمی آید خدا کند که با لشکر پادشاهی وارد شهر شود که بعد ازین ازخود جدا نکنم قدر او دل میداند آداب
آدمیت که از شما بظهور میرسد دیگری شریک شما کردن ظلمیست نمایان حقتعالی نسخهٔ وجود شما را ازین هم
صحیح تر گرداند فقیر امروز که دهم شوال ست بتقریب تعزیت حضرت خانصاحب یعنی والد بزرگوار شما که جامع
هزاران مناقب بودند و از انتقال ازین عالم داغی بیادگار گذاشتند در آنوله حاضر ام و بعد توقف سه
شبانه روز فردا مراجعت بدهلی خواهم نمود تحریر عبارت عزاپرستی خالی از تکلف نیست که ما و ایشان بعلاقه هم عمری
در وقت قدوم باین خاکدان بتقدیم و تاخیر چند قدم همسفر بودیم حالا که وقت رجوع بوطن اصلی ست نیز بفاصلهٔ چند
نفسی همقافله ایم ~ امروز اگر از رفته حریفان خبری نیست ۞ فردا ست درین بزم ز ما هم اثری نیست ۞
والسلام **مکتوب پنجاه وهفتم** عمر آخر ست و ضعف پیری از حد زیاده خدا خاتمه بخیر گرداند توقع ملاقاتها
ضعیف ست اما از قوت الهی امید قویست و هم این باره خط آن فرزند معه یک مجلد کتاب که مرا از جان
عزیز ست رسید خداتعالی جزا خیر دهد و واقعه میر محمد مکین خانصاحب مرحوم پیشتر شنیده بودم خدا بر سه
برادران را بیامرزد داغهای پی در پی بر دلها یادگار گذاشتند و رفتند اولاد آنها را خدا توفیق نیک
دهد وعهد این بسیار یاد می آید و در حق مستوره میر علی اصغر خدا اشتباه بیامرزد ختمها گذرانیده خواهد شد

آنوله

۵۷

باید که باقی عمر را در یاد الهی صرف نمایند که اعتماد بر حیات نیست فقیر بعد توابع باکمال ضعف و ناتوانی زنده هست و
هنوز قریب صد کس همراه و وقت تعجب میسر می آید و ما توفیقی الا بالله والسلام

مکتوب پنجاه و هشتم (۵۸)

ذوق سخن از یاد رفته بعد عمری غزل تازه بر زبان رفت و سه بیتی هم مرقوم شده این فرصت چه خط باشد که سیر
گلستان ما را ٭ که رفتن لازم افتاد دست چون آب دادن ما را ٭ قفس وا نیست نسیم بس را چمن از ما چه می پرسی
که پیش از بال و پر بر داشتند از آشیان ما را ٭ قفس اسیکشیم از سینه صد جا گسسته تارش ٭ چه زار و ناتوان
کرده است آنخوی بیان ما را ٭ والسلام

مکتوب پنجاه و نهم (۵۹)

الله تعالی بغرض حاجت امور سرکار
بسر انجام رساند ه سید یزدان مراد متقی ٭ انچه از تحریر فقیر بجناب نواب مذکور مرقوم شده بود و انچه رکت
باین رابطه ضعیف غیر مفید و انتساب اقدام نمود معاف فرمایند چراکه آن بزرگ خریدار جنس درویشی انیست
او بطریق دیگر است اخلاص او به بزرگان دیگر یکپایه ای آنها از صد و فقیر است آن بزرگان را بخدمت
آن مهربان هم معرفتی است انچه از تأییدات مقالات حضرات از آن مهربان بتقدیم می رسد اجر غزا و جهاد دارد
تقبل الله مشکور و جزاک خیر الجزاء والسلام

مکتوب شصتم (۶۰)

ایام بکام صاحبان باد این بیچاره از بس
تنهائی و گمنامی که خوش دارد خود را بیاد صاحبان نمیدهد چنانچه باین رابطه قدیم گاهی تکلیف امری با آن یکی
ملاقاتی باظهار اشتیاقی بخدمت گرامی نکرده مگر امروز یعنی فقیر همشیرزاده ها دارم هر چند کمالاتی ندارند
خالی از آدمیت نیستند اما باقتضای زمانه پریشان روزگار واقع شده اند خصوصا یکی از انها بحالت اضطرار گرفتار
است تفصیل احوال آنها بتوسط صاحب عزیز از جان ارشاد خان بهادر بعرض خواهد رسید و این خوردار را
که تمنای جاگیر سرکار بسیار در سر دارد بخدمت خواهم فرستاد اگر تقدیر مساعدت باین تدبیر خواهد فرمود
یقین هست که دستخط مناسب بلاتوقف خواهند نمود و گرنه نه ساجتی در میانست نه شکایتی یفعل الله ما
یشاء و یحکم ما یرید انقدر هست که رفاقت این نوجوان که باعث امداد و اعانت درویشانست تو یدباره
فتح و نصرت خواهند فهمید السلام

مکتوب شصت و یکم (۶۱)

امرای ایجهان را باید که با سلاطین آنجهان یعنی
فقرا با ادب باشند خصوصا در اوقات استمداد و استعانت که دل فقرا ملتفت گردد در چنین اوقات
بی پروائی کردن و تحریر مطالب بعهده بی ادبان گذاشتن ضرر دارد اگر حسن ظنی در میانست ادب

داگر نیست رجوع و انابت چه ضرورست باندیشه همین امور بطور اختلاط و رسم مراسلات ترک نموده ایم و دعا گفته ایم
ز خلق گنده دماغی چگونه بر دارم * باین دماغ که از بوی گل زکام کشد * و میدانند که فقیر هم ببشارت و استخاره
مناسبتی ندارم ما تفاؤل الم منسوخست اگرچه از مصحف مجید فال دن و رحدیث شریف نیامده اما ممنوع هم نیست اگر
کسی نه مضایقه ندارد و اشعار آبدار سرکار از نظر گذشت درست با مزه است فارسی بهتر از هندی حاجت اصلاح
نداشت همه با ترجا گر مخلص قدیمی صمیمی سرکار بنا بر عذرهای مسموع دور و مهجور از خدمت است اما در کفارت
آن تقصیر اضطراری همیشه در خدمت فقرا حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان بوکالت ملتمس دعا و توجه
میباشد والسلام مکتوب شصت و دوم معلوم کرده ام که بعض از کلانان آنجا با ایشان موافق اند
بعض نه بمعنی ظهور مرام مقصود است بضرورت آنها را استمال ساخته بازی را از پیش باید برد و با حریفان تنگ مصاف
ریخته نقش مراد بدست باید آورد و مطالب عمده که بدستخط رسیده در اخفای آن باید کوشید ورنه بر حوصله مخالفان
گران خواهد آمد و از سبک سری عرق حسد آنها خواهد جنبید و تخلل در بنای تدبیر راه خواهد یافت فقیر بر خلاف طبع و وضع که بر
نوشتم که از سر رشته تدبیر خود آگاه سازند تا بناهای مفید و قوی بگذاشته شود و احتیاط بی محل را کار فرموده
اخفا نموده سر مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز * ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست
اسد یار خان که نصرتی ایشانست اگر بحرکت اضطراری روزی چند از خدمت جدا شد حقوق دیرینه را فراموش
کردن بیکبارگی جرمی که هزار عذر داشته باشد انتقام بی التفاتی کشیدن و از نشان گرانیست بلکه بسبب انس
انصاف مراد دستی سرکار برین آورد که دو سه حرفی در نیابت قلم کردم اگر تقویت بنای دولت و اساس
نیکنامی منظورست همراه جواب این خط بنام خان مسطور عنایت نامه مشتمل بر حسن طلب مرسل شود زیاده توفیق مهربانی
رفیق باد والسلام مکتوب شصت و سوم به سید حسین خانصاحب خلف رشید سید حشمت خانصاحب
که نسخه وجود ایشان بصحت اصول و فروع رسیده است رساله استعداد و شان باتمام و اکمال انجامیده باقتضای
بشریت که اهل کمال را هم از آن گزیر نیست خصوصاً ارباب عیال را با همه ناتوانی و بی سامانی حرکتی کرده اند و نظر
بر حقوق خصوصیت قدیم و تجدید مستایشان آورده یقین است که بملاحظه مراتب عنایات موروثی و مطالعه حیثیات
شخصی در علم ترحیم و تتمیم دل شکسته جزای آنکه هیچ سوال تقاضا نکرده احرام آن بست علیه بسته اند هم باکرام

احترام و تعظیم و انعام دریغ نخواهد رفت و این آثار اگر چه از راه قدردانی که لازمهٔ بزرگی ست بظهور خواهد رسید
فقیر را هم باین عمل بزرگ خواهند خرید و در باب خانصاحب مشفق مهربان والد بزرگوار این نوجوان نوشتن فضولی ست
ظاهر است تفصیل احوال این خاندان عالیشان بسمع ملازمان رسیده در نیابت و الطاف قدیم بندگی خداوندی این همه
بی پروائی نشاید اگر چه درین ایام حال ملازمان سرکار هم معلوم ست والسلام **مکتوب شصت و چهارم** (۶۴)
مخدوم زادهٔ کمالات و دستگاه میان احسان الله احمدی را رخصت کردیم که با رعایت ادب رفاقت بودن در خدمت
ارباب نسبت موجب جلب فتوحات و دفع مضرات است انند یا نه دانسته باید که بالخصوص همان با چه در مرتبهٔ مشاهده
وجه التفات ربانی توجه احسن مرعی داشته باشند که همین باعث خوشنودی فقیر ست و رضای این قوم سبب
ترقی در دین و دنیا بشرط حسن ظن و صدق عقیدت ست یقین ست که میر بین خان که بعلاقهٔ محبت و هم بملاحظهٔ کمال
نسبت طریقهٔ ما را عزیز تر از جانست مشمول الطاف خاص خواهد بود و معلوم نیست که قدر میرزا محمد علی بیگ معلوم
ملازمان شده هست یا نه و میر شرف الدین که بجان مخلص ایشانست و مرا عزیزتر از جان و در صفات شریف انس
حیا و وفا دارا و صدق و صفا و حسن فراست و پاکی طینت نظیر ندارد تا آنکه حاکمان زمان کارهای عمده بسماجت تفویض
او می نمودند نظر بر وفای عهد و اخلاص و عقیدت قاصد ملازمت گردیده است یقین ست که از مراتب
قدردانی و حق شناسی دقیقه فرو نخواهند گذاشت انشاء الله تعالی در رو این سید بزرگ مفتاح ابواب
فتوحات خواهد شد هم تدبیر و هم تاثیر چون سیر مسطور غایتهای مکرر دیده و خسارتهای بسیار کشیده مطلقا
استطاعت ندارد و در خبر گیریش تاخیر ظلم ست والسلام **مکتوب شصت و پنجم** (۶۵) فقیر بنا بر نیت صالحه
تکلمی در امر مسعود کرده با آنکه خلاف طور من بود و اکنون تکمله و تتمیم آن ضرور افتاد اگر چه میدانم که ایشان با همه شعور
و فراست بقبول مشورت ارباب اغراض خو کرده اند سه بشنوی یا نشنوی من گفتگوی میکنم معلوم است
که اقران و امثال آن بزرگ یعنی سلاطین دیگر بتوسط عزه مراسلات در امر مسعود یعنی در امر خلافت با ایشان
دارند بنا بر مصلحت در جواب هر یکی بقبول اجابت پیش می آیند در عالم دنیا داری مضایقه نیست یقین ست
که از استحقاق امر و عدم آن غافل نخواهند بود و نسخهٔ بندگی که ایشان مناسب بندگی خود دانسته بقبول
مطالب ما لا یطاق آقا را تکلیف میکنند اقبال با آن نمیشناسند کرد و مگر دو کس یکی سفینه که بحکم نفس بهیمی خو

نواب چند روزه زیست دانسته ننگ محکومی با وجود تهمت حکومت بر بند و هویداست که از چنین کسی چه توقع
است فرد است که باغوای سفها بنای نفاق محکم شده و عهد و پیمان برهم خورده است بعد از آن اگر تدارک اهل
خواهد آمد همان بدنامی سابق در پیش است و اگر از جانبین تغافل خواهند نمود نجات متصور نه و هم این معنی را تلقی بقبول
نخواهد کرد شخصی که موصوف بعلم و دیانت و بعقل و فراست باشند و ترحم بر خلق خدا منظور داشته و قدر شناس شما امیر بیسر
شناخته با خود یکی ساخته باقتضای نفس ملکی بمقاصد ایشان گوش داشته در اصلاح عالم و عالمیان کوشیدن عبادت
و سعادت دانسته هر مطلبی که تکلیف کنند بملاحظه این مراتب اقبال بقبول فرماید اگرچه جمیعت بر نا بد و این خصوصیات امروز
در این شخص خاص مجتمع است منحصر و فقیر با همه بیگانگی از حال هر یکی مطلع است پس وفای عهد این بزرگ توقع
باید داشت و لکن خدمت این چنین عزیزی باید بست والسلام **مکتوب شصت و ششم** (۶۶) فقیر از روی
آرزوی نواب یعنی عماد الملک بخالتی دارم بخاطر است که وقت مراجعت بخانه از راه متهرا گذرم و در متهرا توقف
نموده خبر ورود خود برسانم و ایشان در متهرا بیایند و یکدو روز ملاقات نموده فقیر را رخصت نمایند بشرط آنکه
فقیر در قلعات جاٹ هرگز داخل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تا دم آب مدارای نواب قبول نخواهم نمود
راضی باشند یا نه اگر شما را میسر شود نواب را باین شرط راضی ساخته اطلاع دهید با حرکت بالفعل واقع نشود و
از بعض آثار توقع ملاقات ضعیف است خدا بر طریقه حضرات شما مستقیم دارد که اشغال دنیا داری در صحبت
بیگانگان طریقه بلای عظیم است افسوس آنست که برای معاش معاد را داده گفته اید و بدست نمی آید اگرچه
هر وجه معاش بنای معاد است اگر میسر شود و مسموع شد که نواب بمخالفت قلیله رفیقان خود را که وجود هر یکی از ایشان
فائده دیگر دارد و بنابر عذر حاضری موقوف نمایند چنانچه وظیفه شاه محمد که از یاران طریقه است داخل ذیل موقوفان
شده اگر توانید بگویند که بنا بر خیر خواهی این قاعده را موقوف نمایند که ضرر دارد و بنا بر نصیحت [illegible]
که وظیفه چهار احسان احمدی نیز موقوف [illegible] والسلام **مکتوب شصت و هفتم** (۶۷)
بسمع میرسد که مقربان نواب بتقریب اختصاص دیگران با قران اشتال آن بزرگ [illegible] که با او عهد و پیمان [illegible]
بقسم در میانست با نواب و میان می آرند و وقت [illegible] نواب [illegible] ساخته [illegible]
اگرچه بر جواب دنیا داران [illegible] که [illegible] آنچه [illegible]

مضر باشد عمل می آرند و عهد و پیمان بطاق نسیان میگذارند و نواب باید گفت که مسموع شده که بار اجا
رفع کدورت واقع شده است اگر نفس امر همچنین است همین را فتح دانند و کارها از آن بهند و بگیرند که از و
درین عرصه کسی بطالبی آید و با زاو را آزرده نسازند و اگفته دیده گویان بغرض پرست لون می بیند کار را
ضایع نکنند و بر عهد و پیمان تا استقامت نخواهند کرد و بمردم همراهی تا چیزی نخواهند داد حصول مطلب محال
و نیز بگویید که تدبیری کنند که مردم را اعتمادی بر قول و فعل شان پیدا شود تا باسید و بیم رجوعی با ایشان نمایند
و نیز بگویید که درین ایام عهد مؤکد با خدا بندند که بعد ازین بدین و دیانت و داد و عدالت با خلق حسنه
پیش آیند از برکت این اگر از سر صدق باشند زود گره از کار وا شود و هر امری گردد وقت است از
تاخیر مایوس نشوند و از قلت خرچ و خزانه نا امید نگردند و قاضی القضاة حالی وحید اله یخان که در علم
بکمال وارد و در دیانت و عدالت نظیر ندارند با فقیر از ربط برادری گذشته و پیش ازین هم در باب ایشان
بنواب خبر ها گفته ام بعد تصرف بر مملکت بحال ایشان اگر نخواهد شد بودن فقیر در شهر نخواهد شد که وجود ضعیفی
آنجا بجهت همینی با انصافیت نوشته ام بلکه بعض آیتیست اگرچه بظن غالب بعد تصرف بر ملک
صحبت ما و ایشان بهم آمیز نخواهد شد که مناسبت مزاجی درمیان نیست لیکن کامیابی ایشان بشرط آنکه
وجود شان از برای خلائق مفید باشد مقصود ماست والسلام **مکتوب شصت و هشتم** خط شمار سید
و از مضامین خط آمین گذشت هر من آنچه گذشت چون غرض نفسانی نداریم و بنای عمل بر نیت صالحه گذاشته
کردیم و از جا نرفتیم گرد این بی اعتنائی که نواب با شما کرده اند گویی با فقیر است می بایستی که هر دو سر
دنیا را آتش بکشیدیم خوب شد آنچه شد عالالطافی مانده گذشتیم ازین قصه ما را هوس دنیا نیست خدا
میداند که هیچ اراده بر خلاف طور خود درین مقدمه تکلم کردم حالا با تمام دست ازین کار دو سه روز
دیگر هم بنا پیشه دندان بجگر افشرده مکرر با شما باید دید شاید که اصلاح عالم درین صورت گیرد اگر
آزردگی نواب ما نجا کشد که روز مره شما هم موقوف شود و بودن آنجا بعادت است ان الله هو الرزاق
ذو القوة المتین بقدر وسعت حوصله کار باید فرمود و باندکی حرکت نادان از جا نباید رفت انشاء
تعالی الحال بطلوع خورشید حزب الجهر همه برادران بیچاره باشند و متوسلان مولوی صاحب از فقیر احترام

دارند سبب آن معلوم نیست و ایشان ملاقاتی داشتند از سالها موقوفست همیشه سلام و اشتیاق و معذرت
از طرف شما می‌شنیدم سبب این سلوک نمی‌فهمم و فقیر کذاب از روزیکه وداع مهمود از خانه فقیر برده روی زرد
(٦٩) خود را نمود و وعده نماید که بهمان فلاکت و افلاس گرفتارست والسلام **مکتوب شصت و نهم** از خط شما
که مشتمل بر احوال نگاهداشت بود و حکم قرار بها و از دیگر اخبار معتبر بی‌وصولی مطلقا معلوم شد عجب کاریست دفع
دشمنان قوی در پیش است و حفظ جان و آبرو مع حصول مقصود منظور در چنین وقت بصرف مبالغ توقع جانفشانی
از رفیقان تازه و در را از اندازه عقل است اگر مبلغ گران در خزانه باشد بقدر نقد و بمقدار حضر و ربحر دم زدن
می باید داد که رفاقت نواب از بهر آخرت نیست فاه یکطرف رفع فاقه خود باید نمود از ینجا مخالفان رعایتی
بمردم میکنند و بمساعجت رفیق میسازند عزیزانی که بگفته فقیر با همه بی‌سامانی این سیتیج را گذاشته رنج سفر کشیده
و نیم نانی و دم آبی بیابند بس آفرین نخواهند کرد اگر رسید اشتم سردار یا یوسف را که از بهر قوم باما ربطی دارد طلب
میدادم و سفیر ستادم حکیم بی زری گردید بحیه نقبا رون رکرده اند شاه خان تابان خوبها و
بخشاور خان تابان دلیر بها و محمد خان آفسه یدی شخصی ست که باندک سعی سرداران لشکر وهیله را بخود میکشد
و بنگامه آنها را برهم میزند اینها همه فاقهای پی در پی میکشند استطاعت سفر کجا دارند تا امدادی نشود و وعده موکد
وصول زر هم بیان نیاید کار مشکل ست از قرار استیمان خود چه نویسیم که با این بط قوی گاهی از دولتخانه ایشان
متمتع نشده بودکان افتاده اند این همه دو مکتوب از طرف خود از نظر نواب بگذرانند باندیشه تاخیر جواب نخوشتیم
سعی بجانب نواب سعادت خان شاه ولیخان بزد همراه خود برده هنوز مراجعت نموده که فرد عفو تقصیر
(٧٠) تاکرده رسانیده شود والسلام **مکتوب هفتادم** اینجا انداز مصلح نواب جابث باجنیب خان گوشها
رسیده که انچه از راز داران معتبر طرفین معلوم شد جابثه بار وهیله بنابر مصلحت خود توسط راجه بهادر سنگه دلیر سنگه
آشتی میکنند و ذکر نواب برای تنبیه ست چه اگر نواب بخواهد از بی‌سامانی دفعی دخواه از امساک مردم را جدا ساخت
و در نظرها سبک شده از بد معاملگی کس را بر نواب اعتمادی نماند دیگر بکدام ضرورت کسی طرف نواب بگیرد باید
نواب از فریب دوستان آگاه باشد چه جای دشمنان دیگر سر که از طرف نواب در پیغامی آید اول اغراض خود را
مقدم دارد اعتمادی درینوقت بر کسی نیست که شکایت عزیزان نویسم دل تنگ شده ام که اینقدر نوشتم و احوال

خواهند یافت اگر نواب سلیقه ما را در می یافت و اعتمادی بر سلامت عقل ما میکردند و استفسار مصالح و مفاسد
و منفعات و استعداد میشود توجه قوی و تدبیر مفید برای خلق الله بکار میبردیم اما مشکل است که آنجا حرف عقلا
و شعرا را اعتبار نیست الحمد لله که آنچه لایق شان ما نبود یعنی توجه در امور ملکی و مالی از ما بوقوع نیامد انیقدر که بر حاست
خاطر اعزه زبان را باین کلمات آلوده ایم انفعال کشیدیم والسلام (٧٢) مکتوب هفتاد و دوم آنچه از احوال
شهود نوشته اند که در هر ذره ظهور ذات تعالی و تقدس معلوم میشود و این توحید متعارف است اند غلط است
توحید که پیش ارباب وحدت وجود است از مرتبه صفات بالا نیست خواه بزعم خود آنرا توحید است در ظهور و احدیه حقیقیه
در مرتبه کثرت انکارند چنانچه پیر ما حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در مکتوبی فرموده که صوفی از کمالات نبوت بهره دارد
بتجلی ذات بی حیلولت صفات مشرف شده او را گر شهود و توحید میسر شود از عالم دیگر است شکر خدا باید کرد که شمل ما و شما
تا کارها را باین دولت مشرف سازند اما مسلم است شهود عبدیت خود و معبودیت حق است که مطابق ظاهر شریعت است
و مناسب حضرات انبیا علیهم الصلوة والسلام (٧٣) مکتوب هفتاد و سوم داخل شدن ما فقاسر در خان چهود
طریقه مضائقه ندارد که دست شما دست فقیر است آنچه از اراده کسب طریقه و التزام صحبت رویشان کرده تعالی
میسر گرداند دل فقیر هم بسیار بطرف ایشان نیز میکشد ظاهرا نصیبی قوی دارد اگر چه فیض صحبت شما هم کافی است دیگر
آنچه از التماس استخلاص محبس این عزیز از سرکار احمد خان نوشته اید فقیر در این باب چند بار قصد دعا و توجه
کرده ام هر بار همین معلوم میشود که در حق ما لک محبس محبوس بودن این محبس مفید است دعا نباید کرد معلوم نیست چه
حکمت درین خواهد بود آخر ظاهر خواهد شد تسلی آنعزیز باید کرد ع بعد نومیدی بسی امید هاست ۰ در پس ظلمت
بسی خورشید هاست ۰ از فقیر دعای خانه آباد رسانید و از حال خانه ایشان نوشتن تحفه ملال رسال است تشویش
و بیخبری از حال ذوی الحقوق مصیبت است الله غلام عسکری خان وغیره از فاقه کشی عزم فرخ آباد دارند خدا
بحفظ و امان خواهد رسانید و درست خواهد آورد که رزق هر کسی همراه او ست والسلام (٧٤) مکتوب هفتاد و چهارم
ایشان غم تن و فرزند نخورند خدا رزاق است هجوم رد میله ها برای اخذ طریقه بحدیست که تمام روز از توجه
فرصت نیست طاقت طاق شده است ما سعادت خود میدانند و زیاده ازین عبادتی نه احوال عجیب و غریب
در یقوم معاینه می شود و آثار غریبه بظهور می آید انچه برکت ما بسیار بجا واقع شده و از دور دراز این مردم ملتجای

خبر و رود فقیر احرام نبسته می آیند از آدمیت عرفی کمتر آگاه اند و علوم علمای اینها زیاده هر دو نسخه فقه نه بالجمله
حرکت باین طرفها از برای مردم اینجا و مفید واقع شده از سنبهل و امروهه تا شاهجهانپور در جمیع منازل
نشسته نشسته و جماعه جماعه مردم از قوم روهیله اکثر و از مردم هندی کمتر اخذ طریقه علیه نمودند و منور و منتاثر
گردیدند و جماعه از انها همراه آمده اند بقصد فاقت بدل برای کسب مقامات میروند و اکثر علمای اینجا دو شرف
بنسبت طریقه شدند و برای آنها که همراه فقیر نمی توانستند بدلی رفت میر سبین خان که از مقامات مصطلحه
گذشته و اجازت مطلقه یافته و در توجه گرمی بسیار دارد و اتفاقاً درین ایام از شهر برای دیدن فقیر
رسیده بودند بجای خود درین بلاد گذاشته ام مردم از صحبت این بزرگزاده بسیار فیض میگیرند و خیلی رجوع
کرده اند اما کار یک کس نیست که از عهده این قافله بر آید بخاطر دارم که شما را هم طلبیده بعض شهر را بشما
بعض را بمیر سبین خان تفویض نمایم ما را طاقت نمانده باهمه مطاقتی هر روز بسیار توجه می افتد زبی سعادت
و حافظ سرور خان را خدا توفیق دهد که روزی چند با ما باشند که صحبت او حق بسیار بر ما ثابت کرده ثمره و نتیجه
بر گیرد و السلام مکتوب هفتاد و پنجم بعد حمد و صلوة از فقیر جانجانان جناب فضیلت و ولایت مآب مولوی
صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که حق تعالی آنمروج شریعت و منور طریقت و نور مجسم دین و دیانت کثرالله امثالکم
و بسیار آمالکم را سلامت دارد نیک و بد شما بعینه نیک و بد فقیر است وجود شما باعتقاد فقیر عزیزترین موجودات است
و مقصد چندین انوار فیوض و برکات در زکور از شما عزیزتر و در اناث از بهو جیو یعنی از اهل بیت شما مخلص تر
نداریم و ما را درین اواخر فقیری تجرد منفرطی که صحبت کسی خوش نمی آید هم رسیده با یاران حلقه هم بقدر توجه
می نشینیم و بس از یاران ما نه توقعی نیست بر سبیل تفوه چیزی میگویند و در صورت ایفای عده بار منت
بسیار بگردن میگذارند و خنگها بکار می برند من بوالعجب این گروه ندارم خبر دلگذار دوست لنوازی نجم
بدل من و منزل رسانید نصیب کس مباد و علامت سعادت زیاده برین چه خواهد بود که مثل شما صاحب کمال متکفل
امور آخرت او گردید از مرعارضه برخوردار احمدالله فقیر سخت تشویش دارد عمر طبعی فقیر آخر شده و گرنه
از عمر خود باین برخوردار می بخشیدم که محبت بسیار این نسخه صحبت رسیده است خدا او را عمر دراز کند
و پیر علی دنیا در حصه او نیست هر چند سر بسنگ زند علی رضا خان چون طریقه را از فقیر گرفته اند و ذکر لطائف

(۷۵)

جاری شده و نفی و اثبات شروع کرده اند بخدمت میرسند در حلقه شما داخل خواهند شد توجه به لطیفه
قلب ایشان که اول کار این لطیفه منظور است ضرور است هجوم ملالت دانند از فتوحات ظاهری در تحریر
نمی آید و شکر باطنی نیست مرقوم نمیگردد هر چه بشود یار سلامت باند به یاران حلقه متوجه مقصود اند
و ترقیات میکنند و مخصوصان غائب در وصول فیوض و برکات حکم حاضران دارند والسلام مکتوب

(٧٦) **هفتاد و ششم** فقیر از طور تحریر شما در زیر بار بودم چون احتمال مضرت بود خود را برد
باز آوردم و دعای خیر در حق شما کردم تا خاطر جمع شد الحال که شما از در عذر درآمدید صاف تر
شدیم و معاف کردیم خاطر جمع دارید و ربطیکه فیما بین ما و شماست تقاضای آن میکند که اگر خلاف معقول
گفته شود بنا بر قاعده حسن ظن که لازم این نسبت است تسلیم نمائید چه جای اظهار حجت در مقابل حرف
معقول فقیر را قدر کمالات و حقوق اخلاص شما همه منظور است بنا بر خیرخواهی به نسبت تربیت اظهار ملالی
اتفاق افتاد خدا تعالی مفید گرداند خبر ملالت اثر واقعه مرحومه لطف النساء رسید زهره را آب و دل را کباب
گردانید خدا تعالی آن مرحومه را بیامرزد در برزخ توجه کرده شد الحمد لله که مشمول افضال و الطاف الهی است
از برخوردار احمد الله اندیشه داریم سلب غم و الم کرده میشود و ان شاء الله تعالی زود تسلی میشود و آخر نسبت
طریقه و اطمینان نفس کار خود خواهد کرد خاطر جمع باد و باخوان طریقه و اخوات پانی پت به سلام هم شما برسانند

(٧٧) **مکتوب هفتاد و هفتم** برادر من عجب کاریست که بر واحدی از مردم پانی پت الزام شکایت شما
می آید معلوم نیست چه عمل از شما واقع میشود اگر راستی و دیانت شما باعث آزار مردم است از آن راستی
بگذرید برای حفظ حرمت به تاویل هم خاطر مردم مرعی دارید که طریقه و پیران طریقه بدنام میشوند
برای خاطر ایشان دیگران به آزرده کردن خود را بدنام ساختن با این کمالات ظاهری و باطنی دور از
عقل است انکار مردم باعث خرابی کارخانه ارشاد است شما میدانید و از پادشاه مرا توقعی نیست که با شما
مزاج که من دارم متمنی از وهم نیستم رقعه از گلاوٹی رسید که سید نعیم الله مشرف به هلاک اند توقع حیات
نمانده معلوم نیست که اجل فقیر در کدام طوق و زنجیر بسته که نمیرسد و یاران میروند و فقیر این حقیقت حکایت
یعنی دلیل العمر را بی اختیار دوست میدارد و عکس محبت او در مرآت قلب فقیر افتاده و گرنه در باطن

هرگز نقشی از نقوش صفحهٔ کائنات نمی شنید و معرفت خاندان عالیشان این صاحبان که در عرصه آمده اند
بافقیر مشهور ست اما اهتمام اخلاص ایشان ازینجا میتوان دریافت که جواب رقعات ما را نوشتند اگرچه کثرت
اشتغال عهده سبب اهمال میتواند اما با این بی اهتمامی نیست بحکم انصاف انتظار جواب سفارش نباید
کشید که جواب این مراسلات بعمل آوردن ست الحمد لله که درین قاعده تقصیری راه نیافته جزاهم الله منظور
ازین تمهید آنست که مخدوم زاده میان فضل علی از یاران طریقه و میان شرف الدین آشنا زاده و آشنا
کلمهٔ الخیری از فقیر درخواستند جواب دادن کفر آئین آدمیت بود ناچار دست بتحریر زدم شاید که اثر
کند و کار اینها که مقصود فقیر ست صورت گیرد والسلام مکتوب هشتاد و هشتم رخصت مردم محل (۴۸)
بجانب پانی پت موافق درخواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان در دلجوئی و خاطرداری
بمبالغهٔ تمام بکوشید و در وعظ و نصیحت خشونت نکنید و باستمالت بسر برید اگر فقیر را در قفا بد بگویند [illegible]
مقابله ننمائید و هرگز نه پرهیزید که خیر ما و شما درین ست اگر کار از حد بگذرد آن وقت بمشورت پیر علی که با وجود
جزئیت ایشان طرفدار فقیر ست نیز مرالعبان ایشان هرچه مناسب وقت باشد بعمل آرید و اگر ایشان بجانب
کسی پیوند هرگز نگذارید و در امور مباحه توسعی ضرور ست که مبادا از فرط سوء واقفه پیدا شود و پیر علی
شمور سوای امور دینی در سه قرار دهیم استمالت او هم ضرور ست اگر خواهید نمائید که مبادا از سوء واقعی الده
خود تنگ آمده دورتر بروند و دعا کنید که مزاج سودائیان بصلاح آید و فقیر را در پانی پت از خبث و نفاق
برادر شما خاطر جمع نیست که مرا از فرط یکجهتی که با خاندان شماست تاب تحمل این مکروهات نیست ازین راه
در تعهد آن طرف متردد هم و کسی شما را نخواهد گذاشت که کنار گیرید چرا که عالمی بظاهر و باطن بدامان شما
آویخته ست از اندرون دعا خوانید از شما بسیار رضی اند نهی اقبال و طالع والسلام مکتوب هشتاد و نهم (۴۹)
انفس قدسی و شخص علوی مهربان قدردان این هیچکاره هیچمدان قدر الله تعالی شما صاحب بقطع نظر از کمالات خود
قدر کمالات شما بسیار سیده اند و نسخهٔ مسائل طریقه از مولفات شما در خدمت ایشان بود برای
استکتاب گرفته و نسخه دیگر درین باب که برای صبیهٔ شریفه میان منیر صاحب تالیف کرده اند درین سفر
سنبهل از نظر گذشت برای مبتدیان بسیار مفید ست فرصت نقل در آنجا نیافتم اگر مسوده آن پیش شما باشد

ارسال دارید که نقل گرفته شود و طومارها و مسوده رساله تصوف بمعرفت مولوی غلام علی رسید و مطالعه
این مطالب و مسائل ارجمند مشرف شده از موهبت عظمی و عطیات کبری دانست و تحقیق بعد توضیح کجا یافته شد
و خطا بود و اشتم بارک الله فی برکاتکم باید که رسائل صغیر و کبیر مصنفات خود در مجلدی جمع نمایند و تغافل
نکنید و چهار مجلد سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد از آن حواله محمد عظیم کردم و مجلد ثالث را بعاریت وزی حسن
نزد خود نگاه داشته ام و درین ایام بر خاطر نسق اتباع سنت بسیار مستولی است برای وزن اعمال بمیزان
سنت به ازین کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده میشود بشرط آنکه انتخاب بعضی امورات آن بقدر سعی
بر داشته بمن بدهید که اتباع سنت را ابراز و وسیله نیست اگر اراده تحریر تکمله شرح خلاصة السیر دارید نظر
بر شان علم خود نموده سعی تمام بکار باید برد تا درازی جلد اول پیچیده شود و نسخه شرح سفر السعادت موجود
را میان شما و عده آن نبود هرگاه شما طلبیده مستحق تری از شما کیست آنرا هم حواله محمد عظیم کردم این نسخه
از درس مصنف گذشته و حواشی بدستخط مصنف و از دستخط شیخ عبد الحق سامی شناسم قدر آنرا بدانید
و تا بنگاه دارید چنانچه هست هر چند رخصت مولوی نعیم الله قریب نیست نسخه سیف المسلول را همراه
حواله ایشان کردم و رساله خلاصة السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هم در پیش فقیر بود نیز همراه
خدا برساند والسلام **مکتوب هشتادم** (٩٠) برخوردار احمد الله و محمد جمیل رسیده اند و بر عنایت
هوا چند مقام کرده بعد نزول باران بیست و چهارم محرم رخصت مردم محل قرار یافت سواری با
و مردم بدر رفته شام یکشنبه که بیست و سوم این ماه بود و بر دروازه فراهم آمده بودند که آثار ولادت در
پسر علی ظاهر شد و ورق تدبیر برگشت کوچ موقوف شد صبح که دوشنبه بود احمد الله را رخصت نمود
چون با حمد گنج رسید قریب بیست سوار روهیله از طرف می آمدند یکبار ریختند برین هر دو جوان
اینها مستعد جنگ شدند دست از یراق اینها بر داشتند و بقچه پارچه ها از محمد جمیل گرفته گریختند اما
بنابر ننگ و عار در قفای آنها روان شد هر چند محمد جمیل مانع آمده فائده نکرد و بعد قطع مسافت بسیار
آن سواران توقف کردند این برخوردار بر سر آنها رسید بقچه طلب نمود آخر کار بجنگ رسید و احمد
مجروح گردید اما حق تعالی جان و آبروی او نگاهداشت و بخاطر سواران انداخت که بر دلیری این

پارچه را که فیما بین قسمت کرده بودند فراهم آورده حواله نمودند و رفتند و این برخوردار با وجود شدت آفتاب و
حرارت مسافت شش کروه طی کرده وقت عصر بفقیرخانه مراجعت نموده و یک زخم شمشیر بر شانه رسیده و بعضی خفیف
دوخته اند مزاج خوب است و فقیر رفتن خود تا غسل صحت این برخوردار موقوف داشته انشاء الله تعالی در یک هفته به میشود
زخم عمیق نیست خاطر جمع دارند و کار رستمانه کرده هزار آفرین و هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت داشت
والسلام **مکتوب هشتاد و یکم** (۸۱) سانحه درین ایام اینست که امروز که بیست و نهم جمادی الاولی است بعد
زوال سکهی صاحب یعنی والدهٔ شما (بقاضی ثناء الله ۱۲) رحلت نمودند بهمین وقت یک سر سواره آمده خبر داد و حکیم شریف خان صاحب
تدبیر تکفین و تجهیز نموده و روانه پانی پت خواهند نمود اگر میسر شود فقیر برای نماز جنازه خواهم رفت اینوقت هر چه
از ختمهای تهلیل و قرآن مجید و استغفار حاضر بود بنام آن مرحومه گذرانیده شد خدا تعالی رحمت کناد و با وجود
ضعف ربط بآن مرحومه حالتی بر من گذشت که در تحریر نمی آید انا لله و انا الیه راجعون اکنون تمنا این است که
خدا بهبود را یعنی متعلقان ایشان را زنده دارد که مستوره بزرگتر ایشان در آن خاندان نمانده و در فقیر نیز
حالتی نمانده چند و ابس فرا خبر انتقال ما هم بسمع خواهد رسید شیخ علیم الدین بخدمت حاضر خواهد شد از توجه
طریقه محروم ندارند در قلب او تنویر حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده هر شکسته نیست مورد ترحم
و مرحوم محل از غلبه نسبت طریقه که از مدتی در اخذ توجه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغیر یافته
در انقطاع از دنیا و اقبال بآخرت و محبت خدا و رسول او صلی الله علیه وسلم ترقیات نمایان معلوم میشود و
زندگی صوفیانه در کمال متابعت میکنند و آثار خیر و فرج معلوم میشود والسلام **مکتوب هشتاد و دوم** (۸۲)
هر چه با مردم آزار و اذیت میرسد جزای اعمال است ع انچه آید بر تو از ظلمات غم، آن ز بیباکی و گستاخی است
هم هر اگر با بزرگان با ادب و با خوردان بمهر و شفقت زندگی نمایید هیچ کس بدی با شما نمیتواند کرد و در اطاعت و
خدمت شوهر که فلاح دین و دنیا و رضای او تعالی موقوف بر آنست باید کوشید و غضب و غصه را باید خورد و
زبان را از کلمات نالایق باز باید داشت و تقیید در نماز هم باید کرد و بعد از این کسی چه قدرت دارد که شما را رنجانند
و از سفر حج کدام مسلمان امنع خواهد کرد بشرط آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست اگر مستورات توفیق
یابند دار شما توجه خواهند البته توجه به بیدا جار نیست تا ثیر خواهد شد از جناب پیران امید قوی است بذکر الهی جل شانه

و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مقید باشید و رعایت ذی الحقوق و اخلاق حسنه ملازم گیرید که
موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد والسلام

مکتوب هشتاد و سوم (۸۳)

بمولوی احمد الله خسر زاده صفدر قاضی صاحب ۱۲

معلوم شد که اراده حج
کرده اید از دینداری ظاهر و نسبت باطن بعید نمود که با وجود عدم فرضیت حج حقوق والدین و اتلاف حق
زوجه که بچندین عسر و الم مبتلاست اختیار کردن و مرتکب کبائر برای ادای مستحبی گردیدن از مثل شما با کمال
مستبعد است باید که بر نگردید مانده صبر نموده مانند ارباب مقامات عالیه رضا بقضا را کار فرمود
این خطره را از دل برآرید که فقیر را آزار بسیار بدل خواهد رسید و آزار درویشان فی حق خوب نیست
آنچه از ذم صحبت غیر حق میباید نوشته شما خود نوشته اید حاجت تحریر فقیر نیست با خدا مشغول باید بود که بانقطاع
نظر از فائده اجر سعادت اخروی راحت دنیوی میسر نیست ه هیچ کنجی بی دد و بی دام نیست
جز بخلوت گاه حق آرام نیست + و از فقیر در تحریر رسم عزا پرسی تاخیر از برای آن واقع شده که در غلبه
حزن بوده اند و تعزیت نا کردن باعث هیجان غم میگردد که تذکیر محاسن متوفی را متضمن است. در حق آن مرحومه توجه
کرده شد [illegible] مشمول فضل و کرم الهی یافتیم و ختمها نیز کردیم خاطر جمع دارید و تهلیل هر قدر میسر آید بنام او خوانند
از شکر ترقیات باطن که نوشته اید بجاست فقیر هم معلوم مینماید هر روز در حلقه صبح اول توجه بشما میشود و در
مساوات کمالات نبوت حصول ظاهر میگردد و از خوبی استعداد شماست تقسیم اوقات بر طاعات و تقیید توجه
بیاران لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر میسر میشود و شکایتهای نایاد آوری گلباریهای دوستی
رقعه مشتمل بر عذر عدم مراسلات رسید و تقصیر بعفو انجامید چون این بی پروائیها خبر از بی اهتمامی اخلاص میدهد
حوصله خصوصیت گرانی [illegible] تا بعد ازین آگاه باشید و امیدوار فتوحات دو جهانی از درگاه والسلام

مکتوب هشتاد و چهارم (۸۴)

بمولوی [illegible] صاحب

آنچه نوشته اید که درین تنگدستی تصدیع نکشند چه معنی دارد تنگی اندک فراخی
بسیار بهر حال میسر خواهد شد خواهم فرستاد خدا تعالی فقیر را از خجالت نجات دهد که توقع شفقت و اعتماد دوستی
و من از ناسازی زمانه معذورم اگر فتوح مساعدت میکند و زندگی وفا مینماید انشاء الله تعالی رعایتها خواهم
کرد که شما را اشفاق والدین فراموش خواهد باید که در اخلاص [illegible] و تقیید سبق کتاب و توجه خدمت والد
بزرگوار خود و رضای والدین [illegible] بشما سوا [illegible] رسانید یک شخص معتمد را مقرر نمائید

که جواب ما را نویسانید با هر کس از خانه گفتن مناسب نیست والسلام **مکتوب هشتاد و پنجم** (۸۵)
خدا شما را هزار سال زنده دارد که به سلوکی مردم محل بپاس خاطر فقیر تحمل میکنید بقدر مقدور کارها با صلاح
می آرید باید که از نیات بد اندرون غافل نباشید تا فقیر بخاطر جمع درینجا بتربیت طالبان خدا مشغول باشم
و شما نیز درین اجر شریک باشید و در خدمت مردم محل و رعایت خاطر مرزا شاه علی بکوشید خدا شما را
زنده دارد که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع ست فقیر قریب خوش آمد مردم محل خورده رضی بسفر
حج برفاقت ایشان شده ام دوستان هند و شما را بخدا سپردم و فیض طریقه بطریق قسمت بهر جا خواهم بود
خواهم رسانید اگر خدا او را باز داشت غنیمت ست اگر نه هرچه باد اباد و آخر سفر طاعت ست از غایت
تجرد جدائی احباب آسان شده است اکثر یاران مانوس خود رفتند و توفیق خدمت یاران دهلی خود
معلوم ست در بیمار شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جماعه از مردم اینجا و جماعه از صوفیان شب و روز
خدمت میکردند و تمام خانه مولوی صاحب در تدبیر دوا و غذا مشغول بود تا کجا شکر اینها گویم بفضل الٰهی
طبیب و دوا همه میسر شد عمر باقی بود دیگر توقعی نمانده بود خدا ملاقات روزی کند **مکتوب هشتاد و ششم** (۸۶)
احوال مردم شهر از بیماری عام و ناامنی تا کجا نویسید خدا ازین بلده مورد غضب الٰهی برآرد که نسقی در سر
سلطنت نمانده خدا خیر کند و از زیارات مشایخ فراغ حاصل نموده بتعلیم طریقه درپرداخت احوال یاران
حلقه صبح و شام مشغول ست که ازین حرکت همین مقصود بود والحمد لله علی احسانه باید که شما موافق گفته فقیر
سر دیوری حاضر شده تسکین و تسلی میکرده باشید و خدمتی اگر فرمایند که ضروری باشد نظر بحقوق
فرزندی بتقدیم خواهید رسانید زیاده برین از شما امید ست براعظم و آن برخوردار خاطر جمع ست والسلام
مکتوب هشتاد و هفتم (۸۷) معلوم شد که تجهیز جنازه پادشاه بیگم یعنی والده حضرت مولوی ثناء الله صاحب بحکیم شریف خان
کرده روانه پانی پت خواهند نمود اطلاع باید داد که نماز جنازه کجا خواهند خواند اگر در مسجد جامع بیارند
این ضعیف هم داخل ثواب نماز گردد که از شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جماعه کثیر درین مسجد
داخل این حسنه خواهد شد والسلام **مکتوب هشتاد و هشتم** (۸۸) بعد حمد و صلوٰة از هیچکاره هیچمدان فقیر
با نجابان صاحبان آنجا خصوصاً میان بدر علی صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که بعد ملاحظه خط

طلب مولوی نعیم الله صاحب وصله الله الی منتهی منیته رخصت مراجعت بوطن دادم او سبحانه جلشانه آنچه در حق ایشان بهبود دین اند بظهور آرد بوالدهٔ ماجدهٔ ایشان نوید این رخصت و سلام رسانند والسلام

بر حاشیه رسالهٔ مولوی غلام یحیی

نحمده و نصلی علی رسوله سرگروه علمای فحول جامع معقول و منقول سید غلام یحیی اوصله الله الی ما یتمنی که نسبت اخوت طریقت با این هیچمدان یعنی جانجانان دارند حسب ایمای فقیر رسالهٔ مختصری در تصویر مسئله وحدت وجود و وحدت شهود تحریر نموده از نظر گذرانیدند حق اینست که با اینهمه ایجاز قدر کافیست به بیانی وافی جزاهم الله تعالی خیر الجزا اما تعرض بمسئله تطبیق ضروری نداشت که این توفیق بین المکشوفین اگرچه خالی از تکلفی نیست لیکن متضمن مصلحت عمده است هی الاصلاح بین الفئتین العظمتین فرحم الله عبدا انصف و لم یتعسف والسلام علی من اتبع الهدی

ملفوظات

ایمان مجمل که ایمان آوردم بخدا و رسول و آنچه پیغمبر از خدا آورده است و دوست دارم دوستان خدا و رسول را و بیزارم از دشمنان خدا و رسول بجهت نجات کافیست و هر مقدمه را بدلیل ثابت نمودن عهدهٔ علمای متبحر است و عامه مسلمانان بآن مکلف نیند محبت ائمهٔ اهل بیت اطهار و تعظیم اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم برای ضرورت است نیست صراط مستقیم که فردا بصورت پل صراط ظهور نماید هر کرا درینجا میل و اعوجاجی از آن صراط مستقیم نیست فردا از انجا باستقامت خواهد گذشت یکبار رفضی بی ادب در جناب امیر المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و مارا حمیت بین احترام اصحاب سید المرسلین صلی الله علیه و سلم بغضب آورد بر سر آن بی ادب خنجر برکشیدم باضطرار تمام فریاد برآورد که بحرمت امام حسین رضی الله عنه از سر من درگذر بمجرد شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فرو نشست و آن بی ادب را معاف فرمودیم تعظیم جمیع اولیاء الله و محبت عامهٔ مشائخ رحمة الله علیهم لازمست در حق پیر خود اگر از راه نفع و استفاده عقیدهٔ تفضیلت نماید از فرط محبت مستبعد نمی شاید در حق حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که طریقه نو بیان نموده اند و مقامات و کمالات طریقه خود بسیار تحریر فرموده و زبدهٔ اصحاب آنطریقه بآنمقامات و واردات سیده از الوف هم زیاده شده اند و در آنمقامات هیچ شبه نیست که

باقرار هزاران علما و عقلا بتواتر رسید عقیده تساوی با اولیا یا افضلیت ایشان بر آن اکابر رحمة الله علیهم بیجا
نمود که آن کبرای دین از مشایخ ایشانند عمل بعزیمت نمودن و تقوی گزیدن در نبوت سخت متعذر ست که
معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردید اگر بطبق روایت فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید
و از محدثات امور و بدعت اجتناب کرده شود بسیار غنیمت ست السماع یورث الرقة والرقة تجلب الرحمة
پس آنچه موجب رحمت الهی باشد چرا حرام بود و در حرمت مزامیر اختلافی نیست اگر رخصت در اخراس مزامیر گویند این
دفی را مکروه روزی رسول خدا صلی الله و سلم در راهی میرفتند آواز نی بسمع مبارک رسید گوش نمود
فرمودند و عبد الله بن عمر همراه بود او را بعدم استماع امر کردند پس معلوم شد که بکمال تقوی و احتراز از چنین
آواز ست بزرگان نقشبندیه که عمل بعزیمت معمول دارند از جهت اجتناب از رخصت پرهیز مینمایند که در جواز غنا
علما را اختلاف ست ترک مختلف فیه اولی بچنین از کمال تقوی و کثرت احتیاط نموده و گرچه موقوف داشته اند مسئله
توحید وجودی از ضروریات دین نیست لسان شرع ازان ساکت ست صوفیه علیه از روی کشف و حال
بیان آن نموده از غلبه احوال محبت معذورند و بممارست مسائل توحید و تخیل یعنی لا موجود الا الله توحید حاصل
نمودن نزد ارباب معرفت وقعتی ندارد و یکی از علما در منامی دید که علمای صوفیه بحضور سرور عالم صلی الله علیه
وسلم حاضر اند علما از صوفیه شکایت ها نمودند که یا رسول الله این عزیزان مسئله وحدت وجود شایع نموده اند و در
شرع خلل پیدا شد بایشان مداهنت اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه وسلم این اکابر را از غلبه محبت که بجناب
حق سبحانه دارند معذور داشته سکوت فرمودند یکبار فقیر را عروجی واقع شد و نور منبسط منکشف گشت نقوش
تمام کائنات دران منقش بود و قول حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه یاد آمد الاشیاء اعراض مجتمعة فی عین واحد
دریافتم که عکوس اسما و صفات در مرتبه علم که باطن وجود ست اعیان را پیدا نموده در ظاهر وجود منعکس شده
مصدر آثار مقصود گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود واحد متحقق ست ناگاه متنبه ساختند که فوق این مرتبه
مرتبه دیگرست چنانکه کبرای صوفیه فرموده اند فوق عالم الوجود عالم الملات الخ و در معارف توحید
در اثنای سلوک پیش می آید و علو میکند تا دلیل موافق ظاهر شرع ست بعد ازان ترقی میگردد و از اکابر
اولیا که این علوم منقول ست یقین ست که ازان ترقیات فرموده باشند الله تعالی هرگاه میخواهد که مخلص را از

در اخلاص ثبات و ازدیاد کرامت فرماید فاضه فیوض و حل مشکلات بصورت پیر و مرشد اینها در واقعات نمایند
وگاهی بعض لطائف آن بزرگ بصورتش متمثل گشته وسیطه برآمد کار میشود و آن بزرگ را گاهی اطلاع
این معامله هم نمیشود شخصی نزد فقیر گفت که شما از مکه معظمه کی آمدید گفتم من یکبار گاهی نرفته ام گفت من شما را
در مکه شریف ملاقات کرده ام و مصحح یعنی الیاد من رفته بود مرا از شما وگرد دیدیم پس باید که اینچنین واقعات موجب
عجب و مباهات نگردد و از ما و شما بهانه بر ساخته اند و در حقیقت کسیل امور او تعالی است ۵ او بدلهای نهاد
خویش را مدد میرساند و خرقه درویشی یعنی پیری و مریدی در طریقه محض بیعت و شجره و کلاه نیست تعلیم ذکر
قلبی و حصول جمعیت و توجه الی الله در صحبت مرشد ضرور است - اختیار اشتغال طریقه بجهت حصول تعلیم
محبت الٰهی است گاهی فرط محبت محض محبت بود و الا دوام ذکر بشرائط آن و شرعی طریقه در وسائل
خدمت است ترک جمیع مرادات کثرت ذکر باید و دل بذکر کثیر بمنکشاید هر گاه در ذکر کیفیتی و بیخودی دست دهد
بحفظ آن باید پرداخت اگر در تنقیه آید باز ذکر شروع و استغفار تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد تا کیفیت
دوام پذیرد - اوقات را بذکر و تلاوت معمور داشته مدرکه خود را از التفات ما سوا پاک باید داشت توجه
و همت جز مفهوم اسم مبارک الله که بر آن ایمان آورده ایم هیچ نباید گذشت تا ملکه حضور راسخ گردد و دین
کامل که اسلام و ایمان و احسان است حاصل شود هر وقتی که بدل متوجه شود دل با حق سبحانه جمع باید و درین
اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مزید عنایت الٰهی است فی الاصل کار حصول مرتبه حضور و آگاهی
دل با علم از توجه بغیر پیدا باید نمود واقعات و منامات چندان اعتبار نشاید درین باب اشتباه بسیار واقع میشود
گاهی انوار اتباع سنت گاهی انوار ذکر گاهی نسبت مرشد گاهی کثرت درود گاهی خدمت سادات گاهی
درس حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در واقعات نمودار می شود
و همچنین واسطه مناسبت بخدمت اولیا بصورت آن اکابر متصور میگردد و گاهی اخبار مشهوره و مقررات را
صورت واقعه پیدا میکنند انبیه شعبده دل را سرور می بخشد و در حقیقت هیچ نیست مگر زیارت رسول خدا صلی
الله علیه وسلم و دیدن اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت یاد میگردد و در واقعات مطابق نفس الامر باشد
البته فوز عظیم است - و دیدن رسول خدا و دیدن الٰهی که امر اتجلی صوری گفته اند نعمت خدای عز و جل است

بهر قسمیکه باشد از مناسبت اسخر بشارت ساسنت هنیئاً لارباب النعیم نعیمها و وقت غلبه خوف اظهار التجا و
تضرع بجناب الهی باید نمود و صورت مرشد نصب العین داشته بواسطه او التماس الهام در امراض باطنی باید نمود
صفت افتقار را انکسار لازم باید گرفت و بر جفا و قفای خلق تحمل و صبر عادت باید ساخت بیت مصراع چه شناسا
این نیستی ما عاشقان ای مدعی زین نیستی ما نظر بلند باید داشت مجاری امور از تقدیر و الهت است بجوی قوچرا
نباید گشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر در خدمتی تقصیر نمود
واهل بیت ورا ملامت می نمودند رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرمود ترک نگوئید اگر مقدور بودی چنان
کردی - حاصل این همه تکلفات تهذیب اخلاق است بطریق مکارم صفات رسول کریم فانه لعلی خلق عظیم
صلی الله علیه وسلم و در حدیث شریف است بعثت لاتمم مکارم الاخلاق از در رسش ذکر نفی و اثبات
صفات بشریت کم شود وطریقش اینست که هر دو صفت ذمیمه را ضد او از کلمه طیبه لا اله چند بار نفی باید کرد و بجای
آن حسب ضدا ثابت باید نمود تا آن ذمیمه زائل گردد و مخالف هوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد
غالب ست که تا حکم مخالفه مبدل گردد حق اینست که زائل صفات بتصفیه و تزکیه منکسر شود و استیصال
و تا حکم ممکن نیست در حدیث وارد است اگر بشنوید کوه از جا منقلع گشته تصدیق نمائید و اگر بشنوید که کسی از
جبلت خود برگشته باور مکنید لا تبدیل لخلق الله امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند
غضب من نرفت مگر پیشتر ازین در کفر صرف میشد حالا در حمایت اسلام ظهور مینماید - بعد فنا و تلبیان
تسلیم و رضا صفت سالک میگردد و در فنای قلبیه غلبه محبت نسبت فعال از عبادت سلوب میشود و حسن
فاعل حقیقی در شهود سالک نمیماید - توسط و اعتدال در اکل و شرب و نوم و یقظه و اعمال و عبادت کاری
بس مشکل است جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر صلی الله علیه و سلم مضبوط گردد و بعثت انبیا علیهم السلام
بجهت تحصیل حد اعتدال است در هر امر لیقوم الناس بالقسط نص قاطع ست درین باب - از دوام توجه بار
فیاض اتقدر فیوض و برکات فائض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت لبریز گردیده ریزان میگردد -
قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت ببلیت ا دیدن کارگذار روندہ راه بهست هر چند عمل
بسیار کند از صفت استغنا و کبریا خائف بودن و تقصیر و امید واثق وسیله قبول ساز و دگناه انکسار را

بسیار رواند و نعمت قلیل را بسیار شمارد و دوام شکر و رضا لازم گیرد و کثرت درود هزار بار و استغفار لازم
حال روندگان او دست بر درس مکتوبات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که محتوی است بر مسائل شریعت
و اسرار طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک و دقائق تصوف و انوار نسبت مع الله بعد عصر مداومت باید نمود
که درین امر کشاد ابواب سعادت است و دعای حزب البحر وظیفه صبح و شام و ختم حضرات خواجگان قدس الله
اسرارهم هر روز در جهت حل مشکلات باید خواند نماز تهجد ده دوازده رکعت هر قدر که آسان باشد
بقرائت سوره اخلاص یا سوره یٰس و نماز اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا شش رکعت و
زوال چهار رکعت بیک سلام و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت بعد سنت عشا
و سنت عصر و تحیة الوضو لازم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یک دو جزو و کلمه تمجید و کلمه توحید صد صد بار
و سبحان الله و بحمده وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیه نوقیه که در حدیث صحیح ثابت است معین
باید نمود اما درین اعمال حضور قلبی ضرور است و حصول فنا که علامت آن بی‌شعوری از ماسوا و دوام
توجه بجناب است گرچه بطریق یقین زود میشود اما تحقق و ثبت آن مرتبه عالی که نسیان ماسوا و قطع علاقه علمی و حبی
از دل گردد بعد مدت دراز دست میدهد سی سال در خدمت مشائخ کرام رحمة الله علیهم کسب مقامات
طریقه کردیم و زیاده از سی سال است که بطالبان حق عزوجل طریقه تلقین می‌نماییم شصت سال شده
باشد که بتوجهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه بفنای قلبی مشرف شده‌ایم درین مدت شغل باطن بجهد
تمام داشته حالا آثار فنای قلبی چنانچه باید ظاهر میشود از ظهور کمال فنا بارها یقین میشود که ما ازین جهان
انتقال کرده‌ایم و اگر در آنوقت کسی آمده سلام میگوید معلوم میشود که باز فقیر آمده تحیه سلام گفته است
یکبار از انحالت افاقت میشود گمان میبریم که هنوز زنده‌ایم و ازینجا رخت سفر بربسته و در وقت
ظهور فنا آنقدر در قصور غالب می‌آید که خدمت تعظیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچه فقیر روزی در
حضور حضرت شیخ مرحوم جنابانی میکرد و نشستن تمام منع کردند و مردم خود امر نمودند که خیسته
مرحوم جنابانی باید و فرمودند دیروز نسبت فنائیه ظهور میداشت پنداشتم که شما از روی استهزا یا دلیشها
پس نشستن را منع نمودم و درینوقت نسبت بقائیه ظاهر است و تجلی عظمت و کبریای الهی در باطن جلوه گر گشته

اگر تمام عالم بتعظیم برخیزند حق این مرتبه ادا نکرده باشد شناخت تجلیات الٰهیه که متعلق بواطن است باب عجب
معرفت او دقیق تر و امری دشوار است نظر بصیرت تیز می باید تا کیفیات و تجلیات جدا جدا معلوم گردد
بعد حصول مقامات طریقه احوال سالک مثل مرقع تصویرات مختلف میگردد گاهی نسبت مقامی ظهور نموده
در کیفیات خودش محظوظ میدارد و گاهی نسبت مقامی دیگر پرتو انداز گردیده حالتی دیگر بروی
وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان خاندان احمدیه بکمالات و فوق آن میرسد از لطافت و بیرنگی
تجلی ذاتی ادراک حالات متعذر میگردد و که لطافت و صفا در جمیع مقامات سافله موثر گردیده کیفیات آن مستور
می سازد و واقعات و منامات که دل خوش کن اطفال طریقه بود نیز کم میشود آنجا جهالت در جهالت و
نکارت محض است و ره طولی نشسته بحفظ نسبت باطنی و دوام توجه بمبدا فیاض باید پرداخت و اوقات
بادای اعمال ظاهری معمور باید داشت که نور اعمال سبب جمعیت و صفای نسبت و حضور و آگاهی است
از دوام مراقبه قوت و در نسبت باطن و اشراف ملک و ملکوت و نظر موهبت و انوار او نهفتن است میدهد
از کثرت ذکر تهلیل فنای صفات بشریت و از کثرت درود واقعات نیک و از کثرت نوافل انکسار و شکستگی
دلی و از کثرت تلاوت نور و صفا بهم میرسد ذکر تهلیل بلحاظ معنی مفید است در طریقه و محض تکرار
لفظ سرمایه ثواب آخرت و کفر سیئات است ذکر نفی و اثبات بحبس نفس کم تر صد بار فائده می بخشد تا
هر قدر باشد مفید تر است حضرت خواجه نقشبند حبس نفس را شرط ذکر نفی مقرر نه فرموده اند مفید میگفتند اما و اهتمام ذکر و
قلبی و توجه بمبدا فیاض رکن طریقه خود مقرر کرده اند رضی الله تعالی عنه هوش در دم اول بذکر دل ضرور
است چون ذکر قوت گیرد و آواز سه ضرب اسم ذات بسمع خیال رسد پس در هر نفس توجه و آگهی بذات الهی باید داشت
با حفظ خواطر از باطن و نجبر خطور خطره دل را باید گرفت تا وساوس و حدیث نفس هنگامه برپا نکند مانع از ورود
فیض هجوم خواطر است کثرت اسم ذات مثمر نسبت جذبه آلهی است نفی و اثبات جهت سلوک و قطع مسافت
راه فائده دارد ادراک کیفیات حالات باطنی در مرتبه ولایت محظوظ می نماید و در کمالات نبوت
یافت جز نکارت و جهالت و ضعف باطن نیست اما در مقامات فوق اگرچه لطافت و بیرنگی لازم است فی الجمله
دست ادراک میرسد لطافت و بیرنگی نسبت مجدد دیده سبب انکار مردم می شود و لهذا چون سیر سالک

ان نسینا او اخطانا نکاح سنت انبیاست علیهم الصلوة اما در وقت که حلال مفقود ست و حیل شرعی نتیجه
اکثر او را از حلیه علم و ادب معری میباشد و بسبب رواج بدعت در عقد نکاح خللها می آید عزوبت و تجرید در حق
سالکان راه اولیست باندکی از رزق ساختن و بعبادت مولی پرداختن و در شهر شهرت نداشتن و هیچ
ارث و وارث نگذاشتن و تعیت بس بزرگ و شریف در حدیث ست قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اغبط
اولیائی عندی لمؤمن خفیف الحاذ ذو حظ من الصلوة احسن عبادة ربه واطاعه فی السر وکان فی الناس
لا یشار الیه بالاصابع وکان رزقه کفافا فصبر علی ذلک ثم نقد بیده فقال عجلت منیته قلت بواکیه
قل تراثه. رواه احمد و الترمذی و ابن ماجة. آرا باشرف زیارت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم
دریافته ایم و عنایات کثیره بحال خود دیده در مرتبه اخیره که سعادت زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حاصل شد بر فیل سوار بودند فرود آمد و فرمودند بیائید که او شما شانهای خود را باهم چسپانیم بعد از این خواب
هیچ بخاطر نمی آید یکبار بجمال جهان آرای سرور کائنات علیه افضل الصلوة والتحیات مشرف شدم گویا در کنار
آنحضرت برابر ورا کشیده ام و رحمت نفس مبارک بمن میرسد درین اثنا من تشنه شدم و پیرزادگان سرهندی
در آنجا حاضر اند آنحضرت یکی را امر آوردن آب نمودند بنده عرض کردم یا رسول الله آنها پیرزادهای من اند
فرمودند امثال امر ما می نمایند پس چیزی از آنها آب آوردند من سیر خوردم عرض کردم یا رسول الله حضرت
در حق مجدد الف ثانی چه میفرمایند فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر کیست عرض کردم یا رسول الله
مکتوبات ایشان بنظر مبارک گذشته است فرمودند اگر چیزی یاد ست بخوانید بنده این عبارت بعض مکتوب
ایشان انه تعالی وراء الوراء ثم وراء الوراء خواندم بسیار پسند نمودند و حظها فرمودند. فرمودند باز بخوانید
باز این عبارت عرض نمودم زیاده تحسین نمودند و اینحالت امتداد کشید وقت صبح یکی از عزیزان بگاه آمده گفت
من امشب خوابی دیده ام که شما رویای خوبی دیده اید آن رویا کدام است تقریر نمائید به پیش او گفتم بسیار متعجب شد
از نفس مبارک صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من خود را سراپا نور و حضور در یافتم و از کیفیت های این خواب
که بتقریر راست نمی آید تا چند روز هیچ عطش و اشتها نبود. در منامی دیدم که در صحرای وسیع چبوتره ایست کلان
و اولیاء الله در آنجا حلقه مراقبه دارند و در وسط حلقه حضرت خواجه نقشبند دو زانو و حضرت جنید قدس الله

اسرار باطنی نشسته اند و آثار استغنا از ماسوا و کیفیات حالات فنا بر سید الطائفه ظاهر ست همه کس
از انجا بر خاستند گفتم کجا میروند کسی گفت باستقبال امیر المومنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه پس حضرت امیر
تشریف فرما شدند شخصی گلیم پوش همراه چار یار بند ولید همراه حضرت امیر بود ار گشت آنحضرت دست شریف
دست خود بکمال تواضع و تعظیم گرفته اند گفتم این کیست کسی گفت خیر التابعین اویس قرنی است آنجا حجره مصفا
درکمال نورانیت ظاهر شد همه عزیزان در آمدند گفتم کجا رفتند کسی گفت امروز عرس حضرت غوث الثقلین است
بتقریب عرس تشریف برده اند. و تنبیه که فنا و نیستی بر نسبت باطن ظاهر می باید و سالک بوصف بیخودی و
استغراق موصوف میگردد خود را در واقعات مرده می بیند و نسیان بی شعوری لازم حال وی میشود ایام
که فقیر را اثنای قلبی توجهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست داد و قطع علایق و زوال هوا از دل گشت
در واقعه می بینم که سر من از تن جدا شد الا کلمه طیبه بر زبان جاریست نیز دیدم گویا من مرده ام تجهیز و تکفین
من نمایند پس جنازه مرا برداشته بطرف مزار حضرت خواجه قطب الدین رحمة الله علیه برای دفن برده اند و روح ما
همراه ایشانست تا آنکه جنازه را در قبر نهاده قبر را بخاک انباشتند و من بر سر دیواری نشسته ام منکر
نکیر بوضعیکه در حدیث ثابت ست آمده و ندائی بر زمین داده در دل قبر در آمدند و جان مرا بعشق حضرت
پیدا شد جواب سوال کرده رفتند و من در قبر راه تمام بخواب رفتم و نیز دیدم که من از جهان در گذشتم
مردم بعد تجهیز و تکفین میخواهند که جنازه را بردارند ناگهان جنازه در هوا پرواز نموده روان شد و مردم در عقب
جنازه میروند و روح من با ایشانست در منوقت باطن خود بیاد آمد رباعی مظهر تشویش چشم و گوشی شد

سرمایه جوشش و خروشی شد　　بایدکه بپای خود روی تا سر گور　　ای جوهر پاک بار دوشی شد

آن فرط محبت که فقیر را بجناب امیر المومنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت ست سر نهانی
طریقه نقشبندیه ایشان باید اگر بتقاضای بشریت غفلتی روی بر نسبت باطنی عارض میشود خود بخود در رجوع بآنجناب
پیدا گشته بالتفات ایشان رفع کدورت میشود و یکبار قصیده در مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار
فقیر نموده از روی تواضع فرمودند لائق اینهمه ستایش نیستم

نسبت ما بجناب امیر المومنین حضرت

علی کرم الله وجهه میرسد و فقیر را نیازی خاص بآنجناب ثابت است در وقت عروض عارضهٔ جسمانی توجه
بآنحضرت واقع میشود و سبب حصول شفا میگردد و یکبار قصیده که مطلعش اینست ع فروغ چشم
آگاهی امیر المومنین حیدر زانگشت اللهی امیر المومنین حیدر بجناب ایشان عرض نمودم نوازشها
فرمودند محبت ائمهٔ اهل بیت اطهار رضی الله تعالی عنهم موجب ایمان سرمایهٔ بقای تصدیق و ایقان است
هیچ عملی بجز محبت این اکابر رضی الله تعالی عنهم وسیلهٔ نجات نداریم ع نکرد منظور ما طاعتی در ره نجات
نجات خود بتولای بوتراب گذاشت معارف حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه موافق کتاب و سنت است
جائیکه اعتراضات دارد نموده اند ایشان خود جواب آنرا تحریر فرموده اند نزد انصاف کافیست و بسا
کلمات که ارباب ظاهر بر آن گرفتها می نمایند از اولیای کرام هم صادر شده بی تاویل درست نمیشود پس مرتبه
که در چنین سخنها کرده می شود از غلبهٔ احوال یا از عدم مساعدت الفاظ بمعانی مقصوده یا بامر الهی باظهار آن کلام
ایشان نیز باری ست و شیخ عبد الحق محدث رحمة الله علیه اگرچه در اوایل حال بر بعض معارف ایشان اعتراضات
نوشته اما در آخر از آن باز آمده بخدمت خواجه حسام الدین خلیفهٔ حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیهما نوشته
که درین ایام صفائی فقیر بخدمت میان شیخ احمد سلمه الله تعالی از حد متجاوز است و حجاب بشریت و
غشاوهٔ جبلت بمیان نمانده قطع نظر از رعایت طریقه و انصاف و حکم عقل که با چنین عزیزان بزرگان
نباید بود در باطن بطریق ذوق و وجدان غلبهٔ چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال است سبحان الله
مقلب القلوب و مبدل الاحوال شاید ظاهربینان استبعاد کنند من نمیدانم که حال چیست و بچه منوال است انتهی
در رسیدن آزار از بادشاه بایشان دلیل کمال متابعت ایشانست انبیای کرام را علیهم السلام یوسف
علیه السلام در زندان اعتکاف داشته اند و سید المرسلین علیه افضل الصلوة در محصب اند و افزوده و مخلصان
در دفع اعتراضات و شبهات رسائل نوشته اند و بهترین رسائل رد شبهات عالم مرزا محمد بیگ بدخشی است
که در مکه شریف تحریر نموده بمهر مفتیان چهار مذهب رسانیده فیض الهی بی نهایت است بمقتضای استعداد
هر کس از اولیا ظهور یافته الله تعالی متاخران را باقتضای حکمت بالغهٔ خود کمالاتی عنایت فرموده که از متقدمان
آنها علاوه هم نصیب بعض مردم نیست در انبیاء علیهم السلام تفاضل ثابت است در اولیاء نیز تفضیل بعضی بر دیگری

ثابت مقاماتی که حضرت مجدد و آن امتیاز دارند از سلسله مستفیدان طریقه ایشان بآن درجات و حالات رسیده اند
و اقرار بآن علوم و کیفیات نموده در آن مقام اشتباهی نمانده که خبر متواتر مفید صدق و یقین است کسیکه بآن مقامات نرسید
استبعاد آن نسبتها یا از جهل خود معذور است ـ ظهور خرق عادات شرط علو کمالات نیست اصحاب کرام رضی
الله تعالی عنهم با وجود علو درجات که هیچ ولی بآن نتواند رسید مصدر کثرت خوارق عادات و نسبتهای
شوق و ذوق و وجد و استغراق نبودند حضرت حافظ محمد محسن پیر حضرت سید نور محمد حضرت ایشان
محمد معصوم رحمة الله علیهم بجهت استفاده در خدمت ایشان فرمودند که بزرگان شما انکار بزرگان ما میکردند
شما با انکار آمدید یا باقرار گفتند بجهت استفاده از انکار ببین بالتزام صحبت ایشان بکمال و تکمیل رسیدند حضرت شیخ
عبد الاحد استفاده از پدر و عم خود نموده که نسبت حضرتین ابرابر میدانستند رحمة الله علیهم و در نسبت سعیدی
و معصومی فرق نمیکردند میفرمودند که در نظر من هر دو بزرگ برابر اند چنانچه دو دانه تسبیح متصل با هم واقع
میشود اما الله تعالی بایشان امتیازی در نسبتهای حضرتین بخشیده است که در نسبت سعیدی اضمحلال و بیخودی که
لازم مقام خلت است بسیار است و در نسبت معصومی صفا و لمعان که مناسب مقام محبوبیت است بیشتر
در کمالات نبوت و دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاده است و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر
دارد مقامات مخصوصه حضرت مجدد غیر از این هر دو صاحبزاده دیگر مشرف نگشته رحمة الله علیهم ـ در اول که
تلقین توبه بطالبان میشد هم بر توبه نصوح تاکید بمبالغه میکردم شبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله تعالی
عنه در خواب دیدم بحال نفیر صحبت نمودند در آنجا قوالی حاضر شد او را نیز توجه دادند و برا حالت عجیب داد
برخاسته مرا صید ربا انگشت از ما شروع توبه کرده شد در طریقه توبه لابدیست یعنی چون نسبت باطن برطالب
غالب می آید کار خود بسیار پیدا نماید در ضمن آن استغفار حق توبه بگذاشتیم که توبه بکمال نیست و توبه نصوح
بر وقت حاصل میشود ـ گروهی از دانشمندان از فقیر پرسیدند که طریقه نقشبندیه را بر دیگر طرق چه مزیت است فقیر
که این را اختیار کرده گفتم این طریقه منطبق به کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی است آنچه منطبق بر قطعی است
نیز قطعی است ثمره اشتغال این طریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت انوار این طریقه
می افزاید همچنین ابلیس بصورت ملای خشک متشکل شد از فقیر پرسید که بر مزاج شما شورش عشق نیست

وطبیعت با اشعار عاشقانه رغبت انچنین طریقه بی کیفیت که در آنجا سماع را با نسبت آواز مزامیر و غیره کار بسیار
اختیار نمود پرسیدند گفت هم عقیدت و محبت بمقتضای حکمت بالغه جناب باری تعالی است سرا گفت در صورت
ناچار نسبت مرا از سوال مستغنی نموده اند غضب آمد خواستم که آتش کینه بینگی زنم قضا اضطراب شد شیخ حضرت
شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمة الله علیهما برای تهجد برخاسته بودند آواز نی بگوش ایشان رسید بیتابانه بیخود
افتادند ضربی بدست مبارک ایشان آمد فرمودند مردم ما را بپرسید و بگوئید بپرهیزند و ایشان که نسبت ایشان سماع است
صبر می نمایند - بزرگی از این طریقه در راه سیر قدم و از سماع با نگاه داشتن نسبت ایشان بنا دارد و پیش نسبت و شوق بسیار
ضبط می نمود حدت گرمی کاسه سر اش شکافت گفت سماع مدرکان بسیار باین سبب حرام گردید - در خانقاه
حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمة الله علیهما هر روز چهار صد کس درویش بی استغنا در جمع می شدند
و موافق فرمایش طعام ها پخته می شد و با وجود این همه سالکان به مقام بلند می رسیدند که در این طریقه بر همت
توجه مرشد بسیار است که از ارباب این طریقه غرض است که تقلیل غذا را بیشتر فرمود در حصول فیوض طریقه حاجت آنچنین
اعمال نیست که بزرگان بنای کار بر دوام وقوف قلبی و صحبت مرشد نهاده اند نه بر زهد و مجاهدات شاقه
خرق عادات و تصرفات حاصل دوام ذکر و توجه الی الله و اتباع سنت کثرت انوار و برکات و جوامع الکلم
نظر بر ظهور خرق عادات بود و خواص معنی آگاه در اسرار و تصفیه قلبی نسبت حق سبحانه باشد. حضرت محمد صدیق
پیر حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیهما به یکی از اولاد امجاد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه گفتند
وی از عجب صاحبزادگی و حشمت ظاهری خود به تعظیم ایشان نپرداخت ایشان ازین بی ادبی ناخوش شده
بخدمت ایشان التماس و الحاح نمودند تا به مرض سخت ایشان دچار گشت بیماری ایشان گرفت بی حالات
نیک رسید اقربای او را رجوع باین طریقه ناپسند آمد گفتند طریقه آبای کرام خود گذاشته طریقه دیگران
اختیار کردی گفت خدا نه قادر است نه چشتی هر کجا مقصود یافتم به آنجا شتافتم جنازه حضرت محمد صدیق
رحمة الله علیه به سرهند برده دفن کردند در راه وقت اذان جواب اذان از جنازه ایشان مسموع گشت -
یکبار زنی بی ادب بخدمت حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه آمد ایشان صبر کردند معلوم نمودند
که غیرت الهی در صدد انتقام او حرکت می آید یکی را از حاضران فرستادند که آن بی ادب را سر خیلی اندودی

توقف نمود ناگهان آن زن بیفتاد و بمرد و آن متوقف خطاب نموده عتاب کردند که خون او برگردن تو شد اگر امتثال
امر ما میکردی آن بی ادب جان نمیداد و بسلامت می ماند. امتثال امر مشایخ بی توقف باید نمود که در ضمن آن حکمتها
مضمر باشد. شاه گلشن از خلفای حضرت شیخ عبدالاحد رحمة الله علیهما بکمال زهد و ریاضت موصوف بودند میتوان
گفت که محل غبطه سالکان خانقاه حضرت جنید اند رحمة الله علیه میگفتند که مرا بعد سه روز اندیشه خوردن طعام پیدا
میشود در وقت شدت جوع برگ درختان یا آنچه از پوست خیار و خربزه می یافتند در آب پاک کرده میخوردند
گلیمی بود که تا سی سال بر دوش مبارک خود داشتند یکبار برای افطار روزه در شدت گرما آب حوض طلبیدند
کسی عرض نمود که درینجا چاهی هست آب سرد و شیرین دارد فرمودند از چندین سال ما درین مسجد سکونت داریم
هرگز در وهم ما هم نیامده که درینجا چاه هست وقت شدت تشنگی آب حوض خورده میشد و یکبار شخصی ... رسید
بهدیه ایشان فرستاد و فوراً برخاستند که بر آنچه فرض است ساعتی نگذشته بود که باز آمده گفتند ما کی سوال کرده
آن صره باد داد هم فرضیت حج از ذمه ساقط گشت یکبار خواستند که ادای حج کوه نمایند که در ادای حج کوه نامیده
در ادای هر فرض ثواب خاص حاصل میشود هرگاه نصاب زکوة فراهم گشت زکوة نصاب برده در راه خدا
دادند که مقصود حاصل شد نصاب رنجه کار می آید که خزینه فقرا باب الله است خانه جماعه از فقرا خبر ...
داشتند در دل یکی از اهل تماشا گذشت که درین عبستیان کسی از اهل کمال خواهد بود یکی از آنها نزد ایشان آمده گفت

خاکساران جهان را بحقارت منگر
تو چه دانی که درین گرد سواری باشد

انکار هیچکس نباید نمود درین صحو معانی
حقیقت جلوه گر است. نواب اکرم خان رحمة الله علیه از حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله تعالی عنه استفاده
کمالات باطنی دارند. روزی عالمگیر بادشاه از ایشان پرسید که عمر شما چند است گفتند چهار سال هر قدر که بخدمت
پیر بزرگوار بسر برده ام عمر همانست باقی وبال آخرت همینست اوقات همان بود که با یار بسر رفت
باقی همه بیحاصلی و بیخبری بود
در طعام نواب اکرم خان تکلفات بسیار بود بحد اسراف رسیده باشد با حضرت
سید رضی الله تعالی عنه باینهمه احتیاط و کمال تقوی گاهی طعام ایشان میخوردند مظهر بودند از برکات طعام ایشان آنقدر
نور باطن می افزاید گویا طعام نخورده ایم دوگانه نماز ادا کرده شد و از غلبه محبت حضرت ایشان ... ظاهر
انوار نسبت تمام اشیای ایشان نو رسیده بود مثنوی از محبت ...

و از شاه گلشن ... دیوان
... در دروازه شاهجهان آباد
مدفون ... از حضرت ... الدین
صاحب ...
... سلوک ۱۲

از محبت تلخها شیرین شود　　از محبت سرکه ها مل می شود　　از محبت خارها گل می شود

ایشان بجناب پیر خود نوشتند که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه وسلم غالب است موجب انفعال میشود
در جواب پیر نگاشتند که محبت پیر همین محبت خدا و رسول است و سبب جذب بکمالات الٰهیه که در باطن بر ثابت محبت میشود

چون دیده عقل آمد احول　　معبود تو پیر تست اول

وقت انتقال نواب مکرم خان
تبرک کلاه حضرت خواجه احرار بر سر ایشان نهادند ایشان نور فراست دریافته چشم بکشادند که تبرک کلاه پیر
من هایه پیدو وسیله من بدرگاه الٰهی ذات ایشان است ـ و در انوار نسبت قدمای نقشبندیه و انوار نسبت احمدیه فرقها است
و در کیفیات نیز تفاوتها است و التفاتیکه پیر بحال مستفید خود دارد از پیران پیر کم ظاهر می شود که اینجا بسبب قرب
ایدان بعیتی قوی متحقق ست ـ روزی حضرت شیخ بزیارت مزار حضرت سید نواب مکرم خان که در یکجا آسوده اند
رحمة الله علیهم رفته بودند بعد توجه بهر دو مزار فرمودند نسبت هر دو بزرگ یکی ست با نسبت فقر و ورع مزار حضرت
سید در نورانیت و لمعان است بسیار تمام دارد ـ از حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه دو کس طریقه گرفتند یکی
طریقه قادری اخذ کرده دیگری طریقه نقشبندیه اختیار نمود ایشان فرمودند که روح مبارک حضرت غوث الاعظم
تشریف آورده صورت مثالی مرید خاندان خود را همراه بردند و حضرت خواجه نقشبند تشریف فرما شده صورت
مثالی معتقد خود را با خود بردند رحمة الله علیهم ـ و در توسل بجناب الٰهی هر یکی از مشائخ طریقه حبل المتین ست که بمراتب
قرب فائز میگردانند مستفید اگر فیضی حاصل نمود زهی سعادت و یکی از ایشان گردید التفات غوث الثقلین بحال
متوسلان طریقه علیه ایشان بسیار معلوم شد با آنکه کسی از اهل این طریقه ملاقات نشده که توجه مبارک آنحضرت بحالش
مبذول نیست همچنین عنایت حضرت خواجه نقشبند بحال معتقدان خود مصروف ست مغلان در صحرا یا وقت خواب اسباب
و اسپان خود بحمایت حضرت خواجه می سپارند و تائیدات از غیب همراه ایشان میشود در ینباب حکایات
بسیار ست تحریر آن باطالت میرساند ـ سلطان المشائخ نظام الدین اولیاء رحمة الله علیه بحال زائران مزار خود
عنایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ جلال پانی پتی التفات تمامی نمایند حضرت خواجه قطب الدین را در شهود شان
استغراق بسیار ست حضرت خواجه شمس الدین را هیچ التفات باسوا نیست رحمة الله علیهم ـ عرض و قوف نسبت این
اکابر بمرتبه ایست که زبان از تقریر آن لال ست بلکه در مقابله نسبتهای باطنی این عزیزان قدمای صوفیه علیه میتوان گفت

که ما هر و هم را ازین او بهره نیست - حضرت امام بدر الدین رحمة الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چندانکه غور و توجه
کردیم اثری از نسبت ظاهر نشد بعد از استمداد بسیار دفعتاً نسبت ایشان در نهایت لطافت ظاهر گشت معلوم
شد که سلوک ایشان بطریقه معهوده صوفیه نیست در راه خدا بشهادت رسیدند دفعتاً در مراتب قرب بطریق اصطفا
فائز گردیدند همچنین است احوال شهیدان که در راه حق دفعتاً جان فدا نمودند دفعتاً بعنایات الهی ایشان را
بمقامات قرب فائز گردانید - حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه طریقه جدید بیان نموده اند و در تحقیق
اسرار معرفت بخواص علوم طرز خاص دارند با اینهمه علوم و کمالات از علمای ربانی اند مثل ایشان در محققان صوفیه
که جامع اند در علوم ظاهر و باطن و علم نحو بیان کرده اند چند کس گذشته باشند اولیای چند است را نامی شناسیم
با آنها ملاقات میشود اما انتها ایشان امری الهی نیست - با قطب لشکر با در شاه ملاقات شده بود در یک معامله مهر قاضی
او ضروری بایست با وی گفتم در پاسی از روز کاغذ را مهر قاضی آنجا مستعجل کرده آورده گفت - قاضی مشتغلی بود لهذا
دیر آمدم والا در یکساعت تمام آمدن میشود - یکبار مبلغی از زر برای نکاح دختر فقیری درکار بود در نیم شب او
در قلعه رفته از بالین محمد شاه که هر شب صره هزار روپیه برای صرف مساکین خلوت نشین بر سر خود میداشت آن
صره گرفته برداشت بادشاه را خبر نشد چند شب اگر در زر دست گفت من آنم که بوسیله من از جان محفوظ مانده ای گفت
زر دیگر طلب نکنم فرمود همین بس در کار نیست - ساحی اعمال ما از غیر دوام توجه بعد از فیض صحبت مشائخ کرام رحمة الله
علیهم نیست سیر عالم الهی دیگر است و جامع کیفیات نماز است که متضمن انواع اذکار از تلاوت و تسبیح و درود و استغفار
و تحمید و تهلیل برین حالات که باحوال قسمت اول مشابه باشد در نماز حاصل میشود و اگر آداب آن کما حقه بجا آورده شود
تلاوت قرآن مجید موجب صفای باطن و رفع فیض قلبی است ترتیل حروف و تحسین صوت خود هم باید نمود و در جهر
متوسط که در تلاوت قرآن مجید کرده میشود ذوقها دست میدهد - در رمضان المبارک ترقیات نسبت باطنی
بسیار واقع میشود و احتیاط صیام از غیبت و کذب و جمیع آلا روزه جز فاقه بیش نیست جهد باید نمود تا رضای این ماه
دادای حق صوم حاصل گردد یکی از بزرگان این ماه را بصورت مردی پارسا دید پرسید شما از اهل صیام مرا راضی
میروی گفت باضاعت حق صوم مرا خوش نمودند مگر حضرت نقشبند رحمة الله علیه که بعد هر فرض روزه نوافل
گزاردند تا نسبت نقصان داشتند انفعال ایشان از صوم هر دو هم مرا پسند دیده آمد - انوار و برکات این ماه منجر که

از غرهٔ شعبان ظهوری نماید گویا هلال فیوض این شهر طلوع نموده و از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن
هلال بدر تابان گردیده و انوار آن ماه متبرک جهان را منور گردانیده و از شب غرهٔ آن شهر چنان دریافت میشود
که آفتاب فیوض الهی از حجاب سحاب درخشان گشت. شب قدر نیز بطریق البیت در شبی از شبهای اوتار می شود و بیست و هفتم
معین نیست مگر درین شب بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم احیای این شب معمول است برکات بسیار دریافت
میشود و گاهی شب قدر درین تاریخ نیز میشود و جمعیت مضبوط این ایام ذخیرهٔ تمام سال میشود از مجربات است که اگر در این ماه
قصوری و فتوری راه یافته در تمام سال اثر آن میماند. بنده شنیدم زبانی استاد خود که از حدیث شریف مستفاد
میگردد که اگر این ماه بجمعیت و طاعت میگذرد در سائر سال بتوفیق نیک جمعیت محفوظ میدارد. حضرت شیخ رحمة الله
علیه در هر سال اعتکاف در عشرهٔ اخیره ماه رمضان میفرمودند و کسانیکه بمقامات اجازت طریقه میرسیدند درین
ایام بعطای خرقهٔ تبرک آنها را سرفرازی نمودند و تاکید میکردند که درین اوقات مردم در حلقهٔ مراقبه بحضور حاضر
شوند تا از ترقیات باطنی بهره یاب گردند. بعد انقضای رمضان میفرمودند که از برکات صیام نسبتهای عزیزان
کثیر الانوار و پر اطمینان گردیده. افسوس که تمام سال چهار رمضان نشده اگرچه در صوم هر وقتیکه باشد
صفا حاصل است و از برکات این بنده انا احقر به خالی نیست لیکن کیفیات صیام رمضان شریف ندارد. حضرت شیخ
ارشاد مینمودند که معلومات و وجدانیات شما تمام صحیح است و سر مو خلافی ندارد و کشف و وجدان فقیر با پیران کبار خود
همیشه مطابق می افتد مگر یکبار از فقیر خطای واقع شد که حضرت شیخ در حق بزرگی فرمودند نسبت شما تا بکمالات رسیده است
بنده خلاف آن عرض نمود. فرمودند در دید شما خطا رفته است آنچه ما گفتیم صحیح است اما بعد چندروز بحال بنده عنایت
نموده فرمودند که دید شما صحیح بود ما خطا کردیم. فقیر در گفتن بشارت مقامات بسیار تامل مینماید و الا انوار آن مقام در باطن
سالک عیان می بینند باز متوقع الهام میشود و باز استفسار تعبیرات حالات او میکند اگر درین معامله الهام موافق
گردید و حالات کیفیات در باطن او جدید رو داد پس بشارت آن مقام میگوییم که ترا در آن مقام مناسبتی بهم رسیده است
بهر حال توقف نداند که نسبت باطن مثل اولیای متقدمین حاصل شده تا مساوات الا زهم آید اگر بر ذکر و مراقبه مواظبت
کنی و با مجاری قضا رضا پیش گیری از فتوحات آن مقام تمتعات خواهی گرفت. مستفیدان توجهای الهی
انقطاعی از ماسوا با اذواق و کیفیات از صحبت مرشدان حاصل نموده در خلوتها نشسته بتعمیر اوقات بو

عبادات در مقامات آلهیه ترقیات نموده اند در مبدا فیاض تجلی نیست قصور در فهم سالکانست یکی از اجله نعمای
الهی درباره فقیر که شکر آن متعذر و بیان نیست آنست که فقیر را در حین توقت کشف مقامات آلهیه مطابق نفس الامر
و تمامیک سالکان راه تا غایت اینطریقه از بزرگان این خاندان که در توقت ارشاد طالبان بنمایند امتیاز بخشیده خواطر
قلوب عزیزان را و حجتراز ایشان می شناسم که در چه باب خطور می نماید۔ تا فقیر هم متعذر و مداوا نداریم موصل بجناب پیران
کبار سلب امراض سینه ایم و بعنایت آلهی اینها اتفاقا حاصل میشود یکبار بی زاد و راحله بسفر مبیر قسم الله تعالی در هر
منزل از دست بیگانگان سامان ضروری مهیا میشود ناگهان در راه بارانی شدید نازل شد هوا سرد بود و رفقا ندا
کشیدند دعا نمودم الهی باران گرد برگرد ما ببارد و ما با رفیقان خشک بمنزل رسیم آنچنان واقع شد۔ در اوائل حال
مردم را که طریقه ازین گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرده بودم که پیش هرکسی نام فقیر نباید گرفت۔ روزی حضرت حافظ
سعد الله رحمة الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از که گرفته اید وی گفت از بزرگان خود با بستی که روبروی
آنحضرت نام فقیر میگرفتند مرا غیرتی آمد و سخت ناخوش شدم دیدم که مشائخ طریقه حضرت ابابکر صدیق رضوان الله
علیهم از وی برگشتند در دو سه روز هلاک شد۔ مزاج فقیر بازگشت و غضب بنهایت شدت و یعنی شایان هدایت ایشان
نیست سالها دعا نمودیم تا الله تعالی تیغ غضب باز کند فرمود اما جذب غضب چنانچه باید رفته است و مغضوب الیه را
البته ایذا میرسد و نسبت باطنش تباه میشود بمجرد غضب نسبت وی مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرود می آید و باندک
رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوای آتشین بفوق میرود۔ هرچند طریق اجابت دعوت از طرق مسنونه است
لیکن درین جزو زمان از فساد نیات فقدان شرائط عدم اجابت آن اولیست زیرا که یاران ما نه بیشتر از ضیق معاش
در حالت گرفتاری بسیار میشوند و بمقید و رند بضیافت چه رسد بتکلف رسومی قرض کشیده ضیافت میکنند پس
مشهور و نیت ضیافت اینطور معلوم و فقیر بیشتر مضرتهای اینطور ضیافت از راه تجربه و نور فراست دریافته ترک آن
نموده که المؤمن لا یلدغ فی جحر واحد مرتین حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرائط کثیره است اول آنکه
صاحب نیاز اشراف و نجیب باشد دوم آنکه با دنیاداران که محل شبه اند چندان اختلاط ندارد سوم آنکه
اندک صلاح و تقوی هم دارد چهارم آنکه حرام از حلال شناسد پنجم آنکه از دار غضب و هیبت تازه وارد
نشده باشد ششم آنکه از اخلاص دل خلوص نیت آورده باشد باینطور که از صمیم قلب بداند که اگر حضرت این نیاز

قبول خواهند فرمود و ما را ممنون و مرهون خواهند نمود و پس باینطور نیاز قبول می افتد زیرا که حق سبحانه و تعالی
ما را فراستی عطا فرموده است که از نور آن اینطور دقائق خفیه ظاهر میشود و خلاف این عقیده مقبول
نمیگردد و فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسیم و مرتبهٔ ابدال را از غیر ابدال با آنکه مستور الحال
میباشند امتیاز میکنیم فقیر از یاران خود نا امید نمیشویم مگر از دو چیز یکی از اختلاط با دنیا داران دوم
سوء اعتقاد با پیران لیکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان مضائقه ندارد بشرط اصلاح نیت و محافظت نسبت
دنیا مبغوض حق است سبحانه از وقتیکه در عرصهٔ ظهور آورده گاهی نظر رحمت بروی نکرده و اگر میسر
بمقدار پر پشه در نصیب کفار نمیرسید بلکه تمام و کمال در حصهٔ مسلمانان خوان یغما میشد الحمد لله که دنیا داران
اینوقت با فقرا سری ندارند و الا ایشان را نه حال میماند نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه
هاشم کشمی در مقامات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه مینویسند که روزی بنده در خدمت خواجه
حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه باقی بالله اند حاضر بود یکی از حاضران شکوهٔ اغنیا و امرای
روزگار آغاز نمود که با فقرا سری ندارند و حرمت این طائفه بجا نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند
حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد زیرا که فقرای
زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند اغنیا با ایشان ارتباط میکردند ایشان بیشتر
از صحبت آنها احتراز میفرمودند و فقرای اینوقت را اکثر ایشان چنانند که اگر امرا و اغنیا بجانب ایشان
التفات نمایند و راه مخالطت و مودت کشایند ناچار این درویشان را در وضع فقر و انزوای ایشان
فتور تمام روی دهد پس کرم الهی با این فقرا حارس و حافظ است جائیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی در آنجا سر نهاده و حضرت صدیق اکبر جائیکه
قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت مجدد جائیکه قدم گذاشته
فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر اصلا در طریقه تصرف نکرده مگر در دو جای یکی آنکه در وقت توجه
گونه حرکت بدن میکنند دوم بشمار نفس توجه میدهند این هم از بعض اکابر این طریقه اخذ نموده که در حرکت
اثر توجه در قلب متوجه الیه بقوت و سرعت میرسد و در شمار نفس رعایت مساوات در توجه یاران

میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعداد طلاب معلوم میگردد و آنچه فقیر از بعض اذواق و مواجید خود
اظهار میکند محمول بر دعوی کمال و تزکیهٔ نفس نباید کرد بلکه تحدیث نعمت امریست که بآن ماموریم
واما بنعمة ربك فحدث اگر نعمتی را از نعمای الٰهی که بصوفی نازل میشود اخفا نماید حق شکر آن
تلف کرده باشد مثلاً شخصی طویل القامت است در وقت بیان خود را قصیر القامت نمیتواند گفت و
اگر گوید دروغ گفته باشد

نصائح و وصایا

طریق ورع و تقوی پیش گیر متابعت مصطفی بجان بپذیر صلی الله علیه وسلم احوال خود بر کتاب و سنت
عرض نما اگر موافق است شایان قبول انگار و اگر مخالفست مردود پندار بالتزام عقیده اهل سنت
جماعت حدیث و فقه آموز و در صحبت علما ثواب اخروی اندوز و در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر
میتوانی والا گاهی بعمل آر تا از نور آن محروم نمانی عمل به نیت اتباع حبیب خدا بمحض رضای مولی اختیار
کن و دل را از اغراض هر دو جهان بیزار کن علت طلبیست که آنرا در معرض بیع آری استطاعت
اکسیریست که آنرا بخود منسوب پنداری بالتزام خلوت صفائی وقت بدست آر که سرمایه درویشی نقد
صفاست از اسباب دنیا آنچه گیری مختصر گیر که طعام دنیوی را در حساب دقتهاست در عبادت
و ذکر خدا خود را گرم ساز عمل امروز بر فردا مینداز در صحبت مشائخ رسوخ عقیدت بفزا که دوستی
دوستان خداست موجب قرب خدا در حضور پیر التفات بغیر منما و در صحبت او بر نوافل طاعت میفزا
تا ممکن است اوقات بصبر و توکل بسر کن اندیشه التجا بغیر از سر بدر کن کار خود را بخدا اسپار
و موت یقین و صدق وعدا در سرمایه خلوت انگار در دل توانگر تر و نعمت عزلت بیابد که رزق
بوقت معین خود می آید اگر از اندیشه عیال تشویش فرامیست تشبث باسباب سنت انبیاست علیهم
السلام و جهت معین که دل را بر آن اعتماد نبود و منافی توکل و سبیل رشاد نبود در اس المال فقط
فراغ بال و جمعیت خاطر است دل وابسته در انتظار مقصود ناظر مباد جمعیت بتفرقه بدل شود

در توجه و یکسوئی خاطر خلل شود قناعت پیشه گیر حرص و طمع از دل برگیر از یار و اغیار نا امید باش و بود و
نابود شان یکی شناس و رنگین چشم حقارت منگر و خود را از همه کمتر و قاصر شمر و در راه طلب مولی کبر از
سر بنه غرور را کفت برون ده از اینجا گفته اند درویشی آن نیست که آنچه در سر داری بنهی و از آنچه بدست آید
نجهی و از اندیشه دی و فردا برهی بر طاعت و عبادت خود منازد دیده قصور و نیستی بر سرمایه خود ساز
مخالفت نفس چندانکه بود و ریاضت مانه آنقدر که تنگ آید و نشاط شوق در طاعت بیفزاید گاهی با او
مواسات باید نمود که رضای نفس مومن موجب ثواب میگردد و یکبار نفس فقیر متمثل گردیده آرزو کرد که
مرا امشب طعام بخورانید هر مقصود دیگر دارد بر آید اتفاقا در آنوقت کسی نبود که با او گفته شود و باز بعد مدتی
متشکل گشته التماس طعامی نمود شخصی را آنوقت حاضر بود با مر فقیر آن طعام مهیا نمود عقده مشکل ذات
که ساختن هیچ تدبیر وا نمیشد با این عمل منحل گشت طعام اگر به نیت ادای شکر با مزه سازند احسن مینماید
که در صورت بیمزگی شکر از ته دل نمی آید طعام لذیذ را با آمیزش آب بیمزه ساختن نعمت الهی را
بخاک انداختن ست پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم مرغوب تناول میفرمودند و اگر رغبتی نمیبود دست
باز میفرمودند نفوس ما مثل نفوس جنید و شبلی نیست رحمة الله علیهما که تلخی را شکر انگارند و گویند الصبر هو
المرادة بلا عبوسة الوجه شکری که محض بر زبان بود شعبه صبر ست که تلخی آن در جان بود زیارت مزارات
اولیا دریوزه فیض جمعیت کن و ارواح طیبه مشایخ کرام را با تحاف ثواب تحفه فاتحه در درجناب الهی وسیله
ساز که سعادت ظاهر و باطن از همین حاصلست ابتدا بنا بغیر تصفیه قلبی از قبور اولیا حصول فیض
متعسر ست لهذا حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور بودن حق سبحانه
از مجاورت قبور اولیا است و برسوم متعارفه از عرس و چراغان مقید مباش که همین مستلزم سوال و خیمه
فروش و عدم حفظ مراتب از ازدحام مردم میگردد و زر نقد خفیه بارباب احتیاج دادن بهتر ست بهمه حال
در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لباس تقوی و طهارت بیارای و به ملازمت عقیده اهل سنت و جماعت
از ظلمت هوا و بدعت بدر آی و همیشه احوال خود را بر کتاب و سنت عرض نما اگر قبول افتد قبول و اگر رد افتد
مردود و هر حدیثی صحیح که از نظر گذرد و مهما امکن بر مواظبت عمل آن بکوش و الا هر قدر که توانی بر آن عمل نما

اگرچه در تمام عمر یکبار باشد از نور آن محروم نمانی و از لزوم خلوت صفای وقت حاصل باید نمود و فقیر در بدایت
العمر کسب نموده صفای وقت است کسیکه چیزی یافته از صفای وقت یافته در راه طلب سرگرم و مقید باید بود
کار مردان روشنی و گرمی است　　کار دونان حیله و بی شرمی است　　هرچه گیر مختصر گیر و هرجا باشی
با خدا باش باید که قدر و مقدار خود نصب العین دارد تا از مدح شنیدن و از ذم مکسور نباشد زیرا که بیشتر
سبب تغیر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه خود است مثلاً مرتبه او بوزن یک سیر باشد و بران اعتقاد و تقرر
دارد در خصوصیت اگر کسی نسبت منقصت یا منقبت در مرتبه و مقدار او کند هرگز متغیر ازین نگردد چرا که او
بیقین میداند که من همان یک سیرم که بودم اینکه نیم سیر میگوید کافر است و آنکه دو سیر میگوید فضول
قدم بر جادهٔ شریعت و طریقت مستقیم دارد در صحبت مشایخ همچو کوه راسخ و استوار باش در حضور ایشان
بغیر نباید بود و التفات بکس نباید نمود اگرچه التفات بجواب خطاب کس باشد چنانچه نقل است که شخصی در حضور
حضرت محمد صدیق قدس سره از مرید مخصوص ایشان خطاب کرد آن مرید اصلا جواب آن نداد و التفات
بدو نکرد چون آن شخص در خطاب بسیار مبالغه کرد حضرت محمد صدیق خطاب با مرید خود نموده فرمودند که این بیت
در جواب او بگو بیت　من گم شده ام مرا مجوئید　　از گم شدگان سخن مگوئید
راه اوقات زندگانی بقدم توکل بسر باید برد و اصلا محتاج و ملتجی بکس نباید شد که در توکل نظر توجه بطرف
حق است سبحانه و در غیر توکل بطرف خلق و جهت تعیین بسوال اگر بر آن اعتماد کلی نباشد منافی توکل نیست و فتوح
که محل شبهه نباشد نیز رد آن مقبول و درین جزو زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی است و راس المال صوفیه
همین جمعیت است بقوت کفاف قناعت ورزد و بقطع طمع قطع مادهٔ تشویش بسازد و از اجل نعمای الهی
برین فقیر دو چیز است که زندگانی بدان خوش میگذرد یکی هرچه بباید بر وقت مهیا میشود دوم نهال طمع از
زمین دل مستاصل و ناپیدا میگردد و از یار و اغیار نومید باید بود و عدم و وجود ایشان برابر باید شمرد فرد
نومیدی از مطالب کلفت زدای من شد * هر کار بسته آخر مشکلکشای من شد * تا توانند نیک و بد را چشم
احتما نکرد و اگرچه بسا که گره باشد بر طاعت و عبادت خود منظور نباید بود که ترک اختیار و دید قصور
اعمال از لوازم منظر است فقر و انفعال چه هم بهتر از غرور طاعت است منظر را دور از حقیقت مجاز خود بنا

مخالفت نفس چندانکه تواند کند ریاست فقر و نفس اژدرهاست این کی مرده است ٭ از غم بی آلتی افسرده است
لیکن آنقدر مخالفت و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب و تحمل بار گران فقر و فاقه نیارد و از بیطاقتی راه
شهر پیش گیرد شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کاری که مقصود بالذات است باز دارد و باید که گاه بگاه با او بسازد
و بارزوی (؟) برساند که آخر نفس مومن است خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بنده مومن هرچه طلبد بلا توقف وی را
بدهد بلکه با این طور هرچه خواهد و تمنای آن کند اول وی را وعده دهد اگر باز ماند فهو المطلوب والا باز وعده دهد اگر باز بسته
شود و اگر باز متقاضی شود همچنین با او در لیت و لعل دارد تا آنکه بتدریج آنرا فراموش کند چون داند که هرگز از آرزو
باز نمی ایستد و تعلل در اوقات می اندازد و یکبار شکم سیر هرچه خواهد او را بدهد بشرطیکه مشروع و مباح باشد تا باز آرزوی
آن نکند نفس فقیر یکبار بصورت مثالی خود دیگر شده در پیش فقیر حاضر شد و تمنای شیر برنج نمود و گفت هرگاه این وقت
مرا پیشکش خورانید هر حاجتی که دارید روا کرده دهد فقیر چون این قصه از عزیزی گفتم آن عزیز بسیار تاسف نمود و گفت
اگر بار این معامله رو دهد مرا آگاه فرمایند که خدمت بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز همچنان اتفاق
شد چون آن عزیز را اطلاع کردم زود شیر و برنج مهیا کرده پیش من آورد و آنرا بخورانید بعد از چند روز
آن عزیز گفت از مدتی حاجتی در دل داشتم حاصل نمیشد از برکت این عمل حق سبحانه و تعالی حاجت روا کرد طعام بمزه را
از برای تحصیل شکر از مصالح گونه اگر با مزه سازند مضائقه ندارد بلکه احسن مینماید و کسانیکه طعام با مزه و لذیذ را
از جمله آب تیره میکنند عجب مینماید زیرا که از طعام بی مزه شکر از دل دانخواهد شد مگر لفظا بر زبان که صورت شکر است
نه حقیقت آن بلکه در حقیقت آن شکر از شعاب صبر است که معنی آن حبس النفس است پس این معنی مستلزم خلاف شکر
و منافی اتباع سنت است که برای مخالفت نفس سخت تر چیزی از آن نیست حق تلقی تجلی خاص آن طعام علاوه
حق سبحانه تعالی ما را بر دقائق مکر و فریب شیطان آنقدر واقف و آگاه فرموده است که اگر خواهیم که حبیب من
بر وطاقت ندارد و مگر نیز ورکه آن امر دیگر است نه زیارات مزارات شهر که باید رفت و بوسیله ارواح
پاک ایشان فتوحات ظاهری و باطنی باید طلبید و فاتحه نیز بارواح ایشان هر روز باید خواند که
موجب برکات بسیار است و فتوحات بیشمار مقیدیان طریقت را صحبت شیخ مفید است سزاوار
زیارات قبور و مجاورت مزار نمی بینی که مردم بزیارت مزار رسول الله صلی الله علیه وسلم شیر

وبسعادت زیارت مشرف میشوند از جهت عدم مناسبت همچنان بے بہرہ وبی نصیب از کمالات
باطنی آنحضرت باز می آیند فرد خر عیسیٰ اگر بمکہ رود ٭ چون بیاید هنوز خر باشد ٭ مگر هرکه لطیفه
روح او قوی باشد واز عالم امر مناسبت تام دارد پس او را زیارت مضائقه ندارد بلکه
سودمند خواهد افتاد زیرا که از جهت مناسبت روحی اقتباس انوار برکات اهل مزار بلا واسطه
خواهد نمود چنانچه حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمایند که من مدت چهل روز بخدمت
خواجه علاؤ الدین غجدوانی قدس سره که خلیفه حضرت خواجه بهاء الدین محمد نقشبند اند قدس الله سره
ملاقات واختلاط داشتم روزی بکمال تصرف وبرکات مجلس حضرت خواجه بزرگ را یاد کردند
و در آخر گفتند که صحبت عزیزان وقت نیز غنیمت ست اگر در مرتبه مردم ماضی نباشند وفرمودند
که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اکابر گفته اند که گربه زنده به از شیر مرده **قطعه**

تا کے بزیارت مقابر ٭ عمرے گذرانی ای فسرده
یک گربه زنده پیش عارف ٭ بهتر ز هزار شیر مرده

حضرت خواجه علاء الدین عطار میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ
میفرمودند که مجاورِ حق تعالی بودن احق واولیست از مجاورت خلق او عز وجل واین بیت بر
زبان مبارک بسیار گذشتی **بیت** تو تاکی گور مردان را پرستی ٭ بگرد کار مردان گرد ورستی
مقصود از زیارت مشاهد اکابر دین رضوان الله علیهم اجمعین می باید که توجه بحق سبحانه باشد
وروح آن برگزیده حضرت حق وسیله کمال توجه بحق گردد چنانچه در حال تواضع با خلق باید
که هرچند تواضع ظاهر با خلق بود بحقیقت با حق سبحانه باشد زیرا که تواضع با خلق انگاه پسندیده
افتد که مر خدای را عز وجل باشد بامعنی که آنرا مظاهر آثار قدرت وحکمت بیند والا آن صنعت
ست نه تواضع انتهی - برسمیات عرفی از عرس وغیره مقید نباید شد که در ارتکاب آن شناعت
بسیارست یکی التزام خلاف حضرات اینطریقه که از قید رسمیات خارج ست دوم استلزام
سوال از سیم وفروش وغیره سوم لزوم اسراف در اخراجات وچراغان چهارم تضییع اوقات
که محافظت آن ضرورست پنجم شکایت مردم از شیب وفراز مجالس وقصور در اهتمام حفظ مراتب

از کثرت واثر دعام ششم در استمرار این رسمیات گاه ارتکاب استقراض زر سود میشود
که آن در شریعت حرام است زیراکه درین زمانه پرفتنه اسباب معاش فقرا همواره بر نهج مساوی نه
و ترک عادت و رسوم عرس بر ایشان متعذر و دشوار ست بنابر اضطرار محتاج بقرض شده
رسم بجا می آرند هفتم نیاز غیر مشروع قبول نخواهد افتاد زیراکه ان الله طیب لا یقبل الا الطیب
و نیز در حدیث آمده صدقه که در راه خدا تعالی داده میشود اول در دست حق سبحانه و تعالی می افتد
بعد ازان بدست آن مسکین پس اینچنین نیاز سزاوار جناب قدس او تعالی چگونه باشد تا ثواب
آن بآن بزرگ برسد از آنجاست که معمول حضرت شیخ در عرس مشایخ رضی الله تعالی عنهم اجمعین
چنین بود که بروز عرس گاه در خانه میگفتند که امروز قدری در طعام معمول اضافه باید کرد و از
یاران هرکه در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند که امروز همین جا چیزی تناول نمایند زر نقد
اگرچه قلیل باشد در نیاز انفع ست بمراتب از غیر آن که حوائج کثیره بآن سرانجام میشود و از اقسام
خدمات خدمت بدنی اسرع ست بنفع و اسبق ست بوصول راحت بدل و عامی حزب البحر
هر روز میخوانده باشند و سوره لایلاف یکصد و یکبار یا یازده بار در دو اول و آخر پنج بار بعد نماز
فجر برای دفع شر مجرب ست و ختم حضرت خواجها و ختم حضرت مجدد رضی الله عنهم نیز اگر یاران
جمع آیند بعد از حلقه صبح بر آن مواظبت نمایند که از معمولات مشایخ ست و فائده بسیار و برکت بیشمار
دارد مدار کار طریقه این حضرات استقامت ست که فوق کرامت ست فرد بر اهل استقامت
فیض نازل میشود و مظهر [illegible] تجلی گرد کوه طور میگردد کشف را درین راه بار نیست و
کرامت را اعتبار نه وجد و سماع قدر و مقداری ندارد و عرس و چراغان منزلتی ندارد خلافت این
خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این بزرگان به بیعت و رسوم نه در جنب جمعیت
باطن ایشان اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال
عرفی را قدر و مقداری نه از آنجاست که حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمودند که درمیان
طرق صوفیه اختیار کردن طریقه عالیه نقشبندیه اولی و انسب ست چه این بزرگواران التزام

متابعت سنت نموده اند واجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند واز احوال
درویشی هیچ ندارند خورسند اند واگر باوجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال نمی پسندند
از اینجاست که سماع ورقص را تجویز نکرده اند واحوالیکه بران مترتب شود اعتبار نموده بلکه ذکر جهر
را بدعت دانسته منع فرموده اند وثمراتیکه مترتب شود والتفات بآن ننموده روزی بمجلس طعام
حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی بالله قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت
خواجهٔ ما بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان بسم الله بالجهر گفت ایشان را ناخوش آمد
بحدیکه زجر بلیغ فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر نشود واز حضرت ایشان یعنی حضرت
خواجه خود شنیدم که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانقاه حضرت امیر کلال برده بودند
تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است مکنید ایشان در جواب
فرمودند که نکنم اکابر این طریقه در منع جهر این همه مبالغه نمایند از سماع ورقص وتواجد چه گویند احوال
مواجیدکه بر اسباب نامشروعه مترتب میشوند نزد فقیر از قبیل استدراج است اهل استدراج را نیز
احوال واذواق دست میدهد وکشف توحید ومکاشفه ومعاینه که در مرایای صور عالم بظهور می آید
حکمای یونان وبراهمهٔ هند در همینی شریکند علامت صدق موافقت علوم شرعیه است با اجتناب از ارتکاب
محرمه ومشتبه — حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره شبی بر تخت برای تهجد وضو میکردند ناگاه
از ذوق وجد وسماع که دران جوار رسید حالت بیخودی آمد یکبار بر زمین افتادند ضرب شدید
بر دست مبارک شان رسید چون بوقت صباح بافاقت آمدند مردم بعیادت هجوم آوردند
فرمودند که ارباب سماع ما را بیدرد میدانند حال آنکه از سماع یکبارگی حالم بآن نوبت رسیده بود که
عنقریب رشتهٔ حیاتم منقطع گردد ومرغ روحم از قالب عنصری بپرواز آید تا آنکه بکثرت سماع
میدارند چه طور زندگی بسر می برند پس انصاف باید کرد که ما از بیدردان هستیم یا ایشان لیکن میدانند
که از درد درونی ما خبر ندارند اگرچه در ظاهر همچون خاکستر سکون داریم لیکن آتشکده باطن ما از سوز
درد وغم شعله زن است ؎ با همه کس در میان وز همه کس بر کران
سوختن وساختن وین فقیریست وبس

لهذا اصل بوجد و سماع نمی آریم و مخدرات در دو غم را موکشان بخاص و عام نمی نمائیم زیرا که طریقه ما منسوب بحضرت
صدیق ست رضی الله تعالی عنه که بظاهر هم درین بکمال تمکنت و وقار بودند و مهذب بنهایت سکون و استقرار
لهذا بیشتر اوقات سنگریزه ها در دهان میداشتند و از احوال باطن بجز محرمان راز دیگر خبر نداشت
مگر بعد وفات چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بخانه ایشان تشریف فرمودند ناگاه سقف خانه را
دیدند که جا بجا سوخته و سیاه شده است سبب آن پرسیدند محرمان گفتند که گاهی از دل پر درد
آهی میکشیدند از اثر دود و حرارت و گرمی آن سقف این خانه سوخته و سیاه شده **فرد**

از درون شو آشنا و از برون بیگانه باش — اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان

بزرگی از طریقه نقشبندیه در راه معرفت ناگاه زخم تیر سماع بر گوش رسید و از دل برون
گذشت از غایت بیتابی بنشست و گفت سماع بیت المال مهلک ست لهذا حرام شد فقیر را در باب
سماع دلیلی قوی بهم رسید که ارباب آن خبر ندارند چنانچه صغرای این مقدمه بدیهی ست و آن اینست
السماع یورث الرقة والرقة تجلب الرحمة فالنتیجة السماع یجلب الرحمة با این همه ارباب سماع
فقیر را از منکران اذواق احوال آن میدانند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی در مزاج فقیر غایت
اعتدال و انصاف و نهایت چاشنی هر ذوق و مذاق عطا فرموده چون پدرم قادری و جدم چشتی بود
فقیر اگرچه در سلسله حضرات علیه نقشبندیه ملتزم ام لیکن بسبب شور مذاق طینت عشق و عاشقی
از اذواق و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا جرأت بر انکار احوال ایشان نمیکنم که این بزرگواران
بحکم السکاری معذورون بمقام سماع از ظهور وجد و حال در غلبه سکر معذورند و ارباب صحو که از آداب
دربار واقف و آگاهند حرکات و سکنات ایشان بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرات طریقه عالیه نقشبندیه
مجددیه که از اتباع نصیب وافر دارند اصلا خلاف سنت حرکت تجویز نمی کنند پس طریق اسلم درین باب
اینست که نه انکار آن دارد و نه ارتکاب و قول حضرت خواجه بزرگ هم همین معنی ست که نه انکار میکنیم و نه اینکار
مرید را خاصیت مگس میباید هرچند دور کنند دور نشود و قول شیخ الاسلام عبدالله انصاری ست هر که
استادت را رنجه دارد و تو از و رنجه نباشی سگ به از تو بوده اگر کسی رجوع بطریقه نزد تو نماید او را کم از شیر درنده

در حق خود تصور نباید نمود از مؤاخذه قوت حق خدا ترسان و لرزان باید بود و خود را از قید هستی و
خود پرستی خلاص باید کرد **قطعه** نسبت اگر دن بهمان نسبت از جهان رستن است + در سبکساری خجل
وضع حبابم کرده است + اینقدر ها غافل از اندیشه روز حساب + رحمت بیحد و لطف بیحسابم
کرده است + رستن از قید خودی منظور حق پیوستن است + قطره بودم بحر بایک گشت شرابم کرده است
فرد مظهر طلبی گر جهان منزل است + بگذر تو ز خود در پس این پرده مقام است **تمت**

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوٰة فقیر جانجانان مظهری مجددی در حالتی که اقرار مقر بحکم شرع صحیح و معتبر است وصیتی چند
با حباب که اخذ طریقه از فقیر کرده میکنم که در تجهیز جنازه و دفن فقیر دقیقه از سنت فرو نگذارند و
بعد از آن دکانی بر مزار من نچینند که در حین حیات هم ازین عادت بر کنار بودم و نام خدا به بندگان
خدا تعلیمی نمودم دیگر بس مخلصان ما را همین وصیت جامعه کافیست که تا دم اخیر در اتباع سنت
باکوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی را و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم را
ندانند و از رسوم و عادات درویشان متعارف و از اختلاط با دنیاداران در اجتناب و احتراز
باشند و از شغل علوم دینی خود را معذور ندارند اللهم فقهم

فصل سوم

در مکاتیب قاضی ثناء اللہ پانی پتی رحمۃ اللہ علیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مکتوب اول بمولوی حضرت شاہ غلام علی صاحب در بیان نسبت بین الخالق والمخلوق و توحید وجودی و شہودی و مسئلہ جبر و قدر و مسائل ضروریہ شریعت و طریقت

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی لا الہ الا ھو کل شی ھالک الا وجہہ والصلوۃ
والسلام علی محمد عبدہ و رسولہ بعد از حمد و صلوۃ فقیر حقیر محمد ثناء اللہ بخدمت مولوی صاحب مخدوم
مہربان مولوی غلام علی سلمہ بہ التماس میکند کہ فقیر درین ایام بتقریبی در بلدہ سونی وارد شدہ بود کتابی
برای اشتغال ہمراہ نداشت مشاغل طاعت مستوجب اوقات نتوانست شد نفس با تعطیل گذشتن
خوب نبود لہذا پیران عظام در مسائل دینی و معارف تصوف مکاتیب نوشتہ اند پس بقول حضرت مولانای
رومی قدس سرہ مصرعہ آنچہ انسان میکند بوزینہ ہم ، بخاطر فاتر گذشت کہ بتقلید سنت سنیہ
پیران عظام در بیان نسبت بین الخالق والمخلوق و توحید وجودی و شہودی و مسئلہ اقربیت و مسئلہ
جبر و قدر مکتوبی بنویسد چون استقسام مقالات بجناب حضرت پیر و مرشد دستگیر دام اللہ برکاتہ نوشتن و زیرہ
بکرمان فرستادن سوء ادب و نامناسب بود از یاران طریقہ آن مہربان را مخاطب صحیح دانستہ ناچار

بچنین فقره نامربوط متصوع شد اما تا آنکه از نظر کیمیا اثر جناب حضرت ایشان مد الله تعالی ظلاله نگذرد و
شایان اعتماد و قبول نیست لهذا ملتمس است که این عریضه را بجناب اقدس بگذرانند و ازین فقرات آنچه
بصاد تصحیح محلی شود نقل آن بر داشته بفقیر عنایت فرمایند که آنرا مسلم دانند و آنچه بقلم اصلاح منسوخ گردد
آنرا براندازند تا صحیح از سقیم امتیاز یافته قابل اعتماد گردد ولا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال
قال علیه الصلوة والسلام کلمة الحکمة ضالة الحکیم حیث وجدها فهو احق بها والسلام علیکم و
رحمة الله وعلیه التوکل وبه الاعتصام مخدوما مقرر عقلا است للممکن فی نفسه لیس وله من علته ایس
پس ممکن را تا نسبتی با علت او که فی نفسه او را لیس و وجود ثابت باشد و واجب الوجود بود متحقق نباشد
موجود نبود تا موجود نباشد هیچ چیز را بر وی حمل نتوان کرد که برای حمل ایجابی وجود موضوع شرط است
و در حالت عدم سلب شی از نفس او صحیح است و زید را از زید نتوان گفت پس ممکن را علت او از ذات او
اقرب است قال الله تعالی نحن اقرب الیه من حبل الورید اینقدر کلام در آنست که ممکن چنانچه در وجود
محتاج است بواجب در بقا هم محتاج بواجب هست یا نه بعضی متکلمان درمیان ممکن و واجب نسبت کوزه
و کلال فهمیده گفته اند که در بقا محتاج نیست و درین قول برخلاف جمهور عقلا استغناء عالم از صانع لازم
می آید و نص قطعی دال بر عدم لزوم احتیاج است حیث قال عز و جل یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله
والله هو الغنی الحمید لهذا قائلان این قول برای بعضی ازین قباحت تجدد امثال قائل شده تا دوام
احتیاج ثابت شود و در واقع برای اثبات دوام احتیاج احتیاج باینهمه تکلفات نیست نسبتی که ممکن را
با واجب است نسبت کوزه و کلال را با آن چه مشابهت ماده کوزه که عناصر اربعه است مثل کلال
بلکه بیشتر از کلال مخلوق الهی است جل سلطانه و صورت کوزه که عرض است و صنع نیز مخلوق حق اند
سبحانه مگر آنکه حرکات دست کلال بنا بر جری عادت الهی عز برهانه از معدات آن صورت آمده اند
این حرکات که بنا بر عادت الله تعالی از معدات واقع شده نیز مخلوق حق اند جل و علا و بسبب توهم قدرت
و ارادت که در کلال مخلوق گشته کلال را کاسب این حرکات میگویند نه خالق آن پس نسبت میان
ممکن و واجب مانند نسبت کوزه و کلال خیال کردن محض غلط فهم و قصور عقل است و ما للتراب و رب الارباب

بلکه میان وی و واجب نسبتی ست معلوم الانیة مجهول الکیفیة که مثل ندارد پس تشبیه و تمثیل او چه گفته شود
ولیس کمثله شیء لا فی الذات و لا فی الصفات و لا فی النسب و لا فی الاعتبارات و لا فی شیء من الاشیاء

چگویم با تو از مرغی نشانه که با عنقا بود هم آشیانه
ز عنقا هست نامی پیش مردم ز مرغ من بود آن نام هم گم

و حق آنست که ممکن در بقا هم محتاجست بعلت موجده خود که بقا
عبارتست از وجود در زمان ثانی و چون ممکن وجود را در زمان اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونه
مقتضی باشد که اقتضای حقیقت باختلاف ازمنه مختلف نشود و زمانه بعد لیت موهوم اگر مقدار
حرکت فلکی ست و نیز حقیقت امکانی را مقتضی وجود نمیتوان کرد حال آنکه این مذهب باطل ست که فلک
حادث زمانی ست قال الله تعالی فقضیهن سبع سموات فی یومین و کسانیکه فلک را متحرک نمیدیدند
بلکه کسانیکه فلک را هم ندیده اند آنها هم زمانه خیال کرده اند از صبح تا شام تفاوت می نمایند غرضکه ممکن در
زمان ثانی هم وجود را اقتضا نمیکند چه اگر اقتضای وجود کند ممکن ممکن نباشد واجب شود و قلب ماهیت
لازم آید و آنچه میگویند الشیء ما لم یجب لم یوجد و آنکه میگویند الممکن محفوف بوجوبین سابق و لاحق
مراد اینجا وجوب بالغیر ست یعنی واجب ست باقتضای علت خود نه باقتضای نفس خود که آن محالست
پس ثابت شد که ممکن در وجود و بقا محتاج ست بصانع تعالی شانه تا وقتیکه بر ممکن از واجب افاضهٔ وجود باشد
ممکن موجود بود و مصدر آثار باشد و چون فیضان منقطع شود هیچ اثری از ممکن بر صفحهٔ روزگار نیافته شود
پس حال ممکن مثل حال زمینی ست که بمقابلهٔ آفتاب روشن شده تا وقتیکه مقابله باقیست و ستاره باقی است
و چون غباری یا ابری بمیان آید و مقابله نماند از نور و روشنی هیچ اثر نماند بیت

او چو جانست و جهان چون کالبد کالبد از وی پذیرد آلبد

پس باینمعنی ممکن را ظل واجب میگویند چنانچه آفتاب را
که بر روی زمین ست ظل آفتاب میگویند نه باینمعنی که ممکن را با واجب مماثلت و مشابهت ست چنانچه
ظل را با اصل که اینجاست هیچ مماثلتی و مشابهتی نیست بلکه باینمعنی که چنانچه ظل را هیچ تحققی و تاصلی نیست موجود
او همان وجود اصل ست همچنان ممکن را وجودی مستاصل نیست وجود او همان اصلست پس معنی اینکه ماهیت
ممکن فی نفسها تحقق ندارد و وجود او بمعنی مصدری که بردی از مبدا فیاض فائض گشته امریست انتزا

چیزی بادی منقسم نشده وما به الموجودیة ومنشاء انتزاع این وجود همان نسبت است که ممکن را با واجب هم رسیده

انهم امریست بین المنتسبین پس وجود ممکن یعنی ما به الموجودیة نیست مگر ذات واجب تعالی وتقدس یا صفتی از صفات او

سوال وجود ممکن بدیهی است کسیکه بصانع اعتقاد ندارد او هم از ممکن وجود مصدری انتزاع کرده حکم

بموجودیت او میکند پس اگر ذات واجب تعالی شانه منشاء این انتزاع باشد باید که منکر صانع انتزاع

وجود نکند وحکم بموجودیت ممکن نماید **جواب** این ملازمه ممنوع است یعنی هر که از منشاء انتزاع خبر نداشته باشد

او انتزاع نکند وحکم بموجودیت ممکن ننماید نمی بینی که اگر شخصی ماه را در آب یا در آئینه می بیند گو نظر به ماه آسمان نکرده است

واز آن خبر ندارد والبته حکم میکند بوجود ماه در آب یا در آئینه همچنان هر که ممکن را می بیند هر چند از فرط غباوت

جهل از وجود متاصل خبر ندارد حکم میکند بوجود ممکن غایة ما فی الباب همان ممکن را وجود متاصل میداند چنانچه طوطی

در آئینه صورت خود را دیده آنرا وجود در وهم خود متاصل فهمیده باوی در سخن می آید پس ممکن را جز در خزینه وهم

تحقق و ثبوتی نیست و وجود این کثرت یعنی ما به الموجودیة واحد حقیقی است که از این کثرت در ان وحدت حقیقی

خللی نیامده و گردی بدامان تنزه او نرسیده چنانچه زید که در آئینه خانه رود و صورتهای متعدد پیدا

شود همان یک است چنانچه بود وهو الآن کما کان والاعیان العالم ما شمت رائحة الوجود **شعر**

لا آدم فی الکون ولا ابلیس ۞ لا ملک سلیمان ولا بلقیس ۞ فالکل عبارة وانت المعنی

یا من هو للقلوب مقناطیس ۞ وچون منشاء این وهم وجود این کثرت ذات واجب تعالی شانه یا صفتی

از صفات اوست نه فرض فارضان ونه اعتبار معتبران این وهم وهم متیقن است که بنفی معتبران منتفی نشود

ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار یعنی ما خلقته باطلا لا یترتب علیه الاحکام والآثار

بل خلقته دلیلا علی صانعه سبیلا الی معرفته فانه من عرف نفسه فقد عرف ربه سبحانک عن کل ما لا یلیق بشانک فقنا

عذاب النار المترتب علی عدم العرفان والایمان محمد و با چون نسبت بین الممکن والواجب چنین متحقق است

که وجود او همان ذات است تعالت وتقدست پس صوفیه وجودیه در غلبات سکر این کثرت وهمی را عین واجب

گفتند وعدم ذاتی او را از نظر انداختند وقائل همه اوست شدند وگفتند ع همسایه وهمنشین وهمره

همه اوست ۞ در دلق گدا واطلس شه همه اوست ۞ لیکن مرتبه تنزیه را اعلی ثابت میکنند ومیگویند ع

فائده

در انجمن فرق و نهانخانهٔ جمع   بالله همه اوست ثم بالله همه اوست   تنها نخانه جمع عبارت از مرتبه
تنزیه است و اگر کسی مرتبهٔ تنزیه را نفی کرده وجود را شامل کلی طبعی منحصر درین کثرت ارد ملحد باشد و صوفیه
شهودیه که صحو و افاقت هم رسانیده اند شهود وحدت حقیقی در کثرت بهمی حکم کرده همه از وست میگویند
چون بتعمق نظر کرده میشود همه نیستند موجود اوست ظاهر میشود و قوله تعالی کل شیء هالک الا وجهه
قوله علیه السلام ان اصدق القول قول اللبید الا کل شیء ما خلا الله باطل - دلیل است برین دعا
چرا که هالک و باطل بمعنی آنکه کان هالکا و سیکون باطلا گفتن مجاز است بتکلف و معنی حقیقی متبادر آن است
که هالک و باطل فی الحال بل علی الدوام مجدد و فا این نسبت که ممکن را با واجب گفته خواهد شد نزدیک
صوفیه وجودیه و شهودیه است باصفات الهی یعنی با عیان ثابته کمالات الهی در حضرت علم باجمال و تفصیل ظهور
یافته اند مشهود گشته آنها صفات اعین ذات میگویند لاجرم همه اوست گفتن بر آنها گران نیامده و حضرت
مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه را چون جذب بصیرت کامله عطا شده ذات مقدس را غنی عن العالمین
دریافتند و صفات اورا در مرتبه دیدند عین ذات هم گفتند و شیون و اعتبارات تعبیر نمودند و زائد
بر ذات هم گفتند چنانچه علمای سنت و جماعت شکر الله سعیهم بدان قائل شده اند و متبادر از آیات
و حدیث همین است و ممکنات را بهیچ یکی از مراتب ذات و صفات نسبت مذکوره بلا واسطه نیافتند
عالمی دیگر بر ایشان ظاهر شد و مسمی بظلال کردند و آن را عدام اضافیه اند یعنی نقائض صفات الهیه
جلت عظمتها که بنا بر مقابله در حضرت علم ثبوت و تقرر یافته ممکنات را باین مرتبه ظلال نسبت مذکوره ظاهر
شده و حقائق ممکنات نزد حضرت مجدد درین دائره ظلال مشهود گشته اند لاجرم انه سبحانه تعالی
وراء الوراء ثم وراء الوراء بر زبان شریف ایشان گذشته از کمال ادب تحاشی از مناسبت
درمیان ممکن و واجب بغیر از نسبت خالقیت و مخلوقیت بر زبان شان نرفته و از قول رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله سبعون الف حجابا من نور و ظلمة لو کشفت لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه
بصره من خلقه استنباط این مذهب میتوان شد سوال از تقریر سابق ظاهر گشته که ممکن را با واجب
نسبتی هست که آن نسبت سبب است و ممکن را یعنی منتسب بعلاقه بیان نسبت ذات واجب

یا صفاتی از صفات او تعالی وجود ممکن یعنی ما به الموجودیه قرار یافته و تعلق همان نسبت در زبان شرع
واجب را خالق و ممکن را مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه واجب را اصل و ممکن را ظل می نامند و چون بزعم
حضرت مجدد الف ثانی رض ظلال ممکنات را آن نسبت با ذات است نه با صفات بلکه با دائره ظلال و نسبت
چون ظلال مغائر ذات و صفات باشند و اعدام داخل مفهومات آنها باشند لاجرم ظلال از ممکنات باشند
و لازم آید که ممکن خالق ممکن باشد و این محالست و مخالف نص قطعی لا اله الا هو خالق کل شیء
جواب مراد از اعدام که داخل مفهومات ظلال اند نقائض صفات کمال اند مانند موت و جهل و عجز و عمی
و صمم و بکم که در مرتبه علم و تقرر یافته با ضداد خود یعنی حیات و علم و قدرت و سمع و بصر و کلام بسبب
مقابله منصبغ شده اند یعنی ضدین بیک ملاحظه ملحوظ شده اند و ظلال مسمی گشته اند و شک نیست که
صور علمیه اعدام موجی ست از دریای علم و امکان و حدوث را در آن گنجائش نیست و مغائره او با صفت
العلم مغائره اعتباریست نه حقیقی پس آنچه شما گفتید که چون ظلال مغائر ذات و صفات باشند و اعدام
داخل مفهومات آنها باشند لاجرم از ممکنات باشند این مقدمه ممنوع است زیرا که صفات مغائر ذات اند از ممکنات
نیستند و تعدد قدمای مستقله محالست نه تعدد ذات و صفات مراد از مغائرة ذات و صفات آنست که
هر یک در تعقل جدا آیند و حمل یکی بر دیگری بالمواطاة صحیح نیست نه آنکه در خارج هر یک مستقل باشد و
هر یک از دیگری جدا شده اند شد این قسم متغائرین را در اصطلاح اشعری لا عین و لا غیر گویند و چون حال
صفات با ذات دریافتی همین قسم حال ظلالست با صفات از دریای علم متحد و این نسبت مذکوره
که صحیح نسبت خالقیت و مخلوقیت ست هر چند ممکن را آن نسبت با صفات حق تعالی با ظلال گفته میشود
در حقیقت آن نسبت با ذات او ست وحده لا شریک له صفات و ظلال حجابی ست تجلی پیش نیستند
حق تعالی میفرماید الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها
یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس والله
بکل شیء علیم فی بیوت اذن الله الآیة شجرة مبارکة زیتونة کسب و شئی مصباح ست

کنایه از مرتبه ذات ست که شرقی بودن و غربی بودن از آن منتفی ست ویکاد زیتها یضیئ
ولو لم تمسسه نار کنایه از مرتبه شیون و اعتبارات ست که در مرتبه ذات مندمج ست مصباح کنایه از
مرتبه صفات ست که زاید بر ذات اند و بیشتر مصدر ظهور آثار گشته و زجاجه کنایه از مرتبه ظلال ست
مشکوة کنایه از عالم امکان ست حاصل آنکه نور شجره مبارکه ذات بتوسط اضافات ذاتیه شیونات
مصباح صفات را اضاءت بخشیده و بتوسط مصباح صفات زجاجه ظلال را درخشان کانها
کوکب دری ساخته و بتوسط زجاجه ظلال ظلمت عالم امکان و ظلمت کفر از مشکوة قلوب صدور مومنین
و ظلمت غفلت و شرکت خفی از مشکوة قلوب عارفین برطرف ساخته نور علی نور بمنصه ظهور آمده
قوله یهدی الله لنوره من یشاء عبارت ست از هدایت کردن عارف بمراتب نور و معرفت
سریان نور ذات در جمیع مراتب شیون صفات ظلال و ممکنات ایراد اسم ذات
در قوله تعالی الله نور السموات والارض دلیل و صحت آنکه ذات ست که مابه الموجودیة همه اشیاست
لاغیر مجدد و با در تقریر سابق مذکور شده است که ممکن را آن نسبت با علت بهم رسد حصول اولی و
هم از وسائط ست و زید زید نتوان گفت پس علت ممکن از ذات ممکن بذات ممکن اقرب
ست و معنای نحن اقرب الیه من حبل الورید را انکشافی ظاهر شد و قاعده که نزد
عقلا مقررست که از ذات شیء الشیء چیزی دیگر بلکه اقرب مساوی نتوان شد در اصل و ظل این
قاعده مفقود ست بلکه اصل ظل از ذات ظل اقرب ست پس باید دانست که چنانچه اصل ظل از ذات
اقرب ست همچنین اصل الاصل ظل از ذات ظل و هم از ذات اصل اول وی اقرب ست همچنین
اصل اصل الاصل از همه اقرب ست پس ذات بحت واجب تعالی شانه بممکن اقرب ست از شیونات
و شیونات بوی اقرب اند از صفات و صفات اقرب اند بوی از ظلال و ظلال اقرب اند بوی از
ذات وی و آنچه حضرت مجدد رض فرموده اند سبحانه تعالی وراء الوراء ثم وراء الوراء این در ایت
و مراتب قرب مراد داشته اند نه در مراتب بعد فانه البعد فی الوجدان والاقرب
فی الوجود * والله تعالی اعلم محمد و ما چنانچه ظلال صفات درمیان ذات بحت و عالم

امکان پیش از حجابی تجلی معلوم نمیشود و همچنین قدرت و ارادت میان افعال اختیاریه
عباد و در میان قدرت کامله و ارادت شامله الٰهی جل شانه بیش از حجاب تجلی مدرک نمیگردد
و اینجا مسئله جبر و قدر را باید فهمید پس فرق میان حرکت ارادیه بطش و حرکت ارتعاش که
بدیهی ست مبنی ست بر وجود قدرت بنده که حق تعالی در وی آفریده حجاب قدرت کامله
خود ساخته است نه بر انتفاء آن پس مذهب جبریه باطل شد و چون قدرت ناقصه بنده پیش از حجاب تجلی
تجلی نیست مذهب قدریه باطل شد و نسبت خلق بحق تعالی و نسبت کسب به بنده که مستفاد قوله تعالی
خلقکم و ما تعملون ست ثابت گشت و چون ظهور قدرت کامله درین حجاب تجلی مع الفعل ثابت
میکنند و پیش از فعل نزد شان توهم قدرتست نه حقیقت قدرت۔

سوال اینجا از تقریر سابق واضح شده آنست که در عالم امکان هیچ چیز وجود حقیقی ندارد تمام
دائره وهم ست پس مع الفعل قدرت حقیقی و پیش از فعل قدرت وهمی چه معنی دارد۔

جواب بنا عالم بر وهم متیقن ست لهذا اثر اقدرت حقیقی گویند و پیش از فعل موهوم بوهم
غیر متیقن ست لهذا اثرا توهم قدرت گویند۔

سوال مناط تکلیف باتفاق علما توهم قدرت ست نه حقیقت قدرت پس اگر در قدرت که
مناط تکلیف واقع شده وهم غیر متیقن کانیاب لاغوال معتبر باشد تکلیف مالایطاق جایز باشد
چراکه وهم را تا ممتنعات هم جولانگاه دست و در ممکنات بطریق اولی و توهم قدرت بر حج بیت الحرام
و زیارت بیت المعمور که در آسمان هم ست یکسان ست فما الفرق بینهما۔

جواب اولاً آنکه تکلیف مالایطاق جایز ست اما تفضلا واقع نیست کریمه و لا تحملنا ما لا
طاقة لنا به بر جواز عدم وقوع آن دلالت دارد و ثانیاً آنکه مراد از توهم قدرت که مناط
تکلیف ست آنست که نظر بر جیری عادت تا قدرت متوهم بود و وقوع فعل بقدرت و اختیار
عبد بنظر ظاهر حال متحمل باشد لهذا بر جیری عادت حج بیت الحرام مقدور بود و فرض شد و زیارت
بیت المعمور فرض نشد اما اگر کسی بزیارت کردن بیت المعمور قسم خورد نزد ابی حنیفه رحمه الله

نظر بر امکان حقیقی سیبین منعقد شود خلافاً لصاحب نظر بر امتناع عادی فی الفور حانث گردد
وکفاره لازم آید و نیز نظر بظاهر حال ایمان آوردن برابوجهل واجب گشت و بترک آن کافر
شد مگر نظر بر آنکه در علم ازلی ایمان او مقدر نبود و اگر ایمان می آورد انقلاب علم بجهل لازم می آید
پس ایمان آوردنش باین اعتبار محال بود والله اعلم سبحان ربک رب العزة عما یصفون
وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین سوال در آیهٔ نور کمشکوة فیها
مصباح را مقید ساخته اند بقوله فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح
له فیها بالغدو والآصال رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة
وایتاء الزکوة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب والابصار لیجزیهم الله احسن ما عملوا و
یزیدهم من فضله والله یرزق من یشاء بغیر حساب وجه تقیید چه باشد و نیز بعد از آن آیه فرموده
والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا
ووجد الله عنده فوفه حسابه والله سریع الحساب او کظلمات فی بحر لجی یغشه موج
من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم
یکد یریها ومن لم یجعل الله له نورا فماله من نور وجه تعلق این آیت بما سبق چه باشد
جواب والله اعلم آنچه بر تقریر ظاهر میشود آنست قوله تعالی فی بیوت اذن الله الخ
قید کمشکوة فیها مصباح نیست بلکه ظرف متعلق ست بقوله تعالی یهدی الله لنوره من
یشاء یعنی باوجود سرایت نور الهی از عرش تا فرش و بودن او تعالی وجود ماهیات
وقیوم اشیاء هدایت یعنی راه یافتن بمعرفت او تعالی علی العموم نیست مخصوص ست بکسی کرا
دیده بصارت کرامت فرمایند و هدایتش خواهند و آن هدایت منحصر ست در اتباع شریعت
والتزام مساجد که بیوت واجب التعظیم و مساکن اهل الله اند یسبح له فیها بالغدو والآصال
الآیه دلیل ست برینکه عمده ترین حصول معرفت مصاحبت مردان خدا است که بدوام ذکر الٰهی
موصوف اند رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله عبارت از دوام آگاهی شانست و اینجا

اشارت ست بانکه تجافی عن دار الغرور واجتناب از فضول مباحات مثل تجارت و مانند آن از
اوصاف حمیده است هر چند از تجافی از بیع و تجارت و مانند آن مفهوم نمیشود بلکه بیان آنست
که تجارت و بیع انها را از یاد حق غافل نمیکند قوله تعالی لیجزیهم الله احسن ما عملوا وعده لقای
بهشت ست قوله تعالی ویزیدهم من فضله اشارت ست با معاملات حق با دوستان خود
قوله تعالی والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة الآیة بیان ست این مدعا را که ریاضت
کفار و اعمال شان ثمر عرفان نمیشود و تقدیر کلام آنست والذین کفروا لا یهدیهم الله لنوره
و بیانش آنست که اعمال شان بر دو گونه است قسمی ست که بظاهر دران حسن معلوم میشود مثل
صدقات و صلهٔ ارحام و کف نفس از ایذا خلایق و عدالت و ترحم و مانند آن چون ایمان شرط
قبول اعمال ست لهذا حال این قسم اعمال شان مانند سراب ست که از دور تشنه را امید وار کند که سیراب
کند چون نزدیک بوی رسد بجز حسرت ماند و نا امید و قسمی ظاهر القبح ست مثل بت پرستی و
ظلم و مانند آن حال این قسم اعمال شان مانند حال ظلمات ست ظلمت بحر و ظلمت موجی که آن دریا را
پوشیده است و ظلمت موجی دیگر بالای موج اول و ظلمت ابر بالا ظلمات بعضها فوق بعض
اشارت بچهار درجه ظلمت که در کفار جمع شده اول ظلمت غفلت که طبعی نفس اماره و عناصر
عالم خلق ست و بمصاحبت شان در لطائف عالم امر سرایت کرده این ظلمت بمنزله ظلمت دریاست
دوم ظلمت کفر سوم ظلمت معاصی و قبایح اعمال این هر دو ظلمت از انهار ظلمات دل ناشی است
چنانچه امواج از دریا چهارم ظلمت موانع خارجی و مصاحبان بد که در آخرت ورزی آرزو
کنند و گویند یالیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا یالیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس
القرین این مشابه ابر ست که بالای آن سایه کرده والله اعلم

مکتوب دوم نیز بحضرت شاه غلام علی صاحب در تحقیق مقامات مجددیه بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله واصحابه اجمعین مولویصاحب مشفق مهربان من
سلامت رقعه سامی چند روز پیش ازین در تحقیق مقامات مجددیه برقم رسیده بود چون فقیر

بخاری داشت دو درین ایام کم فرصت بود ازینجهت بجواب آن نپرداخته بودم معاف دارند
اکنون متواتر دو رقعه دیگر رسیدند ناچار آنچه معلومات فقیر بود بحسب عقل و دانش خود تحریر
نمودم اگر خطای رفته باشد اصلاح فرمایند ما کان من صواب فمن الله و من شامتی و ما کان من خطاء
فمنی والمسئول من الله العفو والغفران محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب ست
از ده لطیفه پنج از عالم خلق ست عناصر اربع و نفس حیوانی که جسمی ست لطیف ساری در جسم کثیف
که در هر عضو عضو سرایت دارد و ناشی ست از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مرآت ست
پنج لطیفه عالم امر را چنانچه آفتاب بر فلک ست و بسبب مقابله و صفا آئینه زجاجی آفتاب در آئینه
منعکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب در آئینه پدیدار میگردد و حالانکه آفتاب از اوج خود
هبوط نکرده همچنین از لطایف عالم امر قلب روح و سر و خفی و اخفی که مقر آنها فوق العرش ست
کریمه قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا در شان آنهاست درین آئینه
نفس منعکس گشته و آثار آنها بتوسط نفس در بدن انسانی هویدا شده و آنچه در احادیث وارد
شده که ملائکة الموت روح انسانی را از بدن نزع میکنند و حله های از بهشت می پوشانند با روح
از دو نرخ میپوشانند اینهمه از احوال نفس ست که مرکب روح علوی ست پوشانیدن لباس بدون
جسم متصور نمیشود پس تدبر باید دانست که لطایف عشره انسانی هر گاه مصفا نشود لایق تجلیات
رحمانی نمیتواند شد پس در طریق دیگر در ابتدا به تزکیه لطایف عالم خلق می پردازند بریاضات و
مجاهدات و جذب شیخ کامل مکمل تصفیه لطایف بهم میرسد و لطایف عالم امر هنوز مکدر و ظلمانی نیست
پس تصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود در آفاق صوفی می بیند کوکب می بیند یا قمر ناقص
یا تمام و شمس مانند آن و این را سیر آفاقی میگویند بعد از آن سیر انفسی میکنند و به تزکیه عالم امری
پردازند و در طریقه نقشبندیه که اقرب طرق ست اول به تزکیه عالم امری پردازند و انوار شان در
قلب و روح و سر خود و در خود می بینند و این را سیر انفسی میگویند و سفر در وطن نیز گویند کریمه
سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم نزد صوفیه کنایه ازین دو سیر ست قدمای نقشبندیه

بعد ترکیه لطایف امر به تصفیه نفس و عناصر می پرداختند و مجددیه باهم خلط شوند محققان گفته اند
که در خارج ذات حق تعالی موجود است و سوای او تعالی هیچکس و هیچ چیز موجود نیست و
بقول حضرت مجدد رحمه صفات ثمانیه حقیقیه نیز موجود در خارج اند و دیگر صفات موجود
اند یعنی آنکه منشا انتزاع شان در خارج موجود است و صوفیه وجودیه صفات زاید بر ذات
نمیگویند و در خارج سوای ذات هیچ چیز را اثبات وجود نمیکنند و گفته اند که حق تعالی چون
ذات و صفات خود را اجمالاً دانسته مرتبه اجمال علمی را وحدت میگویند و چون تفصیل دانسته مرتبه
تفصیل علمی او احدیت میگویند و عکوس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم متحقق اند تعین روحی و
تعین مثالی و تعین جسدی گویند و این تنزلات خمسه و حضرات خمسه و چون عکوس و
ظلال را عین فی ظل گویند که آن صفات اند و صفات زاید بر ذات ندانند عین ذات دانند
لهذا قائل همه اوست می شوند و چون در خارج سوای ذات موجود ندانند میگویند الاعیان
ما شمت رائحة الوجود اما حضرت مجدد رحمه و امثال ایشان که بصیرت قویه دارند میگویند که
صفات عین ذات نیستند بلکه زاید بر ذات آری ذات محتاج صفات نیست اگر فرضاً
صفات نمی بودند از ذات هم کار صفات سرانجام می شد پس ذات من حیث انه کار علم میکند
ازان شان العلم میگویند و کذا شان الحیوة و القدرة و السمع و البصر و الارادة و الکلام و التکوین
صفات گویا فرع شیونات اند و عکوس آنها غرضکه اعتبارات سمع و بصر و غیره که در
ذات اند از شیونات میگویند و صفات زائده را عکوس و فرع شان و حکما و صوفیه
وجودیه همان شیونات و اعتبارات را که عین ذات اند صفات میگویند و صفات زایده ثابت
نمیکنند و اعتبارات و شیونات باهم مرادف اند متغایر نیستند و حضرت مجدد با وجود
تغایر صفات از ذات ممکنات را که مصدر شرور قبایح اند عکوس صفات نمیگویند و تحاشی میکنند
ازانکه کناس خسیس را حاکی صفات مقدسات گویند مگر جماعه معصومین یعنی انبیاء و ملایکه را مرایای
صفات علیات میدانند لهذا عصمت خاصیت انهاست و دیگران باین دولت مشرف نیستند

بلکه آنها عکوس ظلال صفات اند که عبارت اند از اضداد صفات که در مرتبهٔ علم موجود اند
و بجهت تقابل ضدیت بانوار صفات منور شده اند ان ظلال مرائیات و مبادی تعینات
ممکنات اند در خارج حقیقی نزد حضرت مجدد و سواءات و صفات ثانیه هیچ چیز موجود نیست لیکن
در خارجی که ظل خارج حقیقی ست حق تعالی عکوس ظلال را بوجود ظلی موجود ساخته و منشاء
احکام و آثار بقدرت کاملهٔ خود گردانیده درین صورت همه اوست گفتن محض خطاست همه
از وست باید گفت و چون عالم عکوس ظلال اند و ظلال عکوس صفات اند و صفات عکوس
شیونات و شیونات مندمج در ذات ذات حق تعالی از ذات ممکن بممکن قریب ترست
و هم از صفات که حضرت مجدد رضی فرموده اند که هر چند احد المتغائرین از متغائر ثانی اقرب نمیتواند
شد و عقل اقربیت بین المتغائر تصور نمیتواند کرد لیکن بنظر کشفی ظاهر میشود که اصل نسبت بظل
از ذات ظل قریب ترست و اصل الاصل نسبت بظل از نفس ظل و از اصل و قریب ترست
و هکذا اصل اصل الاصل اقرب ست نسبت بظل و از اصل او و اصل اصل او و اگر خواهی که مدعی را
معقول سازی میتوان ساخت باین تقریر که برای حمل ایجابی وجود موضوع شرط ست پس در
وقت عدم موضوع حمل اول هم صحیح نیست و سلب بسیط صحیح ست در وقت انعدام زید زید زید
صادق نیست و زید لیس بزید صادق ست پس اول باید که زید را از علت خود نسبتی بهم رسد
که منشاء وجود او باشد بعده زید زید گفتن صادق اید پس نسبت ممکن بعلت او مقدم ست
بر حمل ذات وی بر وی پس علت اقرب باشد از ذات و این همه تقریرات برای اطمینان
قلب مشکک ست و اگر نه کریمه نحن اقرب الیه من حبل الورید برای ایمان بالغیب کافی ست
ای برادر با وجود اقربیت واجب نسبت بممکن از ذات او ممکن از واجب بعید گشته و حجاب میان
واجب و ممکن غفلت ست از واجب و تعلق علم ممکن بغیر واجب خواه علم حصولی است که بغیر عالم تعلق
دارد یا علم حضوری که بذات او تعلق دارد شاید که قول رسول الله صلی الله علیه
و سلم حجابه النور کنایه باشد از علم که علم بنور تعبیر میکنند و قوله صلی الله علیه و سلم

ان الله تعالی سبعون الف حجاب من نور وظلمة کنایه باشد از هر دو نوع. حجاب که حجاب
غفلت ظلمانی ست و حجاب علم حجاب نورانی و شاید حجب عبارت از دایرهٔ ظلال باشد
که ظلال اسم الهادی نورانی و ظلال اسم المضل ظلمانی باشد. حق تعالی انبیا را فرستاد
و اولیا را نائب شان گماشت تا حجب از میان بر دارند و آتش محبت در دلهای سالکان
افروزند بیت عشق آن شعله است کان چون بر فروخت ٭ هر چه جز معشوق بود کلی بسوخت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع من احب و چون معیت بیچون ست و هر بنده را
بالضرورة اقرب بهم رسد و این قرب که وسعت در مراتب غیر متناهی دارد و لا یزال عبدی یتقرب
الی بالنوافل از آن خبر میدهد پس هر گاه بنده را اقربیت بیچون بهم رسد در ظلال او را در عالم مثال
بصورت دائره ظاهر شود و خود را در عالم مثال بیند که بفوق سیر میکند تا بجائیکه بدایرهٔ ظلال
رسیده خود را واصل بدان دائره بیند متلون بلون ظلال پس مضمحل و فانی در آن
و باقی بقاء آن بیند و همچنین میبیند خود را که سیر میکند در اصول آن تا انتهای دائره ظلال
بقدر حوصله خود و ما کتب له و اگر نه آن دائره فی نفسها بلکه هیچ دائره نهایت ندارد شعر
حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان ٭ بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی ٭ و فنای
قلب و روح و سر و خفی و اخفی در ظلال اسما و صفات الهی در همین جا دست میدهد و ترقی را
بالاتر همه سیر انی ست پس ترقی دائره ظلال که مبادی تعینات ممکنات ست غیر انبیا و ملائکه
سیر در اصول آن که اسما و صفات اند واقع میشود که مبادی تعینات انبیاست علیهم السلام
وصول بدان بالاصالة مختص بانبیاست علیهم السلام و دیگران را حاصل نمیشود مگر بوراثت و طفیل و تبعیت
این اسما و صفات که مبادی تعینات انبیا اند بحسب ظهور و بطون بحسب بطون و ظهور و بطون آنست که اسما و صفات او
اعتباریست کلی قیام بذات دارد و بحسب ان از بطون میگویند بحسب مفهوم اعتبار مصدریت آثار حیثیت ممکنات ست آنرا ظهور
و از ظهور میگویند پس اسما و صفات باعتبار ظهور مبادی تعینات انبیا اند و وصول بدان مقام ولایت کبری ولایت انبیا
نام دارد و فنای نفس درین موطن میسر میشود چنانچه وصول بمرتبه ظلال ولایت صغری و ولایت اولیا

ظهور و بطون ... ولایت کبری

نام دارد و اسما و صفات باعتبار بطون مبادی تعینات ملائکه اند و حصول بدان ولایت
علیا و ولایت ملا اعلی نام دارد و بعد طی این هر دو مقام وصول بذات بحت ست و وصول
بدان مقام بالاصالة تعلق دارد بمنصب نبوت انبیاء کرام بسبب حصول آن مقام تفضیل انبیا
از ملائکه اکثر نه و ولایت ملائکه فوق ولایت انبیا ست و کمل ... از امتان ... بالتبعیت
انبیا بدان درجه واصل میشوند ثلة من الاولین وقلیل من الآخرین کنایه ازین مقام ست ارباب کمالات
ولایت اصحاب الیمین اند ثلة من الاولین و ثلة من الآخرین و ارباب کمالات نبوت مقربین اند ثلة
من الاولین یعنی من الانبیاء وقلیل من الآخرین یعنی من امة محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
و هم الصحابة وکثیر من التابعین و جماعة من اتباع التابعین و جماعة فی آخر الدهر بعد مجدد
الدین بعد الف سنة من الهجرة و در کمالات نبوت تجلی ذاتی دائمی ست بی پرده اسما و صفات
و کمالات رسالت و کمالات اولو العزم موجی ست از دریای کمالات نبوت این هر سه دا...
باهم شکل دایره است مثل مرکز و محیط نوعی باهم تفاوت در مرتبه دارند که بر اولی الابصار
ظاهر میشود بعد کمالات ثلثه آنچه از مکتوبات قدسی آیات حضرت مجدد رض و حضرت ایشان
عروة الوثقی و از رساله شواهد التجرید حضرت دلیل الله الصمد عبد الاحد رض ظاهر میشود و هم در
مقام سلوک از جناب حضرت ایشان شهید رضی الله عنه استفاده نموده شد دو راه پیش می آید
در تقدیم و تاخیر سلوک آن هر دو راه پیران مناسب مصلحت اختیار میفرمایند یکی راه حقیقت
کعبه ربانی که از اسرار و قات عظمت و کبریا و نور صرف بیچون تعبیر میفرمایند بالاتر از ان حقیقت
قرآنیست که از ابتدا وسعت بیچون تعبیر فرموده اند و بالاتر از آن مقام معبودیت صرفست
گفته اند و گفته اند که انجا سیر را گنجایش نیست آنجا فقط سیر نظری ست اگر سیر شدی و حصر قدم
بالا بودی اگر انهم بودی چو دسیر قدم گاه تا حقیقت صلوة ست که منتهای مقام عابدیت ست
میفرمایند قف یا محمد فان الله یصلی اشاره بدانست که فوق حقیقت صلوة جولانگاه نیست آن
صلوة ست که از حضرت محبوب ابی مرتبه تنزیه صرف صادر میشود راه دوم بعد کمالات ثلثه

دائرہ محبت ست کہ خلت محیط آن دائرہ است و اسبد التعین ابراہیم ست علیہ السلام

انرا ولایت ابراہیمی گویند مرکز آن محبت ست چون بدان مرکز رسیدہ میشود آن مرکز دائرہ

ظاہر می شود کہ محیط آن صرف محبت ست کہ مبدا التعین موسی کلیم اللہ ست علیہ السلام آنرا

ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبوبیت ست چون بدان مرکز رسیدہ میشود آن مرکز ہم

دائرہ ظاہر میشود کہ محیط آن محبوبیت ممتزجہ است کہ انرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی گویند

و آن مربی و مبدا التعین جسدی سرور انبیاست صلی اللہ علیہ وسلم باعتبار نام پاک محمد

و مرکز آن محبوبیت صرف ست کہ انرا حقیقت و ولایت احمدی گویند و مبدا التعین روحی آن

سرور ست باعتبار نام پاک احمد صلی اللہ علیہ وسلم و ہمین دائرہ محبت را چون با جمال بے

ملاحظہ خلت و محبت و محبوبیت صوفی متوجہ میشود سیر در تعین حبی کردہ باشد و سیر در تعین

وجودی ہم درین اثنا واقع میشود و بالاتر ازین مقامات مبادی حقایق تعینات انبیا علیہم السلام

لاتعین ست کہ آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر سیر شود سیر نظری میسر شود و آن مخصوص

سرور سیدالبشر ست صلی اللہ علیہ وسلم لی مع اللہ وقت لا یسعنی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل

اشارت بہمین مقام گفتہ اند و بعضی صاحب ولتان ولش خواران ہم درین ابراہیم خلیل علیہ السلام

ازین خوان نعمت اوش عطا گشتہ بیت اگر بادشہ بر در پیر زن بیاید تو ای خواجہ سبلت مکن

عظمت سرور انبیا ازینجا ظاہر میشود کہ ولش خواران او مانین دولت مشرف میشوند حقیقت

صوم در پہلوی حقیقت قرآن و دائرہ سیف قاطع در پہلوی ولایت کبری فرمودہ اند ظاہرا

سیف قاطع موہبت از اسما و صفات از قبیل ولایت کبری نیست بر تو انما انا قاسم و اللہ یعطی

او سیف قاطع شد واللہ اعلم درینجا و شبہہ بخاطر می خلد کہ حل آن از مکاتیب حضرات بدست

نیامدہ شبہہ اول آنکہ حضرت مجدد رض را در ابتدای حقیقت محمدی صفۃ العلم ظاہر شدہ چنانچہ

در مکتوبات طریقہ و غیر آن بیان فرمودہ اند لیکن شان العلم ظاہر شدہ پس حقیقت جامعہ

ظاہر شدہ وجہ تطبیق درین مکشوفات چنان فرمودہ اند کہ تا باشد کہ ظل شی از بعضی ... اصل

ف ولایت ابراہیمی و ولایت موسوی

ف تعین حبی و تعین وجودی

ف ولایت محمدی و ولایت احمدی

ف حقیقت صوم

ظاهر میشود و پیشتر چون باصل سیر رسند آنگاه واضح میشود که آنچه پیش ازین ظاهر شده بود ظل بود
اصل نیست و لهذا صفت العلم را در ابتدا حقیقت محمدی گفته بودم چون بشان العلم که مربی
صفة العلم ست رسیدم دریافت شد که حقیقت محمدی اینست پیشتر چون بشان جامعه رسیدم
که شان العلم جزویست از اجزای او دریافت شد که حقیقة الحقایق تعین اول و حقیقت محمدی
تعین حبی ست در آخر مکشوفات ظاهر شده که تعین اول تعین وجودیست پیشتر از آن ظاهر شده که تعین
اول تعین حبی ست و شاهد این معنی فرموده اند حدیث قدسی کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب سر بر زده
که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و ولایت ابراهیمی و موسوی و محمدی و احمدی در دایره حب تفصیل
صد بیان فرموده اند پس ازینجا لازم می آید که شان العلم جامع ظل تعین حبی باشد که سابق
بصورت اصل خود را نموده بود و این وانبا شد که صفة العلم از صفات حقیقیه است و شان العلم
عین ذات ست بتغایر اعتباری و صفة الحب از صفات اضافیه محالست که اصل شان العلم یا صفة العلم
باشد و شبه دوم آنست که کمالات نبوت عبارت ست از تجلی ذات بحت بی پرده اسماء
و صفات بعد قطع مراحل سیر در ولایت کبری و علیا که سیر در صفات ست و اصول آن و اصول
اصول آن و شیونات و اعتبارات من حیث الظهور و البطون پس بعد قطع مراحل صفات و اسما
تجلی ذات بحت بی پرده اسماء و صفات ترقی ازان مقام چه معنی دارد و سیر در العباد آن و حقیقت
کعبه عبارت از سرادقات عظمت و کبریاست و این اضافت بیانیه است یعنی عظمت و کبریا
که سرادقات ذات اند سوال عظمت و کبریا از صفات اند که مصدر اسم العظیم و اسم الکبیر اند اطلاق
سرادقات بران از چه راه است جواب در حدیث قدسی آمده الکبریاء ردائی والعظمة
ازاری فمن نازعنی فیما احطه فی ناری ازار و ردا چنانچه ساتر بدن انسان اند
همچنین صفت عظمت و کبریاء الهی مانع اند از ظهور درک ابصار حقیقت قال لا تدرکه الابصار
لهذا اطلاق سرادقات صحیح گشته اند مراد این سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت و کبریاست

و حقیقت قرآن و صلوٰة و حدت بیچون ست که مصدر اسم الواسع ست و آن نیز صفت ست و حقیقت
صوم عبارت از صفات سلبیه است که صمد لا یاکل و لا یشرب و لا یلد و لا یولد
و لم یکن له کفوا احد و محبت و محبوبیت هم از صفات اند بلکه از صفات اضافیه تفوق
آن از مرتبه کمالات نبوت که تجلی ذات بحت ست چه معنی دارد و اکثر صوفیه درین حالت رجوع بقهقری
میکنند و این شبهه ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم ارشاد فرموده بودند که فی الواقع حقیقت
محمدی و حقیقت احمدی از دائره صفات اند و لایت کبری لیکن شاید که حصول بعضی تفاصیل
موقوف بوده باشد بتحصیل کمالات نبوت لهذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات باشد لیکن
در حل این هر دو شبهه آنچه بخاطر فقیر گذشته و آنرا بخدمت حضرت ایشان شهید هم عرض کرده
بودم و جناب حضرت صاحب ایشان از شنیده تسلیم فرموده و گفتند که شاید هم چنین باشد آن
انست که ذات حق سبحانه تعالی در خارج موجود ست و صفات ثمانیه او تعالی نیز در خارج موجود
اند و دیگر صفات ثبوتیه و سلبیه و اضافیه هم در خارج موجود اند بدین طور که منشاء انتزاع انها در
خارج موجود ست چنانچه گفته شود که در موطنی که زید موجود ست دران موطن ابوت زید عمرو را
هم موجود ست بدین معنی که منشاء انتزاع آن در آن موطن موجود ست یعنی عقلی محض نیست اگر
فرض کرده شود که تعقل و عاقل در جهان نباشد زید را با عمرو نسبتی ست که اگر عاقل موجود شود
حکم کنند بابوت پسر عمرو را حاصل آنکه ذات و صفات حق سبحانه تعالی در خارج موجود اند سوای
ایشان هیچ چیز در آن موطن موجود نیست پس علم حق سبحانه بذات و صفات او اجمالا و
تفصیلا متعلق شده پس در مرتبه علم هم ذات حق تعالی موجود ست و هم صفات حقیقیه و
صفات دیگر ثبوتیه و سلبیه و اضافیه و نقائص صفات هم در مرتبه علم موجود اند و از ان دائره ظلال نامی
گشته و از دائره ظلال دائره امکان در مرتبه علم پیدا مده و در خارج ظلی بوجود ظلی موجود گشته
و از این کثرت در وحدت حقیقی که در خارج ست ظلیت راه نیافته ازین تقریر ظاهر گشته که ممکنات
سوای مرتبه علم وجود ظلی و وهمی در خارج حقیقی گنجایش نیست ذات و صفات الهی او موطن ست

بلی موطن خارج حقیقی و دوم مرتبهٔ علم واجبی دیگر باید دانست که سیر و سلوک صوفی مکانی نیست که از حضیض باوج میرود و نه انقلاب ماهیت ست که ممکن واجب شود که این محال بلکه عبارت ست ازان که بجذب انبیا و اولیا نسبتی بهم میرسد که بدان محبت بحکم

بنده را باظلال اسما و صفات ذات واجب معیتی بیچون حاصل میشود و ترقی در ان معیت در عالم مثال بصورت سیر مکانی متمثل میشود و کمال آن معیت بصورت وصول اضمحلال و فنا دیده میشود و بیچون بصورت چون بنظر کشفی دیده میشود چنانچه یوسف علیه السلام بقرات و سنابل را بسنین قحط تعبیر فرموده بود و رسول کریم صلی الله علیه وسلم حمی مدینه را بصورت زن سیاه فام دیده و تعبیر بیچون در عالم مثال بصورت چون دیده میشود اکنون باید دانست که دایرهٔ ظلال که از ولایت صغری سلکوئی اند از وجود نیست مگر در مرتبهٔ علم واجبی اول صوفی بدان اصل میشود که تحصیل او در دایرهٔ صفات که از ولایت کبری و علیا و سیف قاطع خوانند آن عبارتست از صفات واجبی که در مرتبهٔ علم او تعالی موجود اند نه آن صفات که در خارج موجود اند و کمالات نبوت و رسالت و اولی العزم عبارتست از تجلیات ذات بی پردهٔ صفات لیکن آن ذات که در مرتبهٔ علم موجود ست نه در خارج اول صوفی را معیت باظلال بهم میرسد پستر با صفاتیکه در مرتبهٔ علم موجود اند پستر با ذات بحت که هم در مرتبهٔ علم موجود ست و آن منصب انبیاست چون از انجا صوفی بطفیل پیغمبر علیه السلام ترقی کند او را معیت بهم میرسد با صفات اضافیه او تعالی که در خارج موجود اند از انجاست تعین وجودی و تعین حبی و خلت و محبوبیت که صفات انبیا اند و از انجاست سرادقات عظمت کبریا و وسعت بیچون که حقیقت کعبه و قرآن و صلوة و صفات سلبیه که حقیقت صیام اند لیکن با معبودیت صرف که انهم از دایرهٔ صفاتست کمال معیت بهم نتوان رسید للمنافاة بین العابدیة والمعبودیة اما بحیث مقابله عابدیت و معبودیت معیتی بهم میرسد که از اسیر نظری توان گفت و بالاتر از مقام صفات اضافیه و سلبیه که در خارج موجود اند مرتبهٔ صفات حقیقیه ست که آن تشبیه بذات او تعالی لا تشبیه لا عین و لا غیر ست و بالاتر ازان مرتبهٔ ذاتست که در خارج موجود ست و این مرتبهٔ ذات و صفات که در خارج موجود ست

از مرتبه لاتعین گویند تا اینجا هیچکس را جولانگاه نیست که معیت فرع محبت ست و محبت فرع معرفت
و واجب برتر ست از انکه علم مخلوق بوی تعلق گیرد سبحان من لا یعلم ما هو الا هو مگر سیر
پیغمبران صلی الله علیه وسلم و بعضی اولیا خواران در اسیر نظری دران مقام ست استوی اسمه
محمد بالافق الاعلی اعنی اعلی شواهق الامکان ثم دنی الجبار ذو العزة فتدلی فکان قاب قوسین
او ادنی انگاه که هنگام سیر نظری صفات حقیقیه قاب قوسین و هنگام سیر نظری ذات
مقام او ادنی ست چرا که در مقام نظر بذات مطور قوس و چوب نیست لا غیر و در مقام نظر بصفات بوی
از مکان باقیست لاحتیاج الصفات الی الذات من غیر عکس باین تقریر شبهه مستحیل میشود که تجمع
سوفی قهقری لازم می آید و فرعیت شان العلم و شان الجامع از تعین حبی نیز درست می آید که آن
شان العلم و شان جامع در مرتبه علم متحقق نیست و تحقق آن در مرتبه علم فرع حب ست که در خارج موجود
کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف بران شاهد ست الله اعلم اصل قلب دائره ظلال ست و اصل
آن ظلال که مربی قلب ست در مقام صفات ست و مربی آدم ست چون فنا قلب در اصل او صوفی را
حاصل شود آن صوفی صاحب ولایت آدم علیه السلام باشد و چون روح هم در اصل خود فانی شود
و اصل روح شقیق ابراهیم و نوح علیهما السلام ست از زمان صحیح فی را صاحب دو ولایت پیدا
آدمی و ولایت نوحی و ابراهیمی و چون سر هم در اصل خود فانی شود که شقیق موسی ست علیه
السلام صاحب ولایت موسوی هم باشد و چون خفی هم در اصل خود فانی شود که شقیق عیسی ست
علیه السلام صاحب ولایت چهارگانه شود و ولایت عیسوی هم او را باشد و چون اخفی هم در اصل خود فانی
شود ان صوفی صاحب ولایت پنجگانه باشد اخفی زیر قدم انحضرت ست و اصل اخفی شقیق او ست علیه
الصلوة و السلام ضمنیت مقامات سلوک نیست بلکه ضمنیت عبارتست از انکه یکی در ضمن یکری
باشد پس هر کجا لیکه متضمن بوزن فاعل را ابهم رسد بی اختیار متضمن بوزن مفعول را ان شریک باشد
چنانچه ماهی کلان ماهی خرد را در شکم گیرد هر جا که ماهی کلان سیر کند ماهی خورد هم بی اختیار دران سیر
شریک باشد پس ضمنیت یک ولی اگر ولی دیگر را دست دهد انرا ضمنیت صغری گویند و هر گرا ضمنیت

با رسول اکرم دست داده او را ضمنیت کبری گویند ابوبکر رضی الله عنه را ضمنیت کبری بود و لهذا رسول
الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما صبّ الله فی صدری الا صببته فی صدر ابی بکر
و رسول فرمود که من و ابوبکر دو سواریم در مسابقت اسپ من سبقت کرده حضرت شیخ محمد عابد ضمنیت
کبری داشتند و حضرت شیخ مرزا صاحب رضی الله عنه را ضمنیت بود و بشارت داده بودند به ضمنیت
کبری لیکن چون آنحضرت ضمنیت کبری داشتند و ایشان شهید در ضمن ایشان بودند ضمنیت کبری را
بتوسط لازم می آید و ایشان شهید این عاصی را ضمنیت خود و بشارت داده بودند والله اعلم
بحقیقة الحال والمسئول منه حسن العاقبة —

مکتوب سوم نیز بشاه غلام علی صاحب در حل اشکال وارده بر بعض مقام طریق و بیان سکوت و چند

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین
حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریقه مبنی بر آنست که نصف سافل این دایره یعنی ولایت کبری متضمن
اسماء و صفات زائده است و نصف عالی آن مشتمل بر شیون و اعتبارات ذاتیه بعد از آن اگر بمحض فضل
الهی از مقام صفات و شیونات ترقی واقع شود سیر در دائره اصول اینها خواهد بود و از گذشت این دائره
اصول آن اصول است و بعد از طی آن دایره قوسی ظاهر خواهد شد و از آن دائره غیر از قوسی ظاهر نشد.
این اصول سه گانه اسما و صفات که مذکور شد اعتبارات اند در حضرت ذات که مبادی صفات
شیونات گشته اند همه تفصیل اسم الظاهر بود و لهذا یک بازوی ظل اوست و اسم الباطن هنوز در پیش است
سیر در اسم الظاهر سیر در صفات است بی آنکه در ضمن آن ذات ملحوظ گردد و سیر در اسم الباطن نیز هر چند
در اسما و صفات است اما در ضمن اینها ذات ملحوظ است در صفة العلم ذات اصلا ملحوظ نیست و در اسم العلیم
ملحوظ ذات است در پس پرده صفت زیرا که علیم ذاتیست که مراد او علم است فالسیر فی العلم سیر
فی الاسم الظاهر والسیر فی العلیم سیر فی الاسم الباطن وقس علی هذا سائر الصفات
و این اسما و صفات که با اسم الباطن تعلق دارند این ولایت علیاست و ولایت ملاء اعلی و فرقیکه در میان
علم و علیم و میان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده اند اندک خیال نکنی حکم قطره دارد نسبت

بدریای محیط در گفته نزدیک ست و حصول در و در اثنای این سیر واقع شد که گویا بر اسپی سوارم
و از بسیاری رفتن مانده شده ام بعد طی مسافت بسیار فنای شهری ظاهر شد و بعد دخول شهر
ظاهر شد که این شهر از تعین اول است که جامع جمیع مراتب اسماء و صفات و شیون و اعتبارات و نیز
جامع ست مر اصول این مراتب و اصول انهار او منتهای اعتبارات ذاتیه ست و در آن مقام ملاحظه
شده آمد که آیا این تعین اول حقیقت محمدی ست یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی بمناسبت
که بالا ذکر یافته در ان ظل این تعین اول است و سیر که فوق آن شهر واقع شود شروع از کمالات نبوت
خواهد بود این عبارت از مکتوب طریقه دویست و ششم از جلد اول انتخاب ست ازین کلام عزیز
الکلام مستفاد میشود که کمالات نبوت عبارت از تجلی ذات بحت ست چراکه اگر صفتی از صفات
زائده اند پس باعتبار وجود ظلال انها در نصف سافل دائره اولی از ولایت کبری ست و اگر از صفات
غیر زائده اند که امتیاز خارجی از ذات ندارند و ان صفات را شیون و اعتبارات گویند در نصف عالی دائره اولی
از ولایت کبری ست صفات اضافی و صفات فعلی و صفات حقیقیه ثمانیه که حیات و علم و قدرت
و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین اند این همه داخل صفات زائده ست و اصول اینهمه در دائره ثانی
و اصول اصول آن در دائره ثالث و اصول اینهمه در قوس اند و آنهمه صفات باعتبار وجوده بالذات
المقدسه در دائره ولایت علیاست بلکه ذات که در پس ده صفتی از صفاتست هم در ولایت
علیاست چنانچه شرح آن در تفرقة العلم والعلیم بالا گذشته پس باقی نماند برای تفوق این مقام
مگر در مرتبه ذات بحت پس در کمالات نبوت تجلی ذات بحت ست لاغیر پس حق فوق کمالات
نبوت و رسالت و اولی العزم حقیقت کعبه که عبارت از سرادقات عظمت و کبریاست و حقیقت قرآن
و حقیقت صلوة که وسعت ذات بیچون ست و معبودیت صرفه و خلت و محبت و محبوبیت و تعین وجودی
گفته اند و اینهمه داخل صفات اند بلکه از صفات زائده بلکه از صفات اضافیه غیر حقیقیه که پایان تر
از صفات حقیقیه اند چراکه صفات حقیقیه از هشت صفت مذکوره کسی نگفته بلکه صفت تکوین صفت هشتم
ست نزد اشعری از صفات نیست صفات حقیقیه نزد او هفت ست پس البته موضع تفکر می لازم

می آید و حل اشکال منحصر در همین است که صفات که بعد از کمالات نبوت در حصول این فقیر میشود و غیر آن
صفات اند که در ولایت کبری و علیا گذشته لیکن استغراق و شمول صفات که در دائرهٔ اولی از
ولایت کبری و علیا مذکور شده و استغراق اصول آن و اصول اصول آن و اصول اصول اصول آن
ازین احتمال ابا میکند و آنچه آن مهربان از طرف خود در حل آن نوشته اند که وسعت و محبت دو قسم است
یکی اضافی دوم ذاتی و همچنین محبت او تعالی یکی بذات او تعلق دارد دوم بغیر او و همچنین محبوبیت این تقریر
هیچ فائده نمیکند چرا که همه اقسام صفات در اصل دائرهٔ اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه
دیگر در سه دائره دیگر از ولایت کبری اند و لیس وراء المجموع شیء و نیز آنچه تقریر حضرت رفیع الدین در تقسیم
صفات نوشته اند آنهم حل اشکال نمیکند این تقسیم صحیح است که صفات دو قسم است یکی ذاتی و آنها زائد
از ذات اند دوم گنجایش زیادتی ندارند لیکن قسم اول را سه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجودها لانفسها
دوم مرتبه وجودها للذات المقدسة سوم مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چرا که صفات
زائده را اندراج در ذات چه معنی دارد که منافی زیادتی است پس صفات زائده را دو مرتبه است وجودها
لانفسها و وجودها للذات المقدسة و اندراج در ذات خاصه قسم ثانی است که زائده بر ذات نیست و جمیع
اقسام صفات خواه زائده اند بر ذات یا زائده نیستند بر ذات بلکه عین ذات اند و مسمی بشیونات اند همه
در دائره اولی است از ولایت کبری من حیث وجودها لانفسها و در دائره علیا است من حیث وجودها
للذات المقدسة پس از تقریر حضرت مجدد رضی الله عنه که بالا مذکور شد هیچ صفتی خارج از ولایت
باقی نماند مشفق من در ضمن نوشتن این خط در جواب خط آن مهربان فقیر بهمین تقریب کنز الهدایه
مطالعه کرد از آن معلوم شد که سابق همین اعتراض اصحاب حضرت ایشان عروة الوثقی در جناب
ایشان معروض داشته اند و دو مکتوب آنجناب در جواب این معما صادر شده یکی آنکه نوشته بودند که چون
معامله کمالات نبوت بذات بحت تعلق داشته باشد ترقی حقیقت کعبه و حقیقت قرآنی برای آن
چه صورت دارد مخدوما ازینجا معلوم میشود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد و فقیر
که نقل کرده اند فقیر هرگز نگفته است و در کلام حضرت ایشان هم قدس الله سره الاقدس معلوم نمیشود

آری کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سه گانه است و پس عبور از اسما و صفات و شیون و اعتبارات و تنزیهات و تقدیسات ست و بعد از ترقی از اسم الظاهر و اسم الباطن ست که در مکتوب بیان طریقه به تفصیل مذکور ست لیکن در ذات بحت بودن آن سخن ست چگونه این معامله بذات صرف متعلق باشد و حالانکه حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت کعبه را که عبارت از سرادقات عظمت ست فوق کمالات نبوت نوشته اند و ایضا در همان مکتوب مرتبه ذاتیه را فوق این کمالات ثابت کرده اند آنجا که نگارش فرموده اند که ذات الله را از وجود و عدم ست و در دیگر مکتوب آنجناب باین عبارت صادر شده **سوال** مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسما و صفات و شیون و اعتبارات ست پس تفوق حقیقت کعبه و امثال آن که اعتبار مسجودیت و جز آن در ان ملحوظ ست بر کمالات نبوت بچه معنی ست جواب این نوشتن تفصیل میخواهد اینقدر بدانند که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسما و صفات و شیون و اعتبارات ست که در ولایت کبری و علیا ثابت اند **مشفق من** این دو مکتوب جناب عروة الوثقی رضی الله عنه و عن اسلافه و اخلافه نیز حل مشکل نمیشود چرا که بعد انقراض جمیع اسما و صفات و بعد تمام شیون و اعتبارات ذاتیه که همان قابلیت بلا ملاحظه سیادت صفات و بعد ترقی از تنزیهات و تقدیسات نیست مگر مرتبه ذات بحت و آن کمالات نبوت ست پس نفی کردن ذات بحت از ان مرتبه علیه همین محل اشکال ست و مغایرت اعتبار مسجودیت و محبت و محبوبیت و وسعت بیچون و مانند آن از اعتبارات و شیونات که سابق در ولایت کبری و علیا پیش از کمالات نبوت گذشته چگونه صورت بندد بهر حال جوابی که از نهمه اشکالات تقضی بخشد فقیر بدان ملهم شده خواه از الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن همانست که بخدمت سامی معروض داشته بودم اگر آن حق و صواب ست فمن الله سبحانه بفضله و احسانه و اگر خطاست فمن نفسی المظلمة المدنیة الخاطیه اعتقاد کردن صاحبان بران واجب نیست و فقیر مدعی کمال نیست مجادله و مکابره منظور نیست حاشا و کلا و انچه شاهد این از کلام حضرت مجدد طلبیده بودند اگر شاهد این در کلام آنحضرت اعلی منزل میبود من این جواب را نسبت بخود نمیکردم حکایت از کلام آنحضرت رضی الله عنه می نمودم **مهربان من** صورت انجا و موطن تغایر در میان شیون و اعتبارات مقدسه از کمالات نبوت متأخره صورت نمی بندد

وباین تقریر که صفات و شیونات و اعتبارات که در مرتبهٔ علم تقرر دارند در ولایت متجلی میشوند و ذات بحت
هم در مرتبهٔ حضرت علم تقرر دارد در کمالات نبوت متجلی میشود اگر گفته شود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق
دارد اینهم صحیح است و اگر نفی کرده شود گفته شود که بذات بحت تعلق ندارد و در ذات بحت بودن آن
سخن است چنانچه حضرت عروة الوثقی و حضرت مجدد رضی الله عنهما فرمودند که ازین ماجرا در توهم نفیتی که
عنقا در شکار آمد و سیمرغ بدام افتاد و هو سبحانه بعد وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء ذات الله
ورای وجود و عدم است اینهم درست می نشیند که در کمالات نبوت فی الحقیقت ذات بحت نیست بلکه حصه
صفت العلم است که بذات بحت تعلق گرفته و ازان حاکی است و بعد حصول کمالات نبوت سیرے که
واقع میشود در مراتب صفات خارجیه واقع میشود بلکه در صفات اضافیه خارجیه مثل وسعت و محبت و محبوبیت
و تعین وجودی حبی و مانند ان و صفات ثمانیه حقیقیه خارجیه در ظل دائرهٔ لاتعین اند انجا سیر قدمی را گنجایش نیست
اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و ذات بحت هنوز در وراء الوراء است که ورای وجود و عدم است
و وجود وجوب هرچند از صفات کمال اند لیکن ذات او سبحانه ورای اینهمه است العجز عن الادراک ادراک
ادراک لاغیر انچه حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند که ورائیت نه باعتبار حجب است که حجب
بتمامها مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریاست معنی این عبارت در عقل ناقص چنان
میگذرد که حق تعالی از بنده اقرب من حبل الورید است و حجابها درمیانست از دو جنس است که
رسول میفرماید صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی سبعون الف حجابا من نور و ظلمة حجابهای
ظلمانی حجاب غفلت است که ناشی است از کدورت لطائف عشرهٔ انسانی و حجب نورانی عظمت و
کبریای اوست تعالی و تقدس و چون لطائف عشره را بسبع لطائف راجع میکنند پنجگانه عالم امر و قالب و
نفس پس و هزار حجاب حصه هر لطیفه از لطائف سبعه است فنا نفس در ولایت کبری و فنا لطائف
عالم امر در ولایت صغری و کمال آن در دائرهٔ اولی از ولایت کبری و فنا نفس در ولایت کبری
و کمال آن در مقام کمالات نبوت و طهارت عناصر ثلثه در ولایت علیا و معامله خاک بکمالات
نبوت تعلق دارد و چون سالک تا بانجا رسد تمام حجب ظلمانی مرتفع گشته پس باقی نماند مگر ادقاق

عظمت و جلال و ردای کبریا حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند بعضی از کمل مردان باشند که درون
سرا وقات عظمت و کبریا بطفیل انبیا علیهم السلام ایشان را جا دهند فهو لهم سهم باعول سهم ای فرزند
این معامله مخصوص بهیئت وحدانی انسانی ست که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته مع ذلک
درین موطن عنصر رئیس عنصر خاک ست مشتمل سیر آفاقی و سیر انفسی و جذبه و سلوک و خصوصیت
جذبه نقشبندیه و مجذوب سالک و سالک مجذوب استفسار نموده بودند مشفقا چون انسان
مرکب از لطائف عالم امر و عالم خلق ست و هر یک از ان بسبب کدورت از مولای خود
با وجود قربیت بعید و مهجور گشته چون رحمت الهی تقاضا کرده که آنها را ازین ورطه بیرون کشد
و این عوارض کدورت را از آنها دور سازد لهذا انبیا را فرستاد که مربیات شان و صفات
الهی اند که داغ ظلمت و کدورت بدین شان نتواند رسید چنانچه کسیکه آفتاب محاذی و مربی
او باشد ظلمت را در مقابله آفتاب چه یارا لهذا انبیا بدو وجه ازاله کدورات انسانی کردند یکی آنکه
اعمال صالحه آموختند چون اعمال بیشتر بجوارح و عناصر تعلق دارند لهذا از اتیان اعمال صالحه
تصفیه نفس و عناصر دست میدهد این را سلوک میگویند که سعی بنده دران دخل دارد دوم آنکه انبیا
مربای صفات اند لهذا در ذات ایشان حق تعالی تاثیری داده ست که از محبت و مصاحبت ایشان
بی اختیار از لطائف محبان و مصاحبان شان کدورات و حجب برطرف میشوند چنانچه در مقابله
آفتاب بی اختیار حرارت و نور دست میدهد و چون کدورات حجب برطرف میشوند وصول بحق دست دهد
این را جذب میگویند باز صحابه کرام چون بکمالات ظاهری و باطنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بهره ور شدند
در رنگ پیغمبر برآمدند و در هدایت خلق نیابت آن سرور صلی الله علیه وسلم نمودند و از صحابه این
علوم و انوار قرنا بعد قرن باشان بوسائط میرسد پس سلوک عبارتست از اتیان ریاضات موافق
ارشاد پیر کامل مکمل که او را بوسائط از رسول کریم یا بیواسطه رسیده و این نتیجه تزکیه لطائف عالم
امر ست و در طرق صوفیه چشتیه و قادریه و غیرهم سلوک را بر جذب مقدم میکنند و مریدان را ریاضات
اربعینات و امثال آن دلالت میفرمایند تاثیر صحبت پیر کامل هم ممد ریاضات شان میباشد و اگر فقط

معنی جذب و سلوک

ریاضت چہ کار میکشاید ببرکت شان یاضات نفس وعناصر مرید را مصفا میکند و مرید طہارت
نفس وعناصر خود را بیرون از خود در عالم مثال مشاہدہ میکند مثل ستارہ یا ہلال یا ماہ ناقص
یا بدر کامل یا شمس از دیدن انوار پیر مرید را بشارت فنا و تصفیہ نفس وعناصر میدہد این سلوک ست
و این سیر را سیر آفاقی میگویند کہ خارج از خود در آفاق می بیند بعدہ پیر کامل مکمل توجہ بکار او میبرد
کہ دران مرید را ہیچ عمل نمی باید ببرکت توجہ او لطائف عالم امر او از حضیض ترقی کردہ در اصول
خود ہا فانی میشوند و تزکیہ لطائف عالم امر و فنا ہر یک ازان در اصول شان دست میدہد این را
سیر انفسی میگویند و این جذبست و مرید کہ اینچنین تربیت کردہ شود او را سالک مجذوب میگویند
و درین سیر جذبی آنچہ مرید می بیند از استتارہ و ترقی و وصول باصل و فنا ہمہ در لطائف خود در خود
می بیند لہذا این سیر انفسی میگویند و حضرت خواجہ نقشبند رض از جناب الٰہی طلب کردند کہ راہے
عطا فرماید کہ اقرب طرق باشد والبتہ موصل باشد لہذا حق تعالی حضرت خواجہ رضی اللہ عنہ را
بتقدیم جذب بر سلوک الہام فرمودہ چنانچہ حضرت مجدد رضی اللہ عنہ در مکتوب بیان طریقہ فرمودہ
کہ در طریقہ نقشبندیہ ابتدا از سیر قلب بودہ کہ از عالم امر ست بخلاف سائر طرق مشائخ کرام کہ شروع
در تزکیہ نفس مینمایند و تطہیر قالب میفرمایند و بعد ازان بعالم امری در آیند و الی ماشاء اللہ آنجا
عروج می نمایند ازینجاست کہ نہایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافتہ ست و این
طریقہ اقرب طرق گشتہ چہ حصول تزکیہ و تطہیر در ضمن این سیر ایشان ابوجہ احسن میسر شدہ است و
مسافت کوتاہ گشتہ لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصداً ضائع دانستہ اند و بیکار می شمردہ اند
بلکہ مضر و مانع وصول مطلوب بیقین نمودہ اند زیرا کہ سالکان طرق دیگر بتقدیم تزکیہ بریاضات
شاقہ و مجاہدات شدیدہ قطع بادیہ ہای صورت عالم خلق نمودہ چون شروع در سیر عالم امر فرمایند
و در انجذاب قلبی و التذاذ روحی افتند بسا ست کہ باین انجذاب قناعت کنند و بیچونی آن عالم
از بیچون حقیقی باز دارد و در مقام سالکی گفتہ کہ سی سال روح را خدای پرستیدم بخلاف بزرگان
این طریقہ علیہ کہ شروع از مقام جذبہ مینمایند و بعد و التذاذ ترقیات میفرمایند التذاذ در حق ایشان

سیر آفاقی و نفسی
سالک مجذوب

در رنگ ریاضات و مجاهدات است الی آخر کلامه رضی الله عنه این جماعه را که جذب بر سلوک مقدم میکنند
مجذوب سالک میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند یعنی مجددیه که اینها جذب و سلوک باهم خلط
کرده اند اینجا حاصل آن عبارت شده که در بیان مقامات طریقه واقع شده که مجددیه باهم خلط کرده اند
والله اعلم چنانچه ذکر نفی و اثبات بحبس نفس و ذکر لسانی نفی و اثبات در مقام ولایات و تلاوت قرآن
و نماز نافله در مقام کمالات در حق اینجماعت سلوک است حاصل آنکه صوفیان طریقه نقشبندیه مجذوب
سالک اند که جذب که عبارت است از برگماشتن پیر همت خود را بر ترقی مرید مقدم کرده اند بر سلوک که
عبارت است از ریاضات و فائده سلوک غیر از تصفیه عناصر و تزکیه نفس دیگر نیست و در عالم امر سلوک را
تاثیر نیست و صوفیان دیگر طرق سالک مجذوب اند که سلوک مقدم کرده اند بر جذب و فائده جذب ترقی
مرید است از حضیض امکان تا لطائف عالم امر در اصول خود و فانی شوند و از ان ترقی کرده با صول آن
و اصول اصول آن سند سیر عالم خلق که بسلوک مربوط است سیر آفاقیست و سیر عالم امر که بجذب متعلق است
سیر انفسی است و سیر صوفی را از حضیض امکان تا دائره ولایت صغری سیر الی الله میگویند و سیر یکه در دوائر
ولایات است آنرا سیر فی الله میگویند ما دامیکه در عروج است و چون نزول میکند آنرا سیر من الله بالله
میگویند و عروج عبارت است از استغراق صوفی در مشاهده ذات و صفات عالیات و انقطاع از خلق و
نزول عبارت است از توجه بسوی خلق برای تکمیل و ارشاد حضرت مجدد میفرمایند که اکثری گمان برده اند
که در ولایت و بحق است و در نبوت و بخلق و ازینجا توهم کرده اند که ولایت افضل است از نبوت و حق نیست
که هر کدام را از ولایت و نبوت عروج است و هبوطی در عروج هر دو را رو بحق است و در هبوط هر دو را
رو بخلق غایة ما فی الباب در مرتبه هبوط نبوت بکلیه رو بخلق است و در هبوط ولایت بکلیه رو بخلق نیست
باطنش بحق است و ظاهرش بخلق سرش اینست که صاحب ولایت مقامات عروج را ناتمام کرده نزول
کرده است لاجرم نگرانی فوق دامنگیر اوست و صاحب نبوت مقام عروج را تمام کرده هبوط فرموده است
لهذا بکلیه خود متوجه بدعوت خلق است بحق جل و علا فافهم فان هذه المعرفة الشریفة ما لم یتکلم به احد
فنا نفس در طرق دیگر مشائخ بسلوک و ریاضات پیش از فنا قلب حاصل میکنند و در طریقه قدماء نقشبندیه

مجذوب سالک

سیر الی الله و سیر فی الله

سیر من الله بالله

بعد فنا قلب چرا که اینجا سلوک بعد از جذب است و از کلام حضرت مجدد رضی الله عنه معلوم می شود که آنچه از سلوک و ریاضات دست دهد صورت فنا نفس است حقیقت فنا نفس در ولایت کبری و کمال آن و فنا عناصر در کمالات نبوت است ٭

مکتوب چهارم بشیخ محمد قاضی کرانه در بیان علم حضوری و حصولی و فوائد دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم نحمده و الصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین شریعت و فضیلت پناه مهربان دوستان سلمه بعد از سلام سنت الاسلام واضح باد که خط سامی در استفسار چند مسئله رسید جواب آن آنچه در عقل ناقص گذشته می نویسد اصغا فرمایند که علم دو قسم است علم حضوری و علم حصولی علم حصولی عبارتست از حصول صورة الشی فی العقل یا صورت حاصله و بنای این علم و منشاء آن بر مشاعر و حواس است نفس ناطقه محسوسات را بتوسط حواس ادراک میکند و از جزئیات کلیات را انتزاع مینماید قضایا بهم رسانیده از صغری و کبری نتایج بر می آرد پس منشاء این علم بر مشاعر و حواس است و آنچه علم بغیبیات بتوسط سمع حاصل میشود بیشتر از آن مبنی بر قیاس شاهد بر غائب است مثلاً عمارات و اشخاص مکه و بغداد را بعد از استماع اوضاع و کیفیات آن مشابه باوضاع و کیفیاتیکه مشاهده کرده است دانسته در مییابد و حکم بحسن و قبح آن میکند و لهذا حقتعالی در دنیا لذات و آلام آفریده نمود و لذات و آلام آخرت را گردانید تا از مشاهده حاضر قیاس کرده جنت و نار را دریابند و خوف و طمع بهم رسانیده امتثال اوامر و انتها از مناهی بجا آرند حاصل این کلام آنکه علم حصولی منحصر است در آنچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا منتزع و مستفاد از محسوس باشد و لهذا روح را که از ممکنات و مخلوقات است بعلم حصولی نتوان دریافت قال الله تعالی و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا آری علم حضوری بروح متعلق میشود پس باید دانست که چون علم حصولی روح را بالکنه در نمی یابد ذات و صفات باریتعالی را چگونه دریابد که بیچون بیچگونست و بی شبه و بی نمون هر چند اسما و صفات الهی از قرآن و حدیث دریافته میشود و لیکن کنه آن هرگز نتوان دریافت چرا که همه مخلوقات عبارتست از قوتیکه حقتعالی در صحاح میسازند

نفس ناطقه بدان قوت استماع میکند همچنین بصر از خروج خطوط شعاعی از جسم و وصول آن بمبصر همچنین جمیع
صفات و صفات الٰهی را با صفات ممکنات غیر از اشتراک اسمی مشارکتی نیست و مشابهتی در کنه و
حقیقت نی پس چنانچه حقتعالی سبحانه را ذات بیچون و بیمثل ست همچنین صفات او بیچون و بیمثل اند لیس
کمثله شیء لا فی الذات و لا فی الصفات و لهذا در اسمای الٰهی توقیف شرط ست یعنی اسم و صفت که حق تعالی
خود را وصف کرده و تسمیه فرموده سوای آن اسم اگرچه در لغت بمعنی همان اسم باشد اطلاق روا نیست
ازین بیان واضح گشت که معرفت حقتعالی و ذات او و صفات او بعلم حصولی ممکن نیست حصول صورة الشیء
وقتی ممکن باشد که آن شیء را صورت باشد و لیس فلیس معرفت حق سبحانه تعالی بعلم حضوری یا بعلمی دیگر
که فوق علم حضوری باشد جائز بلکه واقع ست حقتعالی بعلم حضوری مدرک میشود اما درک آن ادراک هم
علم حصولی نیست و لهذا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه فرموده العجز عن درک الادراک ادراک و چون درک
آن ادراک نباشد تقریر و بحث از ان محالست و ممنوع و لهذا علی مرتضیٰ فرموده البحث عن سر الذات
اشراک آری برادر بدانید که علم ظاهر عبارتست از علم حصولی که مستفادست از قرآن و حدیث و آن علم شرایع
و احکام از عبادات و معاملات و علم ست بمبدا و معاد و علم توحید باریتعالی و اتصاف او بصفات کمال
و تنزیه او از نقص و زوال بوجهیکه علم حصولی بدان متعلق توان شد و واجب ست درینمقام عنان ادراک
و توقف قال الله تعالی منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی
قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون
فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا حصه راسخان فی العلم درینمقام همین قدرست که بگویند که
آنچه مراد خداست حق ست و در ان گفتگو نکنند حقتعالی خبر داده الرحمن علی العرش استویٰ ید الله
فوق ایدیهم و اینما تولوا فثم وجه الله باید دانست که مراد خدا حق ست گو معنی استوا و ید و وجه
بر ما واضح نیست بلکه کیفیت سمع و بصر حقتعالی و علم و کلام و غیرها بر ما واضح نیست ایمان باید آورد
و تکلم در کنه آن نباید کرد و همچنین آنچه قرآن و حدیث بران ناطق ست از عذاب قبر و وزن اعمال
و صراط و غیره که در عقل ما گنجایش نکند ایمان باید آورد و در دریافت کیفیت آن نباید کوشید

نه هر جای مرکب توان تاختن — که جاها سپر باید انداختن — فرقه‌های باطله مجسمیه و قدریه و غیره
چون پیروی عقل و پیروی متشابهات کردند در ورطهٔ ضلالت رفتند از قرآن ثابت ست والله
خلقکم و ما تعملون ازین معلوم میشود که خالق افعال عباد خداست و باوجود آن اسناد عمل به بندگان
فرموده ایمان بدان باید آورد و باید گفت لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین جبریه و قدریه
پیروی عقل کرده در ورطهٔ ضلالت افتادند این بحث از علم ظاهر رفت اکنون علم باطن چه چیست بیان
کرده میشود آنچه مرا درحقتعالی میفرماید کریمه نحن اقرب الیه من حبل الورید نحن اقرب الیه منکم
آیات دلالت دارند که حقتعالی از مخلوقات قریب ست از انها با نهایت پس ایمان باید آورد که حقتعالی
اقربیت با خلق دارد اقربیت او با خلق نه اقربیت مکانی ست که مستلزم جسم ست بلکه اقربیت بی کیف
که عقل را بدان راه نیست این اقربیت عامست مومن و کافر دران شریک اند و یک قرب و اقربیت دیگر
که مخصوص ست بخواص بندگان خدا قال الله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین و در حدیث
صحیح قدسی آمده لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه
الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به الحدیث این اقربیت را درجات غیر متناهی ست چنانچه لا یزال
بران دلالت دارد و قال الله تعالی وان الله مع المحسنین وقال موسی ان معی ربی سیهدین
و قال محمد صلی الله علیه و سلم لا تحزن ان الله معنا این معیت و اقربیت را در اصطلاح ولایت خوانند و
این ولایت که عبارت از اقربیت بی کیف ست مستلزم علم حضوریست که بذات و صفات الٰهی متعلق

علم لدنی و عرفان

باشد و آنرا علم باطن و علم لدنی و عرفان گفته میشود وجه استلزام آنکه چون شخص را با ذات خود علم حضوریست
که محتاج حصول صورت نیست و هیچگاه دران غفلت را راه نیست بخلاف علم حصولی که دائمی نباشد و
غفلت از لوازم اوست پس بحق تعالی و صفات او که اقرب اند از وی بوی البته علم حضوری متعلق باشد
سوال اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد پس کفار هم در اقربیت عامه شریک اند و از اقربیت
خاصه محروم اند پس باید که آنها را هم علم حضوری باشد جواب زنگ شرک و معاصی مانع علم حضوری
اوست که او باوجود اقربیت حق در حجاب غفلت از حق بعید ست حقتعالی میفرماید فبعداً للقوم

الظالمین مولوی روم میفرماید ع رو تو زنگار از رخ دل پاک کن * بعد از آن آن نور را
ادراک کن * **سوال** اسباب حصول ولایت و علم لدنی چیست **جواب** ولایت که عبارت
از قرب و معیت ست ثمرهٔ محبت ست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع من احب متفق علیه
و محبت از دو چیز بدست می آید یکی اجتبا که آنرا در اصطلاح صوفیه جذب گویند یعنی محبت و کشش از
جانب حق خواه بلا واسطه چنانچه انبیا را باشد یا بواسطه تاثیر نفس شیخ کامل مکمل یعنی پیغمبر و نائب پیغمبر
باشد دوم انابت که آنرا سلوک گویند یعنی زهد و ریاضت قوله تعالی الله یجتبی الیه من یشاء
و یهدی الیه من ینیب دلیل ست بهر دو طریق جذب و سلوک و فضل صحابه بر سائر امت دلیل ست
بر آنکه صحبت شیخ کامل مکمل اقوی طرق وصول ست بحق قوله صلی الله علیه وسلم اتبعونی یحببکم الله
و قوله تعالی لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته دلیل ست بر آنکه اتباع رسول و نوافل
موجب محبت ست و وسیله قرب غرضکه از تاثیر صحبت همت شیخ کامل مکمل و اعمال صالحه موافق تحریض
شیخ حصول ولایت میشود **سوال** فائده که مترتب بر حصول ولایت و علم لدنی باشد چیست **جواب**
قرب الهی و تعلق علم حضوری دائمی بمراتب ذات و صفات اعلی فوائد ست دیگر فائده آنست که اعمال
صالحه و اتباع سنت بی اختیار مرغوب طبیعت او شود و مکروهات شرعی بالطبع مکروه طبیعت
گردد و کلفت تکلیفات شرعی از و ساقط گردد حق تعالی در حق صحابه میفرماید و لکن الله حبب الیکم
الایمان و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولئک هم الراشدون
فضلا من الله و نعمة رسول الله فرمود صلی الله علیه وسلم لا یومن احدکم حتی یکون هواه
تبعا لما جئت به دیگر فائده آنست که ثواب اعمال او زیاده باشد دو رکعت نماز او بهتر از هزار
رکعت دیگران باشد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده در حق صحابه لو ان احدکم انفق مثل احد
ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه یعنی اگر دیگران مثل جبل احد زر در راه خدا خرچ نمایند نرسند ثواب
یک سیر یا نیم سیر غله که کسی از اصحاب در راه خدا داده باشد ازین بیان واضح شد که در ظاهر شریعت و
باطن تعاضد و تلازم ست هر قدر که شخص در استقامت بر شرع کوشش نماید در مراتب قرب و علم باطن

فائده: جذب را ... انابه را سلوک گویند

افزاید و هر قدر که در مراتب قرب افزاید زیادت استقامت بشریعت حاصل آید پس معلوم شد که
آنچه جهال میگویند که علم باطن با علم ظاهر مخالفت دارد باطل و غلط ست ان اولیاؤه الا المتقون ولکن
اکثرهم لا یعلمون **سوال** از تقریر سابق ظاهر شد که علم باطن علم حضوریست در بیان و تقریر نمی آید
آن قسم علم حصولیست و حالست در قیل و قال نمی آید بیت این مدعیان در طلبش بیخبرانند * آنرا
که خبر شد خبرش باز نیامد * پس جماعت اولیا را اسد که از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب عروج
و قرب و دنو و تدلی گفتگو کرده اند و درین باب مثل فصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند این از عجایبست
جواب اینهمه گفتگو از علم حصولیست نه حضوری و بنای این علوم بر کشف است و کشف عبارتست از
مطالعه عالم مثال بدان ای برادر که شبه دیگرست و مثال دیگر مثل عبارتست از آنکه دو چیز از یک جنس
باشند و این در باریتعالی و صفات او محالست و مثال عبارتست از آنچه بیان مراد کند با دنی مشابهتی
چنانکه گفته شود که بادشاه مثل آفتابست که عالم ازوی روشن میشود حالانکه مهر و ماه از یک جنس نیستند
پس باید دانست که در عالم مثال از واجب ناممکن مادی مجرد هر یک متمثل میشود یوسف علیه السلام
سالهای خشکی و سالهای بارش شخصی را که صورت گاوهای فربه بخواب دیده نشان داده بود و سرور
کریم حمی مدینه را بصورت زنی سیاه رو دیده که از مدینه بجحفه رفته و رمضان را بصورت مردی
خوشرو دیده و پس وقتیکه حقتعالی میخواهد که مرتبه قرب و ترقی دران هر یکی از دوستان خود منکشف سازد
او را در عالم مثال صورت مثالی هر مرتبه از مراتب ظلال یا صفات یا ذات علیا ید و صوفی می بیند
که صورت مثالی از جای خود سیر میکند تا وقتیکه از دائره امکان خالی شده بدائره ظلال صفات
میرسد و خود را بظلی از ظلال رسید می بیند که دران ظل داخل شد بعد ازان می بیند که متحد با
آن ظل میشود و خود را دران فانی و بوجود آن ظل باقی می بیند بعد ازان از ظل ترقی میکند با صل آن
میرسد و دران فانی و باقی میشود همچنین در ظلال های بسیار و صفات و اسما ربسیار فنا و بقا حاصل میکند
ازین حال مولوی روم خبر میدهد بیت هفت صد هفتاد قالب دیده ام * همچو سبزه بارها روئیده ام
درچنین حال صوفی را تخیل میشود که وجود من و وجود سایر ممکنات خیال محض بوده است موجود حقیقی سوای

ذات حق تعالی نیست پس کسیکه ازین جماعت در غلبه سکر و مستی ست میگوید انا الحق و سبحانی
ما اعظم شانی و هر که ازین جماعت با وجود غلبه محبت از سعه حوصله مثل پیغمبران در صحوست میداند که
بنده بنده است و خدا خداست و آنچه می بینم صورت مثالی ست که در عالم خیال می بینم مصرعه بخواب اندر
اگر سوئی شتر شد ✽ فریق اول اصحاب وحدت وجود اند و فریق ثانی اصحاب وحدت شهود کسی از بزرگی
پرسید که منصور حلاج انا الحق گفته و بایزید بسطامی سبحانی ما اعظم شانی گفته و سید المرسلین ما عبدناک حق
عبادتک فرموده این تفاوت از کجاست آن بزرگ جواب داد که حوصله منصور و بایزید مثل کوزه بود که
اندک آب از خود رفته و حوصله سرور انبیا مثل دریای محیط بود با وجود وفور آب در مقام عبودیت متمکن ماند و لی
من مزید گویان طالب مزید علم شد رب زدنی علما سوال از کمل اولیاء الله اکثر کلمات سرزده که ظاهر
شرع مخالف آنست در حق آن کلمات و در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد جواب اگر ممکن باشد آن
کلمات را تاویل کرده بر محل صحیح فرود باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحب آن مقال از اهل سکر است
او را معذور باید داشت کلام السکاری یطوی و لا یروی مولوی معنوی میفرماید مثنوی چون پری غالب
شود بر آدمی ✽ گم شود از مرد وصف مردمی ✽ در پری این حال این بود ✽ پس پری را کردگاری چون بود
و اگر صاحب مقال از اهل صحوست بقصور فهم خود حمل باید کرد چنانچه در کلام الله و کلام رسول متشابهات اند
همچنین در کلام اولیاء الله هم متشابهات اند که عقل از ادراک آن قاصرست و چون دائره عبارت تنگ ست
و الفاظ در مقابله معانی که در اذهان عوام میتوان گنجید موضوع گشته و آن معنی که بر اولیا مکشوف میشود برای
آنها الفاظ موضوع نیستند ناچار باستعارات و مجازات تکلم میفرمایند و قراین در دست عوام نیستند ناچار
بمعانی آن پی نمی برند و هر کس که ازان معنی آشنائی دارد بمراد آن پی می برد حاصل آنکه انکار اولیاء الله
نباید کرد و از غیرت الهی که در حق دوستان دست باید ترسید که در حدیث قدسی آمده من عادی لی
ولیا فقد آذنته بالمحاربة دشمنی با اولیا دشمنی کردنست با خدا لیکن بر کلمات شان که مخالف شرع
باشد اعتقاد نباید کرد حضرت شیخ الاسلام عبد الله انصاری هراتی قدس سره میفرماید الهی اولیای
خود را چه آفریدی که ظاهر شان سم قاتل ست و باطن شان تریاق نافع هر که بر ظاهر شان [illegible]

خاتمه

گرفتار شد و هرکه بباطن شان پی برد حیات ابدی یافت آلهی ولیای خود را چه آفریدی که هرکه آنهارا
شناخت ترا یافت و هرکه آنهارا نشناخت ترا نیافت مولوی روم میفرماید مثنوی کار پاکان را قیاس از خود مگیر
گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام
حضرت قیوم ربانی قطب صمدانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در حق شیخ اکبر محی الدین عربی
قدس سره فرموده که منکر شیخ در خطرست و معتقد کلمات شطحیه شیخ نیز در خطر شیخ از اکابر اولیا امید
باید دانست و کلمات شطحیه شیخ را بر ظاهر آن فرود نباید آورد و طریق اسلم اینست نوشته بود و نیز
کرد در تفسیر قوله تعالی ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی اهل سنت و جماعت اختلاف است
صوفیه بر حقتعالی حمل میکنند و بیشتر از ان قرب جبرئیل می فهمند حیرانم چگونه تحقیق این امر نویسند صاحب امر
باعتبار روایات حدیث و هم باعتبار عربیت قرب حقتعالی ازین آیه فهمیدن نزد فقیر راجح ترست اما باعتبار
حدیث پس بغوی وغیره مفسران اصحاب حدیث روایت میکنند از انس بن مالک و ابن عباس که رئیس مفسرانند
و از غیرشان من السلف قالوا دنا الجبار رب العزة فتدلی حتی کان منه صلی الله علیه وسلم قاب قوسین او ادنی
اگرچه عائشه رضی الله عنها و بعضی مفسران این آیه را حمل میکنند بر قرب جبرئیل و منشا قول انجماعه نیست مگر استبعاد
دنو و تدلی و استوا در ذات حق سبحانه تعالی که این چیزها از خواص جسم ست و این استبعاد بیجاست لقوله تعالی
منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات در قرآن اینچنین متشابهات بسیار اند الرحمن
علی العرش استوی و یبقی وجه ربك و ید الله فوق ایدیهم و یاتیهم الله فی ظلل من الغمام پس چرا
این آیه را هم ازان قبیل نپندارند که تاویلات رکیکه قائل نشود و اما من جهت العربیة پس بجهت آنکه سوق
کلام آنست که حقتعالی میفرماید و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی ذو مرة
فاستوی و هو بالافق الاعلی ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی
جمله علمه شدید القوی صفت ست بعد صفت وحی را و هر همه وحی بتوسط جبرئیل نیست بلکه بعضی بتوسط جبرئیل
بود و بعضی بتوسط جبرئیل پس اگر از شدید القوی جبرئیل مراد باشد بر هر فرد وحی شدید القوی صادق
نیاید و نیز قوله تعالی فاوحی الی عبده ما اوحی صریحست که مراد از شدید القوی حق سبحانه ست جبرئیل

الا انتشار ضمائر لازم آید و آن در کلام فصحا مستنکر ست و نیز دنو و تدلی جبرئیل موجب کمال رسول کریم
نمیشود که پیغمبر از جبرئیل افضل است و نیز هر کس که از دنو و تدلی جبرئیل مراد داشته پس گویا این آیة نزد او
حکایت از ان واقع ست که رسول کریم جبرئیل را بر صورت اصلی او شمس صد پر متصل جبل عرفات
دیده بود و آن واقع حالیست بجمله ان هو الا وحی یوحی ربط ندارد حالانکه جمله ثم دنی فتدلی که معطوف
بر جمله علمه شدید القوی است بسبب عطف صفت وحی نمیتواند شد پس ظاهر شد که مراد از دنو و تدلی
قرب حق ست مولوی روم میفرمایند اتصالی بی تکیف بی قیاس هست رب الناس را با جان ناس
نوشته بودند که صوفیه اذا زلزلت الارض زلزالها را بر نفس انسان فرود می آرند و کریمه
صم بکم عمی فهم لا یرجعون والیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا
یکسبون در حق منتهیان میگویند حالانکه در حق کفار ست صاحب من این گفتگو از فن اعتبار ست نه
تفسیر قرآن تفسیر قرآن همانست که مفسران گفته اند بر فن اعتبار اعتراض نیست فرو شنده خیار
از عرب گفت الخیار عشرة بدرهم صوفی بشنید و از هوش رفت چون بهوش آمد مردم از و پرسیدند
گفت اذا کان الخیار عشرة بدرهم فکیف الشرار و شک نیست که چنانچه بر کفار صادق ست که صم بکم
عمی عن الحق فهم لا یرجعون عن باطلهم منتهیان از غیر حق صم بکم عمی اند فهم لا یرجعون عنه تعالی
الی غیره چنانچه اعضاء کفار بر آنها شهادت خواهند داد که موجب تعذیب آنها خواهد بود اعضاء مومنان
برای آنها شهادت خواهند داد که موجب تکریم آنها باشد رسول کریم فرمود که تسبیح و تهلیل بعقد انامل
بخوانید فانهن مسئولات مستنطقات یوم القیامة نوشته بودند که متکلمان میگویند الایمان لا یزید
ولا ینقص و در حدیث وارد شده الایمان تسع وسبعون شعبة افضلها قول لا اله الا الله
وادناها اماطة الاذی عن الطریق تطبیق در آن چگونه باشد صاحب من چون رسول کریم
ایمان را تفسیر کرده بقوله علیه السلام ان تومن بالله وملئکته وکتبه ورسله والیوم الاخر و
تومن بالقدر خیره وشره و نیز از احادیث متواتره باجماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست یعنی
انکه اگر شخصی ایمان دارد و اعمال صالحه ندارد و مرتکب کبائر ست انجام او به بهشت ست لهذا ابو حنیفه رح

۹ بیان الایمان لا یزید و لا ینقص

گفته الایمان لا یزید ولا ینقص یعنی نفس ایمان که عبارتست از اقرار باللسان و اعتقاد جازم
بقلب دران زیادت و نقصان متصور نیست چرا که در اعتقاد اگر نوعی ریب و شک ست ایمان نیست و اگر
ریب و شک نیست جزم ست ایمانست این حصر دائرست بین النفی و الاثبات پس دران زیادت و نقصان
گنجایش نیست لیکن چون از احادیث کثیره و از آیات قرآن زیادت ایمان و نقصان مفهوم میشود قال
الله تعالی الذین آمنوا زادتهم ایمانا و ازدادوا ایمانا مع ایمانهم و ان الله لا یضیع ایمانکم
و نحو ذلک لهذا شافعی رحمه الله و اکثر محدثین میگویند که الایمان یزید و ینقص چنانچه امام بخاری رح
در صحیح خود باب الایمان یزید و ینقص نوشته ست لیکن نزد فقیر آن نزاع گویا نزاعی ست لفظی چرا که فقط اقرار
باللسان و تصدیق بالقلب نزد فریقین مانع ست از خلود فی النار و سبب دخول جنت ست و اوّل بعد
التعذیب و زیادت نورانیت در ایمان و کثرت ثمرات مرتبت مترتب شدن بران باتفاق از اتیان
اوامر و اجتناب مناهی ست پس نزاع لفظی ست و صوفیه علیه میگویند که ایمان را صورتیست و حقیقت
صورت ایمان همین اقرارست و تصدیق بالقلب و حلیه او اعمال صالحه ست و اجتناب از مکروهات
شرعی و از فضول مباحات و حقیقت ایمان تصدیق ایمان و اطمینان نفس ست و دلیل بر تصدیق و اطمینان
نفس آنست که مقتضای طبیعت گردد حسن بصری رح که سر سلسله صوفیه کرامست گفته که اگر شخصی را یقین
باشد که درین سوراخ اژدهاست پس محالست که آن شخص دران سوراخ انگشت گذارد و اگر شخصی
انگشت در سوراخی نهاد پس معلوم شد که او را بر بودن مار دران سوراخ یقین نیست پس معلوم شد که
هر گناه کبیره میکند او را بر وعیدات شرع یقین کلی نیست و هر کرا بر وعیدات شرع یقین نیست کافرست
ایمان ندارد و چون از وجدان دریافته میشود که باوجودیکه بفضل الهی بر شرائع و صدق رسول یقین
قلبی ست و معهذا صدور معصیت میشود پس ازینجا دریافته میشود که جائیکه کفر باقیست آن نفس ست که
اماره ست بالسوء هر چند حق سبحانه تعالی بفضل عمیم خود اقرار زبان و تصدیق قلب برای دخول بهشت و
نجات دوزخ مقرر فرموده و اینقدر ایمان قبول نموده لیکن ایمان نفس هم مطلوبست بران مراتب قرب
منوط قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله ازین آیه مستفاد میشود که بعد ایمان ایمان دیگر

مطلوبست پس ایمان اول ایمان قلب ست و ایمان ثانی ایمان نفس قال سبحانه یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربك یعنی من غیره راضية یعنی بکل ما اراد مرضية فادخلی فی عبادی یعنی فی الذین
قال الله تعالی فیهم لابلیس ان عبادی لیس لك علیهم سلطان و ادخلی جنتی شاید که مراد
ازین جنت جنتی باشد که در حدیث آمده ان فی الجنة جنة لیس فیها حور ولا قصور یتجلی فیها
ربنا ضاحکا چون نفس ایمان آرد و اسلم از شیطان صادق آید رزائل نفس از کبر و حسد و حقد بر طرف
و از محاسبه پاک گردد و اگر نه محاسبه بر رزائل نفس باقیست قال الله تعالی ان تبدوا ما فی انفسکم
او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء در حدیث وارد شده و اجماع امت
بر آنست که معاصی که بجوارح تعلق دارد و از اراده کردن حساب و عذاب نشود تا که صدور آن عمل نشود
از اراده کردن طاعت ثواب یابد و از عمل کردن آن ده چند ثواب یابد پس مراد از تخفوه فی انفسکم
درین آیه رزائل نفس ست و الله اعلم ای برادر ایمان آوردن نفس بدون توجه شیخ کامل مکمل
صورت نه بندد مولوی روم میفرماید بیت نفس نتوان کشت الا ظل پیر دامن آن نفس کش را سخت گیر
نوشته بودند که صوفیه میگویند که اگر لا اله الا الله بطور صوفیه گفته شود در عاقبت سود مند افتد بجواب
صاحب من کسیکه اگر باین معنی گفته باشد که مطلقا سود مند نخواهد شد پس غلط گفته بلکه ازین
قول کفر لازم آید و اگر باین معنی گفته باشد که آنچه صوفیه آنرا سود مند بوده خود رسیده اند ازین محروم خواهد بود
پس گنجایش دارد ایمان مجازی برای دخول جنت ست و ایمان حقیقی برای وصول بخالق جنت فاین هذا
من ذلك لیکن ایمان مجازی هم با حلیه اعمال صالحه اگر در گور برده شود غنیمت ست بیت
هنیئا لارباب النعیم نعیمها وللعاشق المسکین ما یتجرع شعر آسمان نسبت بعرش آمد فرود
ورنه بس عالیست پیش خاک تود

مکتوب پنجم بشیخ محمد قاضی مذکور بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله والصلوة علی رسوله
نوشته بودند که بر بعضی کلمات صوفیه اهل شرع تکفیر صوفیه میکنند چنانچه مولوی روم میفرماید مثنوی
چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد موسیی با موسیی در جنگ شد چون به بیرنگی رسی کان داشتی

مولوی معنوی فرمود عون آرمید [illegible] و همچنین مولوی عبدالرحمن جامی میفرماید ع همسایه و همنشین
و همره همه اوست ع در دلق گدا و اطلس شه همه اوست و درچنین جاها اعتقاد باید کرد
همچو بیان من که دم که تکفیر میکنند و بر مراد قائل اطلاع نیافته لب بطعن میکشایند بیجا میکنند اول
مراد قائل را باید فهمید بعد از آن حکم باید کرد و همچنین مقالات بلیغ بر وحدت وجود است که همه از اوست
میگویند همه از اوست ع [illegible] آنجا که منم حق ببانگ تحقیق ع [illegible] همه اوست ثم باید همه اوست
باین معنی نمیگویند که همه خداست [illegible] وهم خداست نعوذ بالله منها و نه باین معنی که حق تعالی نسبت ذاتی
کلی طبیعی است تشخصات ممکنات افراد وی اند این هر دو قول که صریح است الحاد وجودیه و حق تعالی
نعوذ بالله منها بعضی جهال کلام بزرگان ازین قبیل باطله نموده حمل کرده با آنها میروند و بعضی بر آن
طعن بر بزرگان میکشایند و حقیقت صوفیه وجودیه حق تعالی را بوجود حقیقی موجود میدانند و ماسوی
الله را موجود نمیدانند و عالم را در مرتبه وهم میدانند لا اله الا الله لا موجود الا الله میگویند و بر ایشان
اعتراض وارد میشود یکی آنکه این مذهب سوفسطائیه است که حقایق موجوده محسوسه را موهوم میگفتند
فرق در مذهب سوفسطائیه و درین مذهب چیست دوم آنکه استدلال بوجوب واجب به وجود ممکنات
رد میشود لهذا در کتب عقاید اول مسئله حقائق الاشیاء ثابتة مینویسند پس اگر عالم ممکنات موجود
نباشد استدلال بصانع فوت میشود سوم آنکه ربنا ما خلقت هذا باطلا منافی این
قول است چرا که موهوم باطل و ناچیز است چهارم آنکه بالفرض اگر عالم موهوم باشد و حق تعالی موجود
این همه اوست گفتن چگونه راست آید که اتحاد موجود با موهوم محال است معنی این ابیات و
امثال آن چه باشد جواب این اعتراضات آنست که فرق درمیان مذهب سوفسطائیه و مذهب
ما آنست که سوفسطائیه عالم را موهوم محض میگویند که منشأ تحقق آن اصلا نیست لهذا استدلال
بوجود صانع فوت میشود و صوفیه وحدت حقیقی یعنی وجود واجب را منشأ توهم کثرت که عبارت
از عالم امکان است میدانند چنانچه شعله جواله منشأ توهم دائره میگردد و چنانچه زید اگر در آئینه خانه رود
عکوس او در آئینه‌ها بر رنگ‌ها باشکال و الوان مختلفه ظاهر شود پس شک نیست که شعله

در خارج موجود اند و دائره و عکوس آئینه اصلا تحقق و ثبوتی ندارند و همچنین آن دائره و عکوس
دلیل اند بر وجود زید رتبا خلقت خدا بالاصالت صادق ست چراکه عالم را در مرتبه وهم برای
استدلال بر وجود خود پیدا ساخته و همچنین صوفیه باستدلال کار ندارند حاصل استدلال حصول
علم حصولی ست حضوری کسی بر وجود خود که آنرا علم حضوری متعلق ست محتاج استدلال نیست مولوی
روم می فرماید مثنوی آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب
پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود از این جواب همه اعتراضها
مضمحل گشته مگر اعتراض چهارم و جوابش آنکه همه اوست گفتن خالی از تجوز نیست چراکه چون تحقق
دائره شعله و عکوس زید که در آئینه خانه ظاهر گشته اصلا نیست مگر همان شعله و زید ست پس اگر
آنرا بالمجاز عین زید گفته شود و عین شعله گفته شود هم گنجایش دارد و اگر غیر گفته شود هم گنجایش دارد
که آن موجود ست و این موهوم لیکن در غیر گفتن اثبات وجود مستقل تبادر میشود لهذا ازان تحاشی
می نمایند و بعینیت قائل شده اند و گرنه مراد آنها آن عینیت نیست که مستلزم کفر باشد نعوذ بالله منها پس معنی
بیت مولوی جامی رحمة الله علیه معلوم شد چگونه مراد مولوی جامی رحمة الله علیه آن باشد که معترض
فهمیده ست حالانکه خود مولوی میگوید ع نی عرض ذات او و نی جوهر است هر چه بندی خیال
ازان برتر است و معنی بیت مولوی رومی قدس سره آنست که وجود حقیقی که عین ذات حق ست
یا صفت او چون از بیرنگی خود اسیر رنگ شد یعنی در مرتبه وهم بکثرت تعلق گرفت موسی با موسی
در جنگ شد یعنی از یکنوع افراد متعدده و متکاثره برآمد موسی و عیسی و محمد صلی الله علیهم از
یک جنس اند و هر یک نشان ره هدایت اند و باین احکام و احوال مختلفه دارند مراد در جنگ شدن
همین تکثر و اختلاف ست بیت چون به بیرنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی
یعنی چون صوفی در وقت مراقبه مستغرق مشاهده وجود حقیقی میشود و دران وقت موسی و فرعون
هر دو از نظر او ساقط میشوند و تعدد و تکثر مطرح نظر او نمیباشد ازان وقت خبر میدهد که موسی و فرعون
دارند آشتی و ازهمچنین حالت مولوی روم قدس سره خبر میدهد ع علم حق با علم صوفی گم شود

این سخن کی باور مردم شود یعنی وقتیکه صوفی متوجه ذات بحت میشود در آن وقت صفات هم
هم مد نظر نمیباشد پس صادق آمد که علم حق که صفتی از صفات حقیقیه حق ست و انفکاک او از ذات محال است
در آنوقت در علم صوفی آنهم مطرح نمیباشد پس در علم صوفی گم شد نه در نفس الامر سوال ازین تقریر
امکان صحت دعوی صوفیه ظاهر شد لیکن دلیل برین دعوی چیست جواب این جماعه برین دعوی
هر چند استدلالات مذکور کرده اند و دران کتب و رسائل نوشته اند لیکن در واقع دلیل آنها کشف ست
لا غیر صوفیه شهودیه میگویند که این جماعه که همه اوست میگویند در غلط افتاده اند و منشا غلط ایشان
دو چیز ست یکی سکر عشق و مقتضای عشق آنست که غیر محبوب از نظر محب مستور گردد و دوم
که می بیند صورت معشوق که در خیال او مستقر ست مشهود میگردد و در عشق مجازی هم اینصورت
ظاهر میشود دوم آنکه وجود ممکن در مقابله وجود واجب بمنزله لاشی ست و لهذا عقلا موجود را کالعدم
شکک میگویند عقلا میگویند للممکن فی نفسه لیس و له من علته الیس رسول کریم میفرماید
اصدق القول قول لبید مصرعه الا کل شیء ما خلا الله باطل یعنی عدم
ذاتی اوست و وجود او مستعار ست از حق جل و علا پس وقتیکه بحکم قوله تعالی ان تؤدوا الامانات الی
اهلها انسان تصور کند و یقین داند که وجود ممکنات ذاتی شان نیست مستعار ست در وقت غلبه
این تصور ممکن ست البته از وجود حالی خواهد یافت و خواهد گفت لا موجود الا الله چنانچه زید که برهنه بود
و پارچه عاریت پوشیده است اگر آن پارچه را بغیر نسبت کند و درین ملاحظه استقامت نماید البته
خود را برهنه خواهد دانست و چنانچه شخصی نظر خود در آفتاب دوخته باشد البته روشنی چراغ در نظر او
تاریک خواهد بود و این ید اقرب بصواب و اوفق بکتاب و سنت و اجماع امت ست سوال
فریق ثانی صوفیه که قائل وحدت شهود اند میگویند که در خارج حقیقی غیر از واحد حقیقی هیچ موجود نیست و
ممکنات در خارج ظلی بوجود ظلی موجود اند این چه معنی دارد جواب این جماعه که عالم را بظل و عکس
تعبیر میکنند بالمجاز میکنند نه بحقیقت و انچه ایشانرا در اثنای سیر سلوک مشهود میشود در حالت سکر از آن
حکایت میکنند و چون بمنتهای کار سیر رسند از ان تماشی فنها یابند و میفرمایند که محمد صلی الله علیه وسلم را

ظل خود خالق محمد را چگونه ظل باشد و نسبتی که در میان وجود واجبی و وجود ممکن متحقق ست لفظی حقیقی برای
آن موضوع نیست ناچار بالمجاز برای اظهار قوت و ضعف و اولویت و اولیت و ضد آن با اصل و ظل تعبیر میکنند
دیگر میگویند که آنچه در دید تو و شهود تو بگذرد آن غیر حق ست آن را تحت لای نفی باید کرد و مقصود و رای
آن باید جست ـ عکس در آئینه با ناید مرد ـ ه ـ در میان بارگاه الست ـ غیر ازین پی نبرده اند
گرچه ست ـ ما للتراب و رب الارباب چون از عالم باطن اینقدر کلام کرده شد دیگر فائده گفتنی شنیدنی
باید دانست که کشف کونی و کرامت داخل ماهیت ولایت نیست بلکه از لوازم آن ماهیت ولایت
همان حضور بی‌تکیف ست و لوازم آن اتباع شریعت و خرق عادات که بریاضت نیز میسر ست اگرچه
بهم بظهور می‌آید آری کشف الهی که عبارتست از دیدن صور مثالیه قریبه چون غیره مراتب ذات و
صفات در آئینه خیال خاصه اولیاء الله ست مولوی روم میفرماید ـ ه ـ آن خیالاتی که دام اولیاست
عکس مه رویان بستان خداست لیکن خاصه شامله نیست اکثر اولیاء را کشف الهی باشد و بعضی را کشف
تفصیلی باشد و بعضی را اجمالی بسا اولیا باشند که از ولایت خود خبر نداشته باشند تا بدیگری چه رسد
صحابه کرام که باجماع اشرف و افضل اولیاء الله بودند که ولایت شان بنصوص قطعیه ثابت گشته اکثری ازانها
بکشف الهی تکلم نکرده الا نادرا والله اعلم

مکتوب بست و ششم بنام شیخ محمد قاضی مذکور در بیان شریعت و طریقت و حقیقت

بسم الله الرحمن الرحیم ـ بعد حمد و الصلوة و السلام علی رسوله و آله و صحبه شریعت و فضیلت پناه
مهربانی دوستان سلامت بعد از سلام سنت الاسلام مطالعه نمایند چند سوال که نوشته بودند
جواب بعضی ازانها از مکتوب سابق بعنوان دریافت لیکن باز نوشته میشود و آنچه جهال میگویند
که در میان شریعت و طریقت یا شریعت و حقیقت تضاد ست این از غلط فهمی آنهاست معنی شریعت
و طریقت و حقیقت نفهمیده اند شریعت در لغت بمعنی راه ست لهذا راه عام را شارع میگویند و در
اصطلاح اهل اسلام شرع عبارتست از جمیع احکام النبی صلی الله علیه وسلم که راهیست موصل بخدا
و موصل بجنت و همین ست صراط مستقیم که حق تعالی سوال کردن آن تعلیم فرموده بقوله تعالی اهدنا

الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم و این اهمیت که حق تعالی همه
انبیا را بتبلیغ آن امر فرموده قال الله تعالی شرع لکم من الدین ما وصی به
نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی ان اقیموا الدین
ولا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی
الیه من ینیب یعنی این شریعت که برای شما ای مسلمانان مقرر کرده ایم و بر پیغمبر علیه
السلام بیان هم کرده ایم آن شریعت آنست که دین را درست کنید و تفرق روا
ندارید یعنی همت خود را یکسو دارید یعنی قبله توجه جز وحده لا شریک له نگردانید آنچه امر کرده شد آن
امتثال نمائید و آنچه منع کرده از آن اجتناب کنید و در امور مباحه هر کاری که کنید برای خدا کنید
و با هرکه دوستی گزینید برای خدا و با هرکه دشمنی گزینید برای خدا و خوف و طمع بجز وی از کسی نکنید
عن ابی امامة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لله وابغض لله
واعطی لله ومنع لله فقد استکمل الایمان رواه ابو داؤد وعن انس رض قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده و
الناس اجمعین متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث من
کن فیه وجد بهن حلاوة الایمان من کان الله ورسوله احب الیه مما سواهما
ومن احب عبدا لا یحبه الا لله ومن کره ان یعود فی الکفر بعد ان انقذه الله منه
کما یکره ان یلقی فی النار متفق علیه وقال الله تعالی قل ان کان آباؤکم وابناؤکم
واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها
ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی
الله بامره از این احادیث معلوم میشود که مسلمان کامل وقتی شود که غیر خدا دیگری محبوب و مقصود
و منظور خاطر او نباشد همین معنی اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم
الیه هست یعنی گران است بر مشرکان آنچه بسوی آن میخوانی تو ای محمد ایشان را یعنی قبله توجه

یکی ساختن بر مشرکان ثقیلست پس کسیکه غیر خدا می پرستد از بت پرستان و آتش پرستان آنها
شرک جلی دارند و کسیکه با وجود ایمان و توحید قبله توجه او واحد نیست او نیز خالی از شرک خفی نیست
و او را مومن کامل نتوان گفت الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب یعنی
هر کرا خدا میخواهد اجتبا میکند خواه بلا واسطه مثل انبیا یا بواسطه انبیا و نائبان شان و هدایت میکند خدا کسی را
که رجوع می آرد بسوی او یعنی بجذب و سلوک این دولت ایمان حقیقی میسر نشود و ازین تقریر واضح میشود که شریعت
محمدی که همان شریعت سائر انبیاست همانست که آنرا فقرا طلب میکنند و حاصل میسازند و آنرا در اصطلاح
حقیقت میگویند یعنی حقیقت شریعت است نه چیزی دیگر که آنرا جهال بند شریعت میدانند ازین اصح
میگوییم که شریعت عبارتست از ما جاء به النبی صلی الله علیه و سلم و آن چهار چیز است یکی اقرار کردن بزبان
دوم اعتقاد بقلب بحقیقت آنچه قرآن و حدیث بدان ناطق است سوم تحسین اخلاق یعنی ازاله اخلاق رذیله
از کبر و حسد و حقد و جشع و حرص و ریا و سمعه و بخل و مانند آن و اتصاف باخلاق حمیده چون توبه و
زهد و توکل و قناعت و صبر و شکر و رضا و مانند آن چهارم اعمال جوارح موافق کتاب و سنت کردن از
امتثال اوامر و اجتناب مناهی اقرار بزبان فقط بدون این سه چیز دیگر لاشی محض است این سه دیگر
که هست هر یک را صورتست و حقیقت حقیقت اعتقاد آنست که از علم استدلال وارهد و بعلم حضوری
لایزالی برسد امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه میفرماید لو کشف الغطاء لما ازددت یقینا
و ابوذر غفاری رضی الله عنه گفته اسهرت لیلی و اظمأت نهاری فکانی انظر الی عرش
الرحمن بارزا تا که در بند استدلال است همیشه با یونانیان و امثال شان در بحث و جدال است گاهی
گاهی غالب و حقیقت اخلاق بعد فنای نفس دست دهد و اگرنه دعوی محض است علمای ظاهر اخلاق
سیئه را بد میدانند که آیات و احادیث بدان ناطق است اما خود را ازان پاک نمیکنند کبر مقتا عند
الله ان تقولوا ما لا تفعلون شخصی از اولیای عصر ابوعلی ابن سینا در مجلس خود گفت که ابن سینا ادب
ندارد این سخن با ابن سینا رسید ابن کتابی از تصانیف خود در بیان اخلاق و آداب نزد آن شیخ فرستاد
و گفت من در باب آداب تصانیف چنین سپارم شیخ گفت که من نگفته ام که ابن سینا ادب

نداند بلکه گفته‌اند که ادب ندارد دانستن چیزی دیگرست و اتصاف بدان چیزی دیگر و حقیقت اعمال جوارح
آنست که رسول کریم صلی الله علیه و سلم فرموده ان تعبد ربک کانک تراه یعنی دوام حضور
و این بدون فنای قلب میسر نشود پس حقیقت ایمان حقیقت شریعت ست لا غیر فقط اقرار بزبان کردن
تصدیق بالقلب نمودن و فرائض بظاهر بجا آوردن و از محرمات بقصد و پرهیز کردن صورت شریعت
و حقیقت شریعت همانست که مذکور شد شریعت از هدایه و صحیح بخاری و امثال شان خارج نیست لیکن
از خواندن آن جز صورت بدست نمی آید و بحقیقت آن نمیرسد عقیده اهل سنت و جماعت که افعال
العباد مخلوقة لله تعالی اگر باین مسئله حق الیقین حاصل شود طمع و خوف از غیر خدا در دل نگذرد
عقیده اهل سنت چنین ست و معتزله میگویند که افعال عباد مخلوق عباد اند لیکن عباد مخلوق
خدا اند پس مخلوق مخلوق مخلوق اند ولو بالواسطه عند عوام الناس در مقام تعظیم سلاطین و امرا
ازین نسبت اعتزالی هم در غفلت اند سوال چون حقیقت حقیقت شریعت ست لا غیر پس معنی
قول صوفیه که میگویند کل حقیقة ردته الشریعة فهی زندقة چیست جواب
در عالم مثال مراتب قرب الهی بصورت قرب مکانی متمثل میشوند چنانچه در مکتوب سابق
نوشته‌ام و رویت عالم مثال که آنرا صوفیه بکشف تعبیر میکنند از قبیل رویا در منام ست
از انجا رسول فرموده صلی الله علیه و سلم الرویا الصالحة جزء من ستة و اربعین
جزء من النبوة و احیانا در مرآة خیال بسبب بعضی عوارض انکدار میشود لهذا در کشف غلط
می افتد و گاهی در فهم و تعبیر آن غلط می افتد لهذا اولیاء الله گفته‌اند که انچه بکشف معلوم شود آنرا
بمعیار شرع باید سنجید اگر موافق شرع ست قبول باید کرد و انچه مخالف شرع باشد آنرا رد باید کرد
و زندقه باید دانست و انچه شرع ازان ساکت باشد آنرا قبول باید کرد باحتمال غلط لهذا اولیاء
الله کسی را مرید نمیگیرند تا وقتیکه علم ظاهری نیاموزد تا در زندقه نیفتد و خلاف شرع اعتقاد
نکند و نیز صورت شریعت بدون علم ظاهر بدست نیاید و حقیقت بی صورت دست ندهد پس شریعت
و حقیقت چون روح و بدنست بدن بی روح جماد ست و روح بی بدن بیکار چون حقیقت شریعت

رستگار شوند اولئک هم المؤمنون حقا لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق کریم
یعنی برای آنهاست درجات قرب نزد خدا و مغفرت گناهان و رزق کریم در جنت رزق کریم
آخر چه مذکور شد چون یعنی شریعت و حقیقت دریافتی یعنی طریقت دریافت طریقت در
نیز راه را گویند و انجام او را تفصیل حقیقت است بدان ای برادر رسول اکرم صلی الله علیه
وسلم که برای هدایت خلق مبعوث شده بود عالم را بسیف و سنان و زبان و جنان و تاثیر نفس شریف
از باطل بسوی حق رهنمونی فرمود و دگر بیانات لتهدی الی صراط مستقیم تفسیر شده هر که
شخصی مسلمان بشنید و در اول صحبت بقدر استعداد و باطن آنکس بنور هدایت کمالات ولایت منور
می شد چنانچه آئینه در مقابل آفتاب میشود و بعد از آن بقدر حوصله و استعداد او از کلام شریف [illegible]
علوم ظاهری میشود و بعد از آن در صحبت شریف آنحضرت بسبب یافتن از جهاد هجرت از اولاد
و اهل و عیال و جهاد مع الکفار و بذل النفس و اموال و قیام لیالی و صیام ایام ترقیات جدید میشود
کانوا رهبانا باللیل و فرسانا بالنهار در شان آنهاست لهذا جمیع صحابه از سائر امم افضل
آمدند بهترین اولیا به درجه ادنی از صحابه نرسد کسی از عبد الله بن مبارک که از کبار تابعین است
از مجتهدان دین و کبار اولیاست پرسید که عمر بن عبد العزیز و اویس قرنی بهتر باشند یا معاویه
گفت الغبار الذی دخل انف فرس معاویه خیر من اویس القرنی و عمر [illegible]
و تفاصیل درمیان صحابه هم زیاده از آنست که تحریر توان کرد لا یستوی منکم من انفق من
قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا لا
یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله
هر چند که صحابه کرام تمامهم جامع کمالات ظاهر و باطن بودند و مرتبه بودند که کسی بدان مرتبه نمی تواند
رسید حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمودند در قافله که اوست دانم نرسم * این بس که
رسد ز دور بانگ جرسم * بعد صحابه قرن ثانی از اصحاب کسب ظاهر و باطن کردند بطریق
نهج استفاده مصاحبت و مکالمت از السنه و قلوب و نفوس شریفه صحابه نمودند و همچنین در قرن ثالث

لیکن تاثیر صحبت صحابه بتاثیر صحبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نرسد و همچنین تاثیر صحبت تابعین بتاثیر صحبت صحابه
نرسد بعد از آن تاثیر صحبت پیر ضعیف شد پس بعد قرون ثلثه بعضی از اکابر دین متکفل علوم ظاهری شدند
و برای استنباط احکام شرعی از قرآن و حدیث قواعد عربیه از صرف و نحو و معانی و بیان و امثال آن برای
دریافت معانی لغوی وضع نموده و قواعد اصول مرتب ساختند و این علوم و عقاید و فقه کردند و برخی
از اکابر دین از علوم ظاهر بقدر ضرورت که فرض عین بود اکتفا کرده و فرض کفایه بعهده دیگران گذاشته
و در آن تقلید قبول کرده برای فائده و استفاده حقائق شریعت و کمالات باطن کمر همت بستند و برای آن قواعد
مقرر نمودند و آن را طریقت نام نهادند و آنهم مستنبط است از شرع و آن تقلیل طعام و تقلیل منام و تقلیل مخالطت
با عوام و مصاحبت با ارباب قلوب تزکیه نفوس مرضیه و کثرت ذکر و دوری از خلق و اتباع سنت و ترک بدعت
و اجتناب از فضول مباحات و مشتبهات و ترک ما لا یعنی قال الله تعالی واذکر اسم ربک و تبتل الیه
تبتیلا رب المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذه وکیلا و این امور که مذکور شده اند همه از احادیث
نبوی ثابت اند قال رسول علیه السلام من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه و قال علیه السلام من
احب کلامه من عمله قل کلامه الا فیما یعنیه العزلة خیر من جلیس السوء والجلیس الصالح
خیر من العزلة و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر مال المسلم الغنم یتبع بها شعف الجبال یفر بدینه
من الفتن و در فضائل ذکر و اکثار آن احادیث بسیار اند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا
ذکر الله حتی یقولوا مجنون و چون از نصوص قطعیه ثابت است افضل الذکر لا اله الا الله یعنی ذکر
نفی و اثبات مروج طرق است خواه بجهر خواه بسر ارباب وحدت وجود معنی لا اله الا الله لا موجود الا الله ملحوظ
میدارند تا وجود ما سوی الله که در وهم مستقر شده است از نظر ساقط شود و وحدت حقیقی جلوه گر گردد
و ارباب وحدت شهود لا مقصود الا الله ملحوظ میدارند تا نفی مقاصد نمایند و غیر از واحد حقیقی قبله توجه و مقصود
دیگر در سینه باقی نماند و میگویند که هر چه مقصود تست معبود تست چرا که عبادت عبارت است از کمال تذلل و
هر کس برای حصول مقصود در تذلل قاصر نمیشود پس تا که نفی مقاصد نکند توحید در عبادت صورت نبندد
نوشته بودند که نفس نمی میرد و مولوی روم میفرماید **شعر** نفس اژدرهاست این کی مرده است

از نغمهٔ بی آلتی افسرده است صاحب سخن این بیت در حق صوفیان نیست در حق مدعیان
کمالست نوشته بودند که در متقدمان صاحبان کمال اندک بودند و در متاخرین بسیار شده صاحب
سخن این سخن محض غلط است صحابه کلهم صاحب کمال بودند و در قرن ثانی و ثالث بسیار بعد ازان اندک و
مختلط بودند قال الله تعالی والسابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم ثلة من الاولین
وقلیل من الآخرین وایهم غلط که درین زمانه نسبت بزمانه سابق بیشتر اند لیکن اصحاب کمال همیشه باشند
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم و
لا من خالفهم حتی یاتی امر الله قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل امتی کمثل الغیث لا یدری
اوله خیر ام آخره نوشته بودند که مولوی روم میگوید ع آتش است این بانگ نی نیست باد
مراد ازین چیست و افروزنده کدام است صاحب سخن مراد از نی صوفی کامل است که از مرآت
نفس خود فانیست و بانگ نی تاثیرات انفاس شریفه اوست و آتش عشق و محبت الهی است و افروزنده
خداست جل و علا نوشته بودند که میگویند که جهاد اکبر جهاد با نفس اماره است و کشتن او لازم است و در
کریمه لا تقتلوا انفسکم منع از قتل نفس است صاحب سخن این چنین سوال ابی نوشتن از شان شما
بعید است و کشتن عبارت است از ازاله رذائل نفس و متصف ساختن او بصفات حمیده گویا آن نفس که
صفات سبعی و بهیمی داشت فنا شد نفسی دیگر متصف بصفات ملکی و روحانی پیدا آمد پس اینجا لا تقتلوا انفسکم
چه مناسبت و مخالفت با نفس البته جهاد اکبر است رسول الله علیه السلام چون از غزوه تبوک یا غزوه دیگر
باز آمدند فرمودند رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر قال الله تعالی وجاهدوا فی الله حق
جهاده مراد همین جهاد اکبر است و قال الله تعالی ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی اعدی
عدوک نفسک التی بین جنبیک و در حدیث قدسی است عاد نفسک فانها قامت لمعاداتی
نوشته بودند در شاق گرفتن نفس تکلیف است و در شرع تکلیف نیست این هم غلط در شرع تکلیف بالا یطاق
نیست لا یکلف الله نفسا الا وسعها قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کن فی الدنیا کانک غریب او کعابر
سبیل و عد نفسک من اصحاب القبور وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الدنیا یوم ولنا فیها صوم

عائشه رض میفرماید ما شبع آل محمد ﷺ من خبز الشعیر یومین متتابعین حتی قبض متفق علیه
رهبانیت بعد منع باید کرد و رهبانیت مستثنی باید کرد رسول صلی الله علیه وسلم از گرسنگی سنگ بر شکم می بست
و پایهای مبارک از قیام اللیل متورم شده بودند مردم گفتند یا رسول الله قد غفر الله لک ما تقدم
من ذنبک وما تأخر فرمود افلا اکون عبدا شکورا نوشته بودند که چون درمیان علم ظاهر و
باطن تطابق و تعاضد است صلب منصور و سلخ عین القضاة چرا بوقوع آمد صاحب من ازین قبیل
خلل در مطابقت علم ظاهر و باطن نمیشود چرا که انا الحق گفتن باتفاق علمای ظاهر و باطن کفر است و موجب
قتل بشرطیکه در حالت صحو و هوشیاری گوید و حکایت از نفس خود کرده گوید اگر شخصی در حالت مستی و
بیهوشی اگرچه از خوردن خمر باشد که حرام قطعی است این کلمه بگوید کافر نمیشود و قتل او روا نیست کذا
فی الکتب الفقهیه فکیف اذا کان السکر از شعشعه جمال با مر غیب الغیب جل سبحانه پس علمای ظاهر
که در آن وقت بودند اگر میدانستند که این کس این سخن در بیهوشی میگوید و خبر از خود ندارد و یا حکایه میگوید
چنانچه کسی در تلاوت قرآن بخواند انی انا الله لا اله الا انا و باوجود این فتوی القتل دادند نا
متعصب فتوی او ندیدند پس مخالفت آن علمای صوری با علمای باطن دلیل بر مخالفت علم ظاهر و باطن نیست
و اگر این معنی بر علمای ظاهر آنزمان معلوم نبوده دانستند که این سخن باختیار این کس صادر شده است در صورت
علمای ظاهر هم معذور اند و ماجور که حمایت اسلام کردند ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا و بعضی اکابر
مثل جنید که بران فتوی مهر کرده برای آن کرده که دانست که اگر من برین فتوی مهر نکنم عوام خواهند دانست
که فتوای علمای ظاهر باطل است و شیوع این سخن گفتن جائز است در آن صورت اسلام کافه انام خلل آید
و فتنه عظیم برخیزد و قتل نفسی برای دفع فتنه عظیم مضائقه ندارد والفتنة اشد من القتل نوشته بودند
که کدام خیریست که آنرا حصول میکنند یعنی درویشان و فایده آن چیست بعد درازی کلام در مکتوب سابق
و درین مکتوب حاجت نوشتن جواب این فقره نیست مقصود ایشان خداست و محصول ایشان حقیقت
اسلام و حقیقت عبادت و مراتب قرب عند الله و کثرت ثواب در دار الجزاء والله اعلم چه خوش رباعی گفته
عربی ع فلیتک تحلو والحیوة مریرة ولیتک ترضی والانام غضاب لیت الذی بینی و بینک عامر

و دینی و دنیا العالمین خراب رباعی فارسی آنکس که ترا شناخت جان را چه کند ؛ فرزند و عیال
خانمان را چکند ؛ دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی ؛ دیوانهٔ تو هر دو جهان را چکند ؛ خرق عادت را نزد
اولیاء الله هیچ قدر و مقدار نیست مثل جوز و مویز لعب طفلان میدانند و آنرا باعث نقصت خود و
عیب میشمارند و میگویند الکرامة حیض الرجال باعث نقصت آن بود که درین حظ نفس است و موجب
شهرت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بحسب امرء من الشر ان یشار الیه بالاصابع فی دینه
او دنیاه و تحصیل حظ نفس در دنیا موجب نقصان اجر است در آخرت قال الله تعالی اذهبتم طیباتکم فی
حیاتکم الدنیا رسول صلی الله علیه وسلم بر بوریا خفته بود و نقش بوریا در بدن مبارک ظاهر شد عمر رض
بگریست و گفت یا رسول الله قیصر و کسری در آن نعمتها و آنها دشمنان خدا اند و تو رسول الله باینحالت رسول
فرمود فیما انت یا عمر اولئک قوم عجل الله طیباتهم فی حیاتهم الدنیا من نمیخواهم که برادران
خود و رسم که انبیاء و رسل بودند آنها همین حالت گذران کرده اند صاحب من اظهار معجزات مر
انبیاء را ضرور است که بر آنها دعوت کفار واجب است و کفار بدون معجزات ایمان نمی آورند و اولیاء
دعوت میکنند مومنان را برای استقامت بر شرع و تحصیل حقیقت آن انبیاء را کرامت نمی باید کرامات از
اولیاء در بعضی احیان بمقتضای حال صادر میشود بی اختیار ایشان آنرا مثل حیض زنان پوشیده میدارند
اکثر اولیاء که ظهور کرامات از آنها بیشتر شده وقت مرگ حسرت کردند که چرا ظهور این کرامت از ما شده
والله اعلم بالصواب ؛

مکتوب بنام مولوی نعیم الله بهرایچی در تحقیق معنی قیومیت و شرح معنی عشق و محبت با فوائد دیگر

مولوی صاحب مشفق مهربان من سلامت . بعد از سلام مسنون الاسلام و اشتیاق ملاقات بهجت
آیات واضح رای باد الحمد لله که فقیر تا تحریر رقیمه هذا بخیر و عافیت است و احوال مستوجب شکر الهی -
حق سبحانه تعالی آن مشفق را بسلامت و بر مسند ارشاد و فیض گستر دارد فقیر ذات شریف را غنیمت میداند
و دعای خیر میکند کثّر الله امثالکم و بارک الله فی برکاتکم مبلغ مرسوله نجابت بی بی صاحبه

حضرت والد ماجد شده و بخدمت صاحبزادی عالی نسب صبیه شریفه حضرت شیخ گذرانیده شد در حق
ایشان بسیار دعا کردند خصوصا حضرت صاحبزادی که هرگز توقع این فتوح نداشتند کسی از ارباب طریقه
توفیق خدمت ایشان ندارد بلکه کم کسی از ایشان و از احوال ایشان واقف است از ینهم بسیار خوش شدند و
شکر الهی بجا آوردند مشفق من هر چند ایشان صحبت گرامی والد بزرگوار خود نیافته ده ساله عمر ایشان بود
که آنحضرت رحلت فرموده بودند همشیره کلان ایشان صاحب کمالات سنیه بودند و مقامات و بشارات علیه
داشتند لیکن اثر نطفه پاکست که ایشان هم غیر از نماز و تلاوت قرآن از دنیا و اهل دنیا هیچ کار ندارند و بسیار
اخلاق حمیده دارند فقیر را آنچه میسر میشود خدمت ایشان میکند دیگر هیچ وجهی از معاش ندارند حق تعالی
دوستان را قدرت توفیق دهد که خدمت ایشان سعادت دانند انشاء الله تعالی این نیاز شما بسیار قبول افتاده که
اگر متوجه جناب حضرت شیخ رضوان شده بنشینند گمان میدارم که از نوازش آنجناب حظ بردارند مشفق من شوهر
صاحبزادی برادر زاده حضرت شیخ بیعت ورزی با این صاحبزادی بی ادبی نمود من بحمایت ایشان شوهر
ایشان را بخشونت پیش آمدم همان شب حضرت ایشان را در خواب دیدم که مرا در بغل کردند و بر پیشانی من بوسه
دادند و بسیار مهربانی فرمودند آن مشفق در مقام حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام متوجه
باشند خوبست و در هر مقام که قوت بهم رسد از نسبت متبرک است حضرت نوح علیه السلام از حضرت ابراهیم
علیه السلام در مقام خلت فوقیت دارند لیکن چون فوق در آن مقام حضرت ابراهیم راست ایشان را افضل میگویند
خلیل الله لقب یافتند حق تعالی میفرماید و تلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه نرفع درجات من
نشاء ان ربک حکیم علیم و وهبنا له اسحق و یعقوب کلا هدینا و نوحا هدینا من قبل
هدایت نوح علیه السلام را حق تعالی منت بر ابراهیم شمرد و از ینجا مفسرین میگویند که چنانچه فضل اولاد موجب
منت و احسان بر پدر میتواند شد فضل آبا هم همین حکم دارد مشفق من اگر در حقیقت احمدی متوجه بوده باشند
مضائقه ندارد مبارکست بلغکم الله اقصی مدارج قربه و ما ذلک علی الله بعزیز از مقام قیومیت استفسار فرموده بودند
مشفق من عالم بتمامها ظلال دائره صفات او تعالی است ظلال او وجود و قیام نیست مگر باصل خود و قیام عالم
بظلال است و قیام ظلال بصفات است که اصول شانست و قیام صفات بشیونات است و قیام شیونات بذات تعالی شانه

از یک شخص مستند باوجود این اگر پادشاهی عظیم الشان کثیر العطایا والاحسان وسیع القهرمان فقیری را
بسوی خود بخواند و او را بتوقع انعام واحسان وقرب منزلت ورفع شان فرماید فقیر از آن پادشاه روگردانیده
بصحبت کناسی مجلس اختیار کند آن فقیر را چه باید گفت علاوه برین در صورتیکه در حضور چنین پادشاه اگر بسوی
او پشت داده با کناس اختلاط نماید که بر وی قهرمان سلطانی البته مقتضی قتل آن نادان فقیر باشد پس بین باید کرد
که رب العالمین با صفات جلال و جمال وعظمت وکبریا بنده را بسوی خود میخواند و میفرماید من تقرب الی شبرا
تقربت الیه ذراعا و محبوب خود را برسالت فرستاده او را بسوی خود میخواند و نعمتهای بهشت که سر همه نعمتها
دیدار خود ست وعده میسازد و سخط عذاب دوزخ و زقوم وعید میکند و این ناکس از قرب منزلت او روگردانیده
بدنیا و روانی و شهوات آن متوجه میشود و میداند که او تعالی حاضر و ناظر ست هیچگاه هیچ چیز بر وی مخفی نیست بکمال
بیحیائی و بیمروتی [illegible] نقل ست که زنی پرده نشین پیش قاضی آمد و فریاد کرد که شوهر من زنی دیگر میخواهد او را
از آن باز دارید قاضی گفت که او را از آن منع نمیرسد حق تعالی میفرماید فانکحوا ما طاب لکم من النساء
مثنی و ثلاث و رباع آن زن گفت که ای قاضی اگر پرده عصمت و حجاب حیا مانع نبودی حسن و جمال خود را
بر تو ظاهر میکردم و انصاف میخواستم که شخصی که مثل من صاحب جمال با میسر شده از من رو بگرداند و بدیگری
میپردازد او را چگونه روا باشد اتفاقا در آن مجلس صاحبدلی نشسته بود نعره زد و بیهوش شده افتاد چون
بعد دیری افاقت آمد حالش پرسیدند گفت تقریبا این سخن گفته هاتف ندا داد که این ضعیفه این چنین که دارد
چنین میگوید ما را اگر حجاب عظمت وکبریا مانع نبودی جمال خود ظاهر کرده انصاف میخواستیم که کسی را که مصاحبت
مثل من ممکن باشد از آن روگردانیده بکسان نالائق وامور لاطائل مشغول شود او را چه باید گفت **بیت**

ومن مثلی و این یکون مثلی   ولیس یکون فاطلبنی تجدنی

انسان اگر حق تعالی را متصف بصفات
عظمت و جلال و جمال داند و خیال کند که حق تعالی سمیع و بصیر و علیم ست و این بر وی غالب و مستولی شود هیبت و تعظیم
که خوف و خشیت بر وی غالب شود و بیقین ست که از نامرضیات او احتراز نماید و در طاعت او بکوشد و چون داند
که حق تعالی مطیعان را دوست میدارد او را با خدا محبت پیدا آید و در طاعت و عبادت او دلشاد شود و بحکم المرء
مع من احب هست در پاید و از محبت او قربیت و نجات بحث ست لهذا حضرت شیخ رحمه الله بر بیان هیبت

مراقبه بترتیب ارشاد میفرمودند اول مراقبه ذات مستجمع جمیع صفات کمال از جلال و جمال
و رحمت و نعمت و غیر آن باجمال تعبد از ان که این ملاحظه بروی مستولی میشد و حق تعالی با عظمت و کبریا و جمال
و جلال در دل تمکن میگیرد دوم مراقبه ان الله علی کل شئ علیم میفرمودند و چون صوفی مشق
این ملاحظه میکرد و این ید بروی مستولی میشد بار سوم مراقبه انه سمیع بصیر ارشاد میکردند که حق
تعالی حاضر و ناظر است چون این ید بروی غالب میشد چهارم مراقبه معیت میفرمودند وهو معکم
اینما کنتم که ملاحظه معیت بیچون نماید چون این ید بروی غالب میشد پنجم مراقبه اقربیت و لالت میفرمودند
نحن اقرب الیه من حبل الورید چون ملاحظه اقربیت بکمال میرسید بار ششم مراقبه محبت ارشاد
میفرمودند حق تعالی میفرماید یحبهم و یحبونه شخصی که بروی این ید منکشف شود که خدا او را دوست میدارد
عشق او را محبت با خدا حاصل خواهد شد پس بعد طی این همه مراتب و مشق آن همه مراقبات مراقبه ذات بحت
میفرمودند سه مراقبه اول در دائره امکان است و در اول ولایت صغری و بعد فنای قلب در ولایت صغری
مراقبه معیت است و در دائره اولی از ولایت کبری پیش از فنای نفس مراقبه اقربیت است و بعد فنای نفس در
دائره ولایت کبری و علیا مراقبه محبت است که نفس مطمئنه راضی مرضی و محب و محبوب گشته و در کمالات نبوت
ملاحظه صفات از نظر ساقط میشود و ذات بحت ملحوظ میباشد این همه گفتگو برای ارباب علم و بصیرت است این
کلام طویل که بقلم آمده مستفاد از حضرت مشائخ است و رسول کریم صلی الله علیه وسلم در حدیث از جبرئیل
علیه السلام باین اشاره فرموده در جواب ما الاحسان قال ان تعبد ربک کانک تراه فان لم
تکن تراه فانه یراک کافی است یعنی بیان ارباب علم و بصیرت است که هر کس را که نسبت جهلی باشد ملاحظه
فهو یراک کافیست یعنی بر هر کس که این ید مستولی باشد که حق تعالی بر من حاضر و ناظر است او انچنین ست
از عبادت متلذذ و از معصیت متنفر خواهد بود والله اعلم یکی از دوستان بفقیر نوشته که اکثر اولیاء الله عشق را
اعلی مراتب حب نوشته اند و بسیار مدح و ثنا عشق نوشته اند و امام محمد غزالی رح گونه تجویز عشق کرده و حب را هم
عشق مرجح داده و بعضی بهم نسبه گفته اند الفت و مودت و محبت و عشق و شفقت تعریف حب و عشق و تحقیق مابه الامتیاز
آنچه نزد صاحب باشد بنویسند فقیر در جواب آن خطی که نوشته بود نقل آن بخدمت سامی هم فرستاده شد

تعریف محبت

اگر بنده را آنچه منظور فرمایند بسم الله الرحمن الرحیم از حب و عشق نوشته بودند آنچه مناسب من بود معنی حب در
تفسیر قوله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله امام محی السنة بغوی نوشته که حب المؤمنین
لله اتباعهم امره و ایثارهم طاعته و ابتغاؤهم مرضاته و حب الله المؤمنین ثناؤه علیهم و
ثوابه لهم و در حقیقت این تعریف محبت نیست بلکه مقتضای محبت است و در تفسیر بیضاوی گفته ان
المحبة میل النفس الی الشیء بکمال ادراکه فیه بحیث یحملها علی ما یقربه الیه و در حقیقت این
تعریف محبت صفاتی است تعریف محبت ذاتی نیست و نزد فقیر حب عبارت است از اشتعال قلب محب به محبوب
بقسمیکه باز دارد او را از توجه بسوی غیر او چاره نباشد او را از توجه و اهتمام بسوی او و هو المعنی من قولهم
العشق نار یحرق ما سوی المحبوب یعنی ینقطع عن قلب التوجه الی غیر المحبوب فلیجعله نسیا منسیا
کان لم یکن فی الوجود غیر محبوبه حتی یسقط عن نظر بصیرته نفسه کما لا یری غیره
این تعریف محبت بنده است مر حق تعالی را و حق تعالی از قلب و اشتعال قلب منزه است پس محبت حق تعالی عبارت است
از آن بسیار دارد که مقتضی باشد جذب بنده را بجناب خود و نگذارد که متوجه بسوی غیر او شود پس محبت بنده

تعریف عشق

فرع محبت خداست و لهذا حق تعالی در یحبهم و یحبونه محبت خود را بر محبت بنده مقدم کرده و لفظ
عشق در کلام خدا نیامده است در کلام رسول الله صلی الله علیه و سلم کمتر آمده در کلام الله والذین امنوا
اشد حبا لله آمده و اشد حبا لله عبارت است از افراط محبت و عشق هم در لغت افراط حب را میگویند کذا فی
القاموس باین اعتبار میتوان گفت که ذکر عشق در قرآن آمده است لیکن در عرف تغییر کرده فرط محبت که
عقل عالم از عقل و حواس را بیکار سازد آن فرط محبت را عشق گویند نه مطلق فرط محبت را پس سکر و مستی در
عشق لازم است و این از تنگی حوصله است و اگر حوصله وسیع و استعداد شخص عالی باشد هر قدر که زیاده تر شود
افراط کند عقل بجای خود باشد و حواس بیکار نشود و لهذا بر حق سبحانه تعالی یحبهم صادق می آید و ودود
از اسماء الهی است که بمعنی محب است و عاشق گفتن بر وی تعالی صادق نمی آید چرا که محال است که محبت دیگر
صفات الهی را بیکار سازد و لا یشغله شأن عن شأن و نیز انبیا و اصحاب کرام و ائمه اهل سنت و بعض از
اولیاء امت که حوصله آنها وسیع و استعداد شان بسیار عالی است محبت آنها اگر چه اشد و قوی است لیکن مستقل

حواس آنها را برهم بسیار زد و سکر دامنگیر شان میگردد منصور بیچاره از تنگی حوصله بجوش آمد انا الحق گفت و سرور
عالم صلی الله علیه وسلم غیر از سبحانک ما عرفناک حق معرفتک وما عبدناک حق عبادتک لب
نکشود و لهذا انبیاء علیهم السلام بخطاب الله و نجی الله و حبیب الله موسوم گشتند و بعاشق الله موسوم نشدند مگر
اولیاء الله بعد و ستایش عشق میفرمایند و عشق را مذموم اهل زهد میگویند بجا است که عشق عبارت از افراط
محبت است و فرط محبت الهی از نفس محبت داخل است لهذا حضرت مولوی در مثنوی میفرماید

هر چه گویم عشق از آن برتر بود   عشق امیر المؤمنین حبیب بود

و آنچه امام حجة الاسلام محمد غزالی
رحمة الله علیه جنان از تعریفش آن کرده که نه آنچه از مقوله مفهوم میگردد در انتقام نظر او بر سکر است که
از لوازم عشق است از تنگی حوصله خبر میدهد و فرط محبت خدا سراسر ممدوح و محمود است لیکن اگر با صحو باشد
از عشق بهتر باشد

مشفقا در راه خدا حجاب ادب باید بود   تا جان باقیست در طلب باید بود
دریا دریا اگر بجامت ریزند   کم باید کرد و خشک لب باید بود

مقتضای فرط محبت آنست که
امتثال امر خدا بر مقتضای طبیعت خود مقدم دارند بغوی در معالم التنزیل از سعید بن جبیر روایت کرده که
حق تعالی روز قیامت بتان را در دوزخ اندازد و کفار را فرماید که اینها محبوب و معبود شما بودند شما همراه
ایشان در دوزخ بروید آنها از بتان بیزاری ظاهر کنند و رفتن در دوزخ قبول نکنند آنزمان حق تعالی مومنان
کامل الایمان را فرماید که بتان شما در دوزخ خود را ببینید از پی آنها بحب و حکم خود را در دوزخ اندازند و دوزخ بر آنها برد و
سلام باشد و منادی آواز کند والذین امنوا اشد حبا لله و کافران با کراه در دوزخ انداخته شوند لیکن
اگر با فرط محبت سکر و مستی باشد خوف عذاب و طمع ثواب در میان نماند و لهذا منقول است که رابعه بصری در
دستی آب و در دستی آتش گرفته میرفت پرسیدش که کجا میروی گفت میخواهم که دوزخ را ازین آب سرد کنم
و بهشت را ازین آتش بسوزانم تا مردم عبادت خدا بخوف دوزخ و طمع بهشت نکنند بلکه خالصا لله عبادت
کنند و جناب انبیاء علیهم السلام با آنچه فرط محبت داشتند رابعه بیچاره از آن بوئی نشمیده بود و با آن همه هرگاه که رسول
صلی الله علیه وسلم در قرأت قرآن بر آیت عذاب گذشتی تعوذ میفرمود و هرگاه بر آیت رحمت و وعده میرسیدی
سوال میکرد و حق تعالی مدح مسلمانان میفرماید که تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و

لطمعا و مما رزقناهم ینفقون پس تفاوت مرتبه فریقین در روایت سعید بن جبیر ست شخصی که از گناهان ترسان و
باشد و برای امتثال امر خدا خود را در دوزخ انداز د و دوزخ عذاب در خاطر او فراموش باشد و زیادت شود
چندان که شوا نیست شخصی هوشیار ست عذاب دوزخ را میداند و خائف و ترسان ست با وجود آن بنابر
امتثال امر محبوب خود خود را در دوزخ انداز د عجب کار یست بقول شخصی گوید که تیغ بکشد ورنه هم تو که سر هر چه
بسیاری ببین نی سوهر کار بود مرد سی مشتاق تام چیز نیست که نا فهم لست و قوله تعالی قد شغفها حبا
ضمیر مرفوع شغف راجع ست بسوی یوسف و حبا تمیز ست از تشبیه یعنی قد شغف حب یوسف زلیخا یعنی محبت تو
شغاف قلب زلیخا را دریده اندرون قلب او متمکن شده مثل طالب علما یعنی طالب علم زلیخا بی بها نام نسبت
و تمیز مبالغه ست این شغف عبارت از مراتب محبت نیست انچه کسی تعلق خاطر را هیچ نام نهاده باشد اطلاق
ولا مشاحة فی الاصطلاح و در حقیقت محبت را مراتب بسیار ست منحصر در پنج نیست۔

مکتوب هشتم بعزیزی از سادات در باب تجویز لعن بر یزید بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین
در باب طعن یزید علمای اهل سنت و جماعت را سه قول ست امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه
در فقه اکبر از ان منع کرده و امام احمد بن حنبل رح و اکثر محققین مثل ابن جوزی آنرا جائز داشته و ملا سعد الدین
تفتازانی رح در شرح عقائد نسفی همین قول رفته و جماعتی درین باب نظر برادله فریقین سکوت نموده اند
در لعن البته اضاعت وقت و اشتغال ست بفائده و وجه قول حضرت امام اعظم آنست که امام
احمد حنبل و بخاری از ابن عمر روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم را شنیده که میگفت اللهم العن
فلانا و فی روایة عنه اللهم العن ابا سفیان اللهم العن الحارث بن هشام اللهم
العن سهیل بن عمرو اللهم العن صفوان بن امیة فنزلت لیس لک من الامر شیء
او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون قال البخاری فتیب علیهم کلهم رو
البخاری عن ابی هریرة وجه استدلال آنکه حق تعالی رسول خود را از لعن کفار منع کرده و فرموده
که درین کار ترا سخن گفتن چه در بعا نمیرسد اختیار هر چه در دست اگر خدا خواهد آنها را اسلام آرند و توبه

مسئله لعن یزید

قبول کند و اگر خواهد بقدر مصدر وارد و آنها را عذاب کند بجهت آنکه آنها ظالمان اند و در بعضی روایات
مسلم آمده که رعل و ذکوان اهل بیر معونه چون از آن سرور غدر کردند و منذر بن عمرو انصاری و غیره
هفتاد کس از قراء صحابه رضی الله عنهم اجمعین قتل کردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم را سخت غم و الم رو داد
و بر آنها لعن میکرد تا آنزمان این آیه نازل گشته و از لعن ممنوع شد و مروی ست که جبرئیل علیه السلام نزول
فرمود و گفت یا محمد صلی الله علیه و سلم ان الله ما بعثك لعانا ولا سبابا انما بعثك رحمة ليس لك
من الامر شیء الآیه یعنی ترا حق تعالی برای لعن و سب نفرستاده است برای رحمت فرستاده است
و در نهج البلاغت که اصح کتب روافض است مرویست که چون امیر المومنین از اصحاب خود شنید که اهل
شام را لعنت میکنند فرمود انی اکره ان تکونوا سبابین یعنی من مکروه میدارم که شما سب کننده گان
باشید. وجه جواز این آنست که جوزی روایت کرده که قاضی ابو یعلی در کتاب خود معتمد الاصول بسند خود
از صالح بن احمد بن حنبل روایت کرده که گفتم پدر خود را که ای پدر مردم گمان میبرند که ما مردم یزید را دوست
میداریم احمد رح گفت که ای پسر کسیکه ایمان بخدا و رسول داشته باشد او را دوستی یزید چگونه روا باشد
و چرا لعنت نکرده شود بر کسیکه خدا بروی در کتاب خود لعنت کرده گفتم در قرآن کجا بر یزید لعنت کرده است
احمد گفت فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئك الذین
لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم یعنی قریب است که رو گردانی کنید شما ای مردم و فساد کنید در
زمین و قطع ارحام کنید و گفته که این آیه در بنی هاشم و بنی امیه نازل شده یعنی مروانیان و عباسیان که در سلطنت
خود ظلمها کردند و فساد نمودند و قرائت امیر المومنین علی رض موید این تاویل است که میخواندند تولیتم بضم تا و
واو و کسر لام مبنی للمفعول یعنی ان تولیتم یا ایها الناس ولاة جائرة خرجتم معهم فی الفتنة و حاربتموهم
اولئك الذين لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم یعنی ای مردم وقتیکه بر شما پادشاهان ظالم باشند
قریب است که شما همراه شان در فتنه و فساد در آئید و مددگاری آنها کنید آنها باشند که لعنت خدا بر آنها
باشد و کر کند خدا آنها را از حق دلیل دیگر آنکه حق تعالی در قرآن میفرماید ان الذین یؤذون
الله و رسوله لعنهم الله فی الدنيا والآخرة ظاهر آنست که مراد از ایذا خدا ایذا اولیا خداست

بحذف مضاف یعنی یؤذون اولیاء الله و رسوله و درین صورت عطف رسول از قبیل عطف خاص ست
بر عام برای زیادت اهتمام مانند عطف جبرئیل بر ملائکه و مؤید این تاویل ست حدیث قدسی که بخاری
روایت کرده قال الله تعالی من عادی لی ولیا فقد اٰذنته بالمحاربة یعنی هر که با ولی من دشمنی
کرد پس با وی اعلان جنگ کرده ام پس ایذاء امام حسین علیه السلام که سر چشمه اولیاء الله ست ایذاء خداست
و نیز ایذاء رسول صلی الله علیه وسلم ظاهر ست رسول فرموده صلی الله علیه وسلم فاطمة بضعة منی
ما آذاها و یؤذینی ما آذاها و یشق علیه یعنی فاطمه پاره ایست از من آنچه خوش میکند او را خوش میکند مرا
و ناخوش میکند مرا آنچه ناخوش میکند او را و اخرج احمد و ابن ماجه والحاکم ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال من احب الحسن والحسین فقد احبنی و من ابغضهما فقد ابغضنی و روی احمد والبخاری فی الادب
والحاکم وغیرهم عن یعلی بن مرة حسین منی و انا من حسین احب الله من احب حسینا و بغوی
وغیره از انس بن حارث روایت کرده اند ان ابنی هذا یعنی الحسین یقتل بارض من ارض العراق
یقال لها کربلاء فمن شهد ذلک منکم فلینصره این همه احادیث دلالت دارند بر آنکه ایذاء
حسین علیه السلام ایذاء آن سرورست صلی الله علیه وسلم و از ابن عباس مرویست که این آیه در حق
عائشه رض نازل شده وقتیکه منافقان بروی تهمت کردند و قضیه افک از ین هم معلوم میشود که هر که ازواج
و اهل بیت پیغمبر را ایذا کرده ایذاء پیغمبر کرده و ایذاء خدا کرده و مستحق لعن شده و همچنین ست حکم کسیکه صحابه
پیغمبر را سب میکند که رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الله الله اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی
فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم و من آذاهم فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله
فیوشک ان یاخذه رواه الترمذی عن عبد الله بن مغفل و ترمذی و حاکم و ابن جریر از حسن بن
علی علیهما السلام روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نموده شدند سلاطین بنی امیه بر منبر او
آنحضرت از ین امر ناخوش و رنجیده شدند برای تسلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم انا اعطیناک الکوثر و
انا انزلناه فی لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر ملکهای بنی امیه نازل شده قاسم بن الفضل گفته بود
شمار کردیم سلطنت بنی امیه هزار ماه بود نه کم و نه زیاده یعنی از روز سلطنت یزید تا انقضای سلطنت

مروانیان هزار ماه بود که هشتاد و چند سال شده از این حدیث هم معلوم میشود که از یزید و دیگر مروانیان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ایذا رسید دلیل دیگر آنکه قوله تعالی الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا
واحلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها وبئس القرار ابن مردویه از ابن عباس رض روایت کرده
که از عمر بن الخطاب رض از این آیت پرسیدیم که اینها کیستند فرمودند هما الافجران من قریش بنو المغیرة
وبنو امیة اما بنو المغیرة فکفیتموهم یوم بدر واما بنو امیة فمتعوا الی حین یعنی مراد این آیت
دو گروه اند فاجرترین بنو امیه و بنو مغیره و بنو مغیره روز بدر مستاصل شدند حق تعالی شما را از شر آنها
کفایت کرد و بنو امیه چندی در دنیا فرصت داده شده اند و همچنین امام بغوی قول عمر رض روایت کرده
وابن جریر وابن منذر وطبرانی در اوسط وابن مردویه بچند طرق از امیر المؤمنین علی رض روایت کرده
دلیل دیگر قوله تعالی وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصلحت لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین
من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون
بی شیئا ومن کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون یعنی وعده کرده سبحانه تعالی کسانی را که ایمان
آورده اند یعنی از صحابه و اعمال صالحه کرده آنکه خلیفه گردانیم آنها را در زمین چنانچه خلیفه ساخته بودیم آنها را
که پیش از شما بودند یعنی چنانچه بعد موسی یوشع بن نون و کالب و خزقیل علیه السلام را خلیفه ساختیم که دین
موسی را تائید کردند و عالم را باصلاح آوردند و همچنین بعد محمد صلی الله علیه وسلم ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله
عنهم را خلیفه سازیم و قدرت دهیم خلفا را بر ترویج دین شان که خدا از آن راضی شده و اختیار نموده و بدل
کنیم پس بعد خوف شان از کفار تا عبادت کنند مرا و شریک نسازند با من چیزی دیگر را و هر که بعد این
کافر شود پس آنها فاسق و خارج باشند از حکم خدا ابو العالیه گفته که رسول صلی الله علیه وسلم بعد بعثت ده
سال در مکه با صحابه خود از کفار در ایذا بود و مامور بود بصبر پیشتر مامور شد بهجرت سوی مدینه و قتال با کفار
لیکن در آنجا در کمال خوف بودند که یک دم از سلاح خالی نمی بودند چنانچه بعضی مردان گفتند که هیچ روز برما
نمی آید که مامون باشیم و سلاح نهیم آنزمان این آیه نازل شد و ابن ابی حاتم از براء بن عازب رض روایت
کرده که این آیه نازل شد وقتیکه ما در خوف شدید بودیم پس حق تعالی وعده خود را آنجا ذکر کرده بعد خوف

این مراد بود ملک اسلام فراخی شد چنانچه حق تعالی موسی را تایید دین او وعده کرده بود در حیات وی آن
وعده نشد حیث قال انها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض و موسی علیه السلام در تیه فوت یافت
بعده یوشع بن نون خلیفه شد و فتح شام کرد و بلاد شام در بنی اسرائیل قسمت کرد و همچنین وعده خدا بتایید دین
محمد صلی الله علیه وسلم در وقت خلفاء راشدین منجز گشت ابوبکر صدیق رض با بنی حنیفه و مرتدان قتال کرد تا ایمان
آوردند یا کشته شدند و مسیلمه کذاب کشته گشت و فتح شام و عراق وغیره در خلافت عمر و عثمان رضی الله عنهما شد
چنانچه این امر بطرق متعدده از علی رض مرویست در نهج البلاغة قول علی رضی الله عنه ان هذا الامر لم
یکن نصره ولا خذلانه بکثرة ولا بقلة وهو دین الله الذی اظهره وجنده الذی اعده وامده حتی بلغ ما بلغ
وطلع من حیث ما طلع ونحن علی موعود من الله حیث قال الله وعد الله الذین امنوا منکم الآیة
فالله منجز وعده وناصر جنده الی آخر ما قال رضی الله عنه پس درین آیه دلیلست بر صحت نبوت که اخبار
بغیب بقیسکه بوقوع آمده پس معجزه است و دلیلست بر صحت خلافت خلفاء اربعه اگر ازین آیه مراد دیگر باشد
خلف در وعده الهی لازم آید و آن محالست چراکه موعود و موعود لهم یعنی صحابه بودند در زمانه خلفاء اربع جمع شده واین
او دلیلست بر صحت مذهب سنت و جماعت و بودن دین شان مرضی خدا و بر بطلان مذهب سبابه و رافضه
که آنها میگویند که ائمه همیشه خائف ماندند و تقیه میکردند و تا امروز مهدی موعود از خوف اعدا اظهار نشده
وآنچه میگویند که بعد ظهور مهدی این وعده منجز خواهد شد کلام منکر است این قول میکنند سفینه مولی رسول الله صلی الله
علیه وسلم از آن سرور روایت کرده فرمود که خلافت بعد من سی سال باشد پستر سلطنت باشد سفینه گفته
بشمار خلافت ابوبکر دو سال خلافت عمر ده سال و خلافت عثمان دوازده سال و خلافت علی شش سال
یعنی با ایام خلافت حسن بن علی سفینه اعتبار کسور نکرده و خلافت ابی بکر دو سال و سه ماه و خلافت عمر ده
سال و شش ماه و عثمان دوازده سال و علی پنج سال و نه ماه و حسن شش ماه مجموعه سی سال شد و نیز
این آیت دلیلست بر کفر یزید و امثال او و اتباع او حیث قال ومن کفر بعد ذلک فاولئک هم
الفاسقون امام بغوی گفته که اهل تفسیر میگویند که اول کسیکه کفران این نعمت کرده قاتلان عثمان بودند
و فقیر میگوید که این آیه اشاره است از یزید و اتباع او که قتل کرد حسین علیه السلام را و همراهیان او را

از اہل بیت نبوت اہانت کرد و بی حرمتی کرد ناموس آن سرور را و لشکر بر مدینه فرستاد و غارت کرد
و مسجد رسول صلی الله علیه وسلم که روضة الجنة است ریاض جنت خراب کرده در واقعه حره چیزها کرد که
زبان از بیان آن کوتاهی میکند و منجنیق بر بیت الله زد و عبد الله بن زبیر را که نواسه ابو بکر و پسر عمه آنحضرت
بود کشت ترمذی از حسان روایت کرده که حجاج که یکی از غلامان یزید بود کسانی را که در حبس کشته یعنی از صحابه
و تابعین یک لکه و بست هزار کس در شمار آمده و مسلم روایت کرده که وقتیکه حجاج عبد الله بن زبیر را کشت
اسماء بنت ابی بکر گفت که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم ان فی ثقیف کذابا و مبیرا فاما الکذاب
فرأیناه واما المبیر فلا اخالک الا ایاه قال عبد الله بن عصمة الکذاب هو المختار بن ابی عبید والمبیر هو الحجاج
ابن یوسف یعنی هلاک کننده مسلمانان مرویست که یزید روزیکه حسین علیه السلام را کشت ابیات خواند
و فخر کرد مضمون آن ابیات آنست که امروز از آل محمد صلی الله علیه وسلم انتقام کرده ام از روز بدر خبر
آن ابیات این بیت است بیت ولست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل
و خمر را حلال گفت و گفت فان حرمت یوما علی دین احمد فخذها علی دین المسیح بن مریم و آل محمد صلی الله علیه
وسلم را بر منبرها سب میکردند مروانیان هزار ماه درین گمراهی فرصت یافتند بعد ازان حق تعالی ازانها
انتقام کرد چنانچه از قاتلان یحیی بن زکریا انتقام کرده بود تا آنکه کسی ازانها باقی نماند مرویست که سر مبارک
حضرت امام حسین را پیش یزید میبردند اثنای راه بر صومعه راهبی فرود آمدند بران صومعه مرقوم بود بیت
اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب ازان راهب پرسیدند که این بیت
که نوشته است گفت از قدیم مرقوم است نمیدانم که کدام کس نوشته است غرضکه کفر یزید از روایات معتبره
ثابت میشود پس او مستحق لعن است اگرچه در لعن گفتن فائده نیست لیکن الحب فی الله والبغض فی الله مقتضی ایمانست

والله اعلم

کلمات قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم بعد حمد و صلوة بدانند هر قدر که اوقات در ترویج نسبت حضرات میسر آید آنرا
غنیمت باید شمرد و طالبان خدا را از جان عزیز تر باید دانست چون زمانه بکمال فساد معمور است درین

زمانہ اگر کسی اندک توجہ بسوی خدا میکند فیض برکات فزون تر میرسد مثنبہ برطالبان تا لبیار تشنگی باید کرد
مشغول بخدا باید کرد و ہمین مشغولی انشاء اللہ تعالیٰ براہ راست می آرد و خود بخود تمام باتباع سنت و اجتناب
از بدعت و ایذا رسانی خلق و معموری اوقات از خیرات و ترک مجالست اغنیا و سوء ظن بر نفس خود و حسن ظن
در حق سائر الناس استقامت باید ورزید الاستقامة فوق الکرامة سنت نبا نفس بر بد بابت عمل
تو در دلی بغیر این و آن کہ پردازد   بجای جان چہ تو باشی بجان کہ پردازد اللہ معکم اینما کنتم و کثیر
اشتیاقکم والسلام علیکم و رحمۃ اللہ و برکاتہ والحمد للہ والصلوٰۃ علی رسولہ محمد و آلہ
اللھم اغفر لی و لاخوانی فی الدین و ارزقنی و ایاھم کمال متابعۃ سید المرسلین و موافقتہ
صلی اللہ علیہ و سلم و علیٰ آلہ العلیین آمین یا رب العالمین ۔

وصیت نامہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی خلقنا من اصلاب المسلمین و ارحام المسلمات و جعلنا من
بعثة سید الانبیاء و افضل الرسل و الایمان بہ من ھذہ الآیة الکبری لمتنبر و من ھو النعمة
العظمی لمغتنم و صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ و اصحابہ و اتباعہ اجمعین و اشکر علی ما ھدانا للاسلام
و احیانی علیہ و وفقنی لاقتباس انوار علمائہ الصالحین و اولیائہ الکاملین خلفاء الشیخ احمد
الفاروقی النقشبندی المجدد للالف الثانی و السید السند محی الدین عبد القادر الجیلانی
غوث الثقلین و السید الفاضل الکامل معین الدین حسن السنجری رضی اللہ عنہ و عن
اسلافہم و اخلافہم اجمعین و ارجو من فضلہ تعالیٰ ان یمیتنی علی اتباعہم و محبتہم و یلحقنی بہم
فی دار القرار و ما ذلک علی اللہ بعزیز بعد از حمد و صلوٰۃ فقیر حقیر محمد ثناء اللہ عثمانی حنفی
پانی پتی میگوید کہ عمر این عاصی ہشتاد سال رسیدہ و یقین کہ عبارت از مرگ ست بر سر آمدہ و خواستہ کلمہ
چند بطریق وصیت برای اولاد و احباب خود می نویسد کہ رعایت بعضی ازان برای ذات فقیر مفید و ضرور است
و برخی ازان برای دوستان و فرزندان ضرور و مفید است اگر نوع اول را رعایت خواہند کرد روح فقیر
ازانہا خوشنود خواہد شد حق تعالیٰ جزای خیر خواہد داد و اگر نہ در عاقبت دامنگیر تو اہم شد و اگر نوع ثانی را

رعایت خواهند کرد ثمرهٔ آن در دنیا و عقبی نیک خواهند دید وگرنه نتیجه بد خواهند دید **نوع اول** آنست که
در تجهیز و تکفین و غسل و دفن رعایت سنت کنند و دو چادر رزائی که حضرت ایشان شهید رضی الله عنه عنایت
فرموده بودند دران تکفین نمایند و عمامه خلاف سنت است صرف و نیست و نماز جنازه بجماعت کثیر و امام
صالح مثل حافظ محمد علی و یا حکیم سکھو شاه یا حافظ پیر محمد بجا آرند و بعد تکبیر اولی سوره فاتحه هم خوانند و بعد
مردن من سوم و نهوی مثل دهم و بستم و چهلم و ششماهی و برسی هیچ نکنند که رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم زیاده از سه روز ماتم کردن جائز نداشته اند حرام ساخته اند و از گریه و زاری زنان را منع
بلیغ نمایند در حالت حیات خود فقیر ازین چیزها راضی نبود و بانقیاد خود کردن از کلمه و درود و ختم
قرآن و استغفار و از مال حلال صدقه بفقرا باخفا اداء فرمایند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده
المیت فی القبر کالغریق المتغوث ینتظر دعوة ما تلحقه عن اب او اخ او صدیق و بعد مردن من
در ادای دیون من کوشش بلیغ نمایند فقیر در حیات خود نصف دو ضلع تکله و املاک قصبه که در
ملک خود داشت آنرا هشت سهام قرار داده سه سهام بوالده کلیم الله و دو سهام بصفوة الله و یک
سهام بفلانه و یک سهام بفرزندان فلانه و یک بفرزندان فلانه فروخته بمبلغ ثمن بخشیده هر یکی را
مالک حصه ساخته بود لیکن تا دم زیست حق محصول پنجم حصه باولاد هر دو دختر میدادم و باقی را
سه حصه کرده یک حصه برای خرچ خود میداشتم و یک حصه بفلان و یکحصه بفلان میدادم بعد مردن
من هم تا وقتیکه دین من ادا شود همین قسم تقسیم کرده حصه من بقرضخواهان من میداده باشند و اهل
[illegible] قرضخواهان ادا ده مرا زود تر فارغ الذمه سازند تفصیل قرضها که در ذمه است در بند شهید
[illegible] نوشته ام و چیزهای مهری من نزد قرضخواهانست در ادای آن تهاون
ننمایند و صحیفه شریفه حضرت شیخ رضی الله عنه را هر یکی بقدر خود خدمت کردن لازم قدر حیثیت
دانسته علی الموسع قدره لا یکلف الله نفسا الا وسعها فقیر در سال تمام ده من گندم و پنج شش
روپیه نقد بایشان میدادم ازین قصور نشود و ده بیگهه زمین چاه سیدانی والده والده خلیل الله از
طرف خود برای مرزا لال وصیت کرده بود بایشان بسپرند و من از طرف خود بست بیگهه [illegible]

زمین جاهی فرزند ع از وضع نگاه جای ایشان مقرر نموده بودم لیکن ایشان بران قبضه نکرده اند کمین
کسا هم دیگر و چه نقد در باب ایشان سیاهم درین هم تصور نشود و نیز نگاه میراث جد پدری جدا
من نیست محض تصدق حضرت مرزا صاحب شهید ست رضی الله عنه در ادای خدمت ایشان
تقصیر نمایند نوع دیگر که برای پس ماندگان مفید ست آنست که دنیا را چندان معتبر ندارند اکثر کسان
در طفلی و اکثر در جوانی می میرند و بعضی به پیری میرسند تمام عمر شان هم در اندک فرصت شل یا دمی رود
نمیدانند که کجا رفت معامله آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر میآید حق تعالی میفرماید اذا السماء انفطرت
الی قوله علمت نفس ما قدمت واخرت الهی باشد باین لذت قلیل که آنهم بسیار تلخ کشی میسر شود
لذات قوی دائمی را برباد دهد و بآلام ابدی گرفتار شود نعوذ بالله منها پس جائیکه مصلحت دینی
و مصلحت دنیوی باهم متعارض شود مصلحت دینی را مقدم باید داشت کسیکه مصلحت دینی را مقدم
میدارد دنیا هم موافق تقدیر بوی میرسد رسول فرمود صلی الله علیه وسلم من جعل الهموم هما
واحدا هم آخرته کفی الله هم دنیاه یعنی هر که مقاصد خود در باب مقصود منحصر سازد و مقصود
آخرت منظور دارد کفایت کند الله تعالی مقصود دنیای او را و کسیکه مصلحت دنیوی را مقدم دارد
گاه باشد که دنیا هم او را دست ندهد چنانچه بیشتر درین زمانه همچنین ست پس خسر الدنیا والآخرة شود و
اگر دنیا دست دهد در اندک فرصت زوال پذیرد و خسران ابدی لاحق شود فقیر بچشم خود هزاران
مردم را دیده که بدولت رسیدند باز از آنها اثری نماند فقیر و برادر فقیر و پدر فقیر و جد فقیر بخدمت
قضا مبتلا شدند هر چند آنچه میباید حق این خدمت ما ادا نشده خصوصا ازین فقیر پر تقصیر که تتمه
عمر در زمانه فاسد تر یافته از جهت نادم و مستغفرم اما بحول الله و قوته طمع ازین خدمت نکرده ام
و از اکثر ابنای روزگار نوعی بخوبی کردم الحمد لله علی ذلک از جهت فضل الهی امید مغفرت دارم
مقصود اصلی در نیت فقیر همین ست اما ببرکت همین عمل جمله مسلمانان بلکه هنود هم هر کس که ملاقات کرد
معزز داشته و غنیمت شمرده و گرنه علما بهتر از من موجود اند کسی نمی پرسد و از باطن کسی دیگر انرا
چه خبر ست این دلیلست برآنکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم داشته شود دنیا هم از وی نگردان

نیست و مصرع سید هر یزدان مرا دشتی چه پس از فنسر زندان من کسیکه خدمت قضا اختیار کند
طمع و خاطرداری ناحق را دخل نهد و بروایت معتبر مفتی عمل نماید از جمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت
دنیوی آنست که در مناکحت دینداری را منظور دارد چون درین زمانه درین شهر مذهب رافضه
بسیار شیوع یافته است و شرفا بیشتر رعایت نسب از فاد معیشت نظر سیادت دارند اول رعایت دین باید کرد و دختر
بکسی رفضی یا تشیع رفض اگر صاحب دولت و عالی نسب باشد نباید داد روز قیامت سوای دین و
تقوی هیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرسید که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست ؛
و دولت اعتبار ندارد که مشتق از تداول است المال غاد و رائح و دیگر باید دانست که اکمل
الاکملین از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد است صلی الله علیه و آله وسلم هر کس بهر قدر با آن سرور
مشابهت بهم رساند در باطن و ظاهر و صفات جبلی و کسبی علم و اعتقاد و عمل و عادات و عبادات آنکس را
همان قدر کامل باید دانست و هر کس در مشابهت در چیزی از آن قاصر است همان قدر وی را ناقص
باید دانست لهذا بجهت کمال اتباع سنت سنیه که اولیای نقشبندیه اختیار کرده اند گوی مسابقت
برده اند و همین کمال مشابهت بجهت کمال متابعت دلیل است بر فضیلت شان و اگر همت قاصر باشد
از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند و بر ادای واجبات و ترک محرمات و مکروهات و مشتبهات در عبادات
و عادات و معاملات خصوصا در معاملات قناعت کند آنهم بسیار غنیمت است گو کثرت نوافل و اتیان
مستحبات و کمال اشتغال بسنن در عبادات و عادات از وی میسر نشود رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم من اتقی الشبهات استبرأ لدینه و عرضه ومن وقع فی الشبهات وقع فی الحرام
الحدیث فی الصحیحین حق تعالی میفرماید ان اولیاؤه الا المتقون نیست و نشان خدا از متقیان اهم
عبادات ادای واجبات و ترک محرمات و مشتبهات است نه از کثرت نوافل و اتیان مستحبات و قبیح ترین محرمات
رذائل نفس است از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریا و سمعه و طول امل و حرص دنیا و مانند آن و
بعد از آن محرمات که با فعال جوارح تعلق دارد و در کتب فقه مبین اند و اگر همت ازین مرتبه هم کوتاهی
کند و از شومی نفس و شر شیطان مرتکب محرمات شود پس آنچه اتلاف حقوق العباد باشد از آن اجتناب

باید کرد حق تعالی کریم است و پیران عظام شفیع اند اینجا امید فوت است و حقوق العباد درگذشتش نمی آید
آیات و احادیث در این باب بسیار اند این قیمه تحمل آن نتواند شد حدیث المسلم من سلم المسلمون
من لسانه ویده وحدیث ان تحب للناس ما تحب لنفسك وتكره لهم ما تكره لنفسك
در اینجا کافیست **شعر** مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست
یعنی غیر ازین مثل گناهی نیست و دیگر از نصائح که برای دین و دنیا مفید است آنست که از اتباع خود
و زن و فرزند و نوکر و غلام و کنیزک و رعیت با هریک چنان معاشرت باید کرد که آنها راضی و شاکر باشند
و دوست دارند و از کثرت اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف ما لا یطاق و رعایتها بجان گرویده باشند
مگر آنکه بعضی از آنها از حسد یکدیگر اگر ناخوش باشند آن معتبر نیست و متبوعان خود را از ادب و
فرمانبرداری و خدمتگذاری راضی دارند مگر در آنچه بمعصیت امر کنند رسول فرمود صلی الله علیه و آله
وسلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق و با اقران خود از اقربا و برادران و دوستان و
هم صحبتان و همسایگان با اخلاص و محبت و غمخواری و تواضع باشند دنیا جای مناسب برای معاملات
دنیوی با هم تقاطع نکنند هیچ خانه برباد نشده مگر وقتیکه با هم منازعت و مخاصمت کردند و از کسانیکه
اندیشه دشمنی باشد آنها را با احسان و نکوئی شرمنده و سرنگون باید کرد **بیت** آسایش دو گیتی تفسیر
این دو حرف است * با دوستان تلطف با دشمنان مدارا * قال الله تعالی ادفع بالتی
هی احسن فاذا الذی بینك وبینه عداوة كانه ولی حمیم وما یلقیها الا الذین صبروا
وما یلقیها الا ذو حظ عظیم واما ینزغنك من الشیطان نزغ فاستعذ بالله
هو السمیع العلیم یعنی دفع بدی کن بخصلتی که نیکوتر است یعنی بدی دشمنان به نیکوئی کردن
آنها از خود دفع کن پس ناگاه شخصیکه در میان تو و او دشمنی است دوست و محب خواهد شد و نمی کنند
اینچنین مگر کسانیکه صبر میکنند و مگر کسانیکه صاحب نصیب بزرگ اند و اگر وسوسه شیطان ترا ازین
کار مانع شود اعوذ بخوان و پناه جوی بخدا بدرستیکه خدا سمیع و علیم است این حکم در حق کسی
که با وی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما با کسی که خالصاً لله با وی دشمنی باشند مثل روافض

وخوارج و مانند آن از انها موافقت نکنند تا که از عقاید فاسد و توبه نکنند اگرچه پدر یا پسر باشند قال الله
تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء الی قوله لن تنفعکم ارحامکم
ولا اولادکم یوم القیامة یفصل بینکم در خاندان فقیر همیشه علما شده آمده اند که در هر عصر
ممتاز بودند از خاندان این فقیر احمد الله این دولت بهم رسانیده بود جدامش باعزت در رحلت کرد ولیکن
صفوة الله را هرچند خواستم در تحصیل این دولت تن ندادند حسرت نیست و انتقد عبارت فتاوی که فهمید
اعتبار ندارد و باید که خود هم درین امر اگر توانند کوشش کنند و فرزندان خود را سعی کنند که البته اینده
لا ازول کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی ثمر برکات است علم عبارتیست از دانستن حسن و قبح عقائد
واخلاق واحوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه متکفل آنست و این علم بدون دریافتن
ادله از قرآن و حدیث بتفسیر و شرح احادیث و اصول فقه و دریافتن اقوال تابعین خصوصاً ائمه
اربعه رحمهم الله و لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر فتاوی بعضی روایات بی اصل
نوشته اند دریافت حال صحیح و سقیم مسائل بدون اینهمه علوم نمیشود درین علوم سعی باید کرد و خواندن
حکمت فلاسفه لاشی محض است کمال دران مثل کمال مطربانست و علم منطق که منطقی است هم
از فنون حکمت یونانی مگر منطق که خادم همه علوم است خواندن آن البته مفید است ٭

فصل چهارم در مکاتیب حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی رح

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول بنام مرزا صاحب - خدای عزوجل آن قسیم طریقه احمدیه و حامی سنت نبویه را
در پیشگاه و همیشه مسلمین را متمتع و مستفید گرداناد از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التیام مکشوف
ضمیر منیر باد صحیفه شریفه که مشحون بود بانواع الطاف در رود فرموده فقیر را و شفقت سامی بنسبت
این فقیر و اولاد او تقریر نموده الحمد لله که اهل دل این درماندگان مسکین ازین همه توقعها مستحکم میگردد واحسن الله
الیکم و ذکرکم الله تعالی بخیر عنده بابت آمدن قرآنی و نیامدن او اشارتی رفته بود محمد و ما فقیر تا وقتیکه
داعیه الهی برای چیزی وارد نشود حقیقت آن حال نمی شناسد تا حال هیچ داعیه نشده است بظن و تخمین

نتوان گفت قلمی شده بود که بعض وقایق را بصورت رساله خواهم نوشت خاطر مشتاق آن وقایق ست جلد کند
که زود آن عده منجز گردد. مولوی ثناء الله صحاح صحیحین اشتغال بود ند مستعد کتب سته بلکه عشره شده اند
اند همین توجه جهت ماسی توقع ست که آئینه بظهور رسد و بعد ازان احرام صحبت شریف بندند هر قدری که
وقت شریف گنجایش کند بنایت دگله بهجت افزای این فقیر شکسته بال میباید بود والسلام مکتوب دوم (۲)
نیز بنام مرزا صاحب. خدای عزوجل آن قیم طریقه احمدیه خصوصا طریقه صوفیه عموما وآن متجلی بانواع
فضائل و فواضل را دیرگاه سلامت داشته ابواب برکات بر کافه انام مفتوح گرداناد مکتوب گرامی مشعر
بود برصحت مزاج شریف حمد الهی بجا آورده شد من بعد گره اخری اطلاع بر صحت مزاج یافته باشد که سبب
سرور خواهد بود واین مره میخواهد که پیش از دقت سعدین مقصود خود حاصل نماید مصرعه بزم بر هم خورده بود
بیجا آمده. وآنچه از توبه و تبری از اعوان صوبه تقریر نمایند خالی خطرات و مالک ناصیه تکذیب آن سفر آن
فقیرزاده ها با التماس دعا در حق خویش تحیری اند. شاه اهل الله صاحب بعافیت اند همکین فقیر پرده گرفته
میباشند درین مدت چندین مره ملاقات شده و خیر و عافیت شنیده می آید مشتاق ملاقات شریف اند
والسلام مکتوب سوم نیز بمرزا صاحب. متع الله المسلمین بافادات قیم الطریقة الاحمدیه ورونق باطن (۳)
الطریقه بتوجهات النفس الزکیة آمین فقیر ولی الله سلام محبت مشام میرساند رقیمه کریمه درود فرمود
الحمد لله علی سلامتکم وعافیتکم از مکارم اخلاق مرجو آنست که بدعای ظهر الغیب کرم فرما باشند آنچه در باب
فضیلت مآب عبد الغنی خان اشارت رفته بود علی الراس والعین تا حال باشریف انور راه ملاقات الم ابواب
مکاتبات مفتوح نیست با هرگاه ابواب مکاتبات مفتوح هست البته مقصر نخواهد ماند والسلام والاکرام.
فقیرزادگان هر یکی مستدعی دعاست در اوقات اجابت کرم فرما باشند مکتوب چهارم نیز بمرزا صاحب (۴)
خدای عزوجل آن قیم طریقه احمدیه را دیرگاه سلامت داشته ابواب فیوض بر بندگان خود مفتوح دارد.
از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام واضح باد که مولوی ثناء الله با رقیمه کریمه رسیده موجب مسرت گردید
قصد اینجانب بسبب بعض اسباب که شرح آن بطول میخواهد اتفاق افتاد توقع آنست که در اوقات مرجوه
دعای سلامت از آفات ظاهره و باطنه در حق بنده ضعیف و فرزندان و متعلقان بوجوه می آمده باشد

والسلام - برادرم میان اہل اللہ شفا یافتہ اند الا قلیلی از جراحات باقیست امید واری آنست که
آن نیز بہتر شود و از جانب فقیر که فقیر آنجاست بردہ کردہ ہستند ازین سبب نامہ علیحدہ نوشتہ اند

⑤ **مکتوب پنجم** بخواجہ محمد امین در تحقیق مجلی از نسبت آنحضرت و تعبیر وجود موہوب و بیان تقلید آنحضرت
مذہبی از مذاہب فقہا و ائمہ اربعہ برادرم خواجہ محمد امین اکرمہ اللہ بشہودہ. چند سوال کردہ بود جواب
آن بین الاجمال والتفصیل نوشتہ شد **سوال اول** آنکہ نسبت تو بانسبت کدام طریقہ از طرق مشہورہ
مشابہ تر است **گفتم** در اخذ اشغال طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اقوی در اتصال
من طریقہ نقشبندیہ است و در نسبت باطن اقتدای من بطریقہ جیلانیہ است زیرا که اصل در طریقہ نقشبندیہ
حفظ صورت ذہنیہ حضرت حق است و در مدرکہ ہر آدمی اشارتی بآنجناب واقع است و آن صورت اجمالیہ
ذہنیہ حضرت حق است این طائفہ آنرا واسطہ گرفتہ اند تا بران مواظبت کنند و ہر وقت که خواہند
ازان انتقال کنند بحقیقة الحقائق و اصل در طریقہ جیلانیہ تہذیب روح و سر است تا چون مہذب شدند
ہر وقت که آنرا اعمال کنند معرفت تجلی اعظم میسر شود و در سجادہ و خلافت و بشارت سلف بحال خلف
اقوی نزدیک من طریقہ چشتیہ است و اقوی نزدیک من باعتبار دلیل کتاب و سنت و اشبہ باصول
طریقہ جنیدیہ طریقہ سہروردیہ است اگرچہ فقیر را مناسبت باطرق بسیار است الا این چہار چیز ازین چہار
طریقہ استفادہ کردہ ام جزی اللہ عنا الہما خیر الجزاء و فائدہ دیگر زاید از جواب میگویم که در بعض اوقات
مراقبہ حاضر کردہ شد بر من اجداد مرا تا حضرت عمر رضی اللہ تعالی عنہ دیدم ہر یکی نوری یافتم
که بآن نور غالب شدہ است دریافت پیدا کردہ بر جمعی که دو صد کس باشند یا زیادہ و آنرا متوارث
یافتم ابا عن جد و آن باصطلاح ما نقطہ بحت است اگرچہ گاہی باعتبار دنیا باشد و گاہی باعتبار دیانت
و علم و دیدم که آن نور بطریق وراثت نسبت من انتقال کردہ است **سوال دوم** آنکہ صوفیہ فرمودہ اند
که بعد فنای بشریت وجود موہوب میباید مصرع موسی اندر درخت آتش دید * سبز تر میشد آن درخت از نار
شہوت و حرص و صاحبدل * ہمچنین دان و ہمچنین انگار یعنی فنای بشریت و وجود موہوب
چیست **گفتم** اتفاق حکما و صوفیہ واقع شدہ است که بنی آدم بر سہ طبقہ مخلوق شدہ اند آنکہ نفس بہیمیہ او

غالب تر است و آنکه نفس بهیمیه او زورآور تر است و آنکه نفس نطقیه او قوی تر است پس آدمی در ابتدای
حال مغلوب یکی ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب و نفس بهر راهی که آن غالب میکشد میرود و چون توبه کرد و
معتقدات شرع را و عقل خود جا داد و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت او را با نفسی نماند الا بعد
اجازت شرع چه در باب بهیمیه چه در باب شهویه بشریت او فانی شد در شرع و نفس او بشرع باقی ماند و حدیث
لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به اشارت بهمین مقام ست چون ازین مقام ترقی
واقع شود و محبت حضرت حق و دوام توجه باو لازم گرفته و مغلوب آن شد و او را با نفسی نماند الا اتصال
بی کیف و قبله نماند توجه و انجذاب خاطر او را الا همین یعنی در حق و باقی گشت بحق و اینجا دو راه پیش آمد
یکی راه نور القدس و حجر بیت الله آن شاهراهی است بذات بحت و دوم راه توحید افعال و صفات و
اضمحلال اشیا در حقیقت واحده و طلوع آن از کوه انا خود و انا هر موجودی بعد از آن استقلال آن حقیقت
واحده بخیال خود و بعد از اتمام هر دو راه پاکی می آگاه باشد او را با آنکه هر لطیفه حکمی دارد و حکم یکی حکم
دیگری را مزاحمت نمیکند و متعاقب آن تفرقه می اندازند در میان ظاهر و باطن این شخص و دست درکار
و دل با یار بجوارح و نفوس ثلثه کارهای مناسب آن میکند و بسر و روح بکیفیت اتصال مشرف میشود و با
لطیفه خفیه بمعرفت حقیقت واحده مشرف میگردد و این را وجود موهوب گویند و این در بیت اشاره باشد
سوال سوم آنکه عمل تو در مسائل فقهیه بر کدام مذهب ست گفتم بقدر امکان جمع میکنیم در مذاهب
مشهوره مثلا صوم و صلوة و وضو و غسل و حج بوضعی واقع میشود که همه اهل مذاهب صحیح دانند و عند تعذر
الجمع با قوی مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل مینمایم و خدای تعالی آنقدر علم داده است که
فرق در میان قوی و ضعیف کرده شود و در فتوی بحال مستفتی کار میکنیم مقلد هر مذهبی که باشد او را از آن
مذهب جواب میگوییم خدای تعالی بهر مذهبی ازین مذاهب مشهوره عرفتی داده است الحمد لله تعالی۔

(٦) **مکتوب ششم** نیز بخواجه محمد امین در جواب بعض مسائل بسم الله الرحمن الرحیم محب عزیز القدر
خواجه محمد امین سلمه الله تعالی۔ سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین لطائف من کدام لطیفه است پس
لازم شد که آنچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید۔ باید دانست که لطیفه قلب هرچند یک

لطیفه ایست اما وجوه و طبقات شتی دارد وجهی دارد بجوارح و وجهی دارد مایل بنفس شهویه و وجهی دارد
مایل بنفس سبعیه که منبع آن نیز دل صنوبریست و طبقه ایست از طبقات دل و وجهی دارد پیوسته بروح و همچنین
روح نیز وجوه و طبقات شتی دارد وجهی دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل بنور القدس و وجهی دارد
ملصق بخفی و آنچه از میان لطائف عزیز مشار الیه بقوت و استقلال امتیاز دارد وجهی ست از وجوه که
بروح نزدیک ست و وجهی از وجوه روح که بقلب مایل ست پس غالب آنست و الله اعلم که ظهور ثمره
طهارت و عبادت و نسبت اویسیه و یادداشتی که غالب بر انس باشد و محبت اهل الله بوجه انس و الفت
بیشتر بود و فتح کار این عزیز از این چیزها و مناسب این چیزها باشد انشاء الله تعالی و اگر اتمام سیر لطائف
مقدر ست آخر کار رجوع بهمین چیزها باشد و استقرار در همین موطن۔ **مکتوب هفتم** بخواجه محمد امین (۷)
در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد قدس سره که در باب خلت و حصول این مرتبه عظمی بآنحضرت
صلی الله علیه وسلم بوساطت بعض افراد است نوشته اند و از آن فرد مراد نفس خود داشته اند۔

برادر عزیز القدر خواجه محمد امین اکرمه الله تعالی بشهوده سوال کرده بودند که حضرت شیخ مجدد قدس
الله تعالی سره العزیز در مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث و غیر آن نیز تصریح کرده اند بآنکه آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم بعد هزار سال بواسطه بعض افراد امت مقام خلت حاصل شد و دعای اللهم صل علی
محمد کما صلیت علی ابراهیم مستجاب گشت و باشاره مفهوم میگردد که مراد از آن فرد ذات حضرت مجدد ست
و این مقدمه بظاهر مورد اشکالات کثیره ست از انجمله آنکه توسط فردی از افراد امت در حصول مقام خلت
که از اعلی مقامات است مستلزم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیا ست علیه الصلوات و التسلیمات و حضرت
مجدد رحمه الله متصدی جواب این اشکال خود شده اند که خدام و غلمان اگر برای مولی و مخدوم لباسی فاخر
طیار کنند هیچ مزیتی ایشان را لازم نمی آید و فیه ما فیه و از آن جمله آنکه در حدیث صحیح وارد شده ست الا ان
الله اتخذنی خلیلا کما اتخذ ابراهیم خلیلا و این حدیث نص صریح ست در اثبات خلت
مر آنحضرت را پس قول بعدم حصول آن مرتبه الا بعد هزار سال مخالف حدیث صریح صحیح باشد۔ گفته نشود
که مراد از این خلت که درین حدیث وارد شده مطلق محبوبیت ست نه خلت مصطلحه فلا اشکال زیرا که تشبیه

بحلت ابراهیم از ین تاویل با میکنند پس درین مسئله آنچه نزد تو متحقق شده باشد بنویس باین سبب بخاطر
رسید که هرچه در حالت ابتدا توفیق تحریر آن یابد بنویسد. باید دانست که کشف اهل الله راست و درست
ولیکن در بعض اوقات حقیقة الامر بطریق اجمال در می یابند و در بعض اوقات بتفصیل و در بعض اوقات بتشبیح
بتشبیهی و در بعض اوقات بتعبیر حجاب و متتبعان کلام صوفیه لاچار ندارند دانستن اجمال و تفصیل و اغماض نظر از معانی لفظی
سر قائل را در میان کلام مجمل و مفصل مهیا شد پس باشکال اریم که در هر طائفه از زمان فیضی دیگر فتح میکنند و درین
زمان فیضی دیگر در میان مردمان مفتوح شد و چون روح حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات و التسلیمات بسبب
علو استعداد تعین ایشان و عموم فیضی که بر دست ایشان بر مردمان القا شده است و بسبب ظهور انتظام و شر
بهوری که از حجر بهت حضرت ایشان سر آورده و لاسباب اخری لا نطیق ان نحصیها ساعتها بوده عنوان
خطیرة القدس و شبح آن و روپوش آن و مظنه آن و تمثیل و صورت هرچه ازین قبیل میتوان گفته شده است فیضی هم
جدید که در عالم پیدا میشود و بتازگی بر روی کار می آید بضمیمه حظیرة القدس میشود و بسبب انجبار همت نفوس
بنی آدم که طبقه بعد طبقه پیدا میشوند اول بساست که این امر را اجمالاً ادراک کنند و باین لفظه تعبیر نمایند که این
کمالات ایحال آنجناب را حاصل شده است و تفصیل این کلام و ایفای حق آن آنست که گفته شود که مصلحت کلیه الهیه
تقاضا کرده است که بعض شروح و تفاصیل و عکوس تجلی اعظم در هر عصری پیدا شود و منشا آن حجر بهت شخصی
باشد از کمّل و آن حجر بهت با آن نور مجدد و بمنزله شعاع تجلی اعظم و بمنزله اعراض آن جوهر انجمن گردد و آن ظهور
خود دست بحسب اطوار و ادوار و طور خود دست بحسب اشخاص و زمان هاین فقیر اشارتی کرده باین قسم ظهور
و باین قسم اشکال و این بیت با اجمال و آمیش حسن دگر در کار شد چشم او را سرمه ام یا زلف او را شانه ام
چون این مقدمه ممهد شد دیگر نیز باید دانست که حقائق اجمالیه که بر اهل الله ظاهر میشود چون لغت و عرف از تعبیر
آن کوتاه است این طائفه لفظی از کتاب و سنت که بحسب فن اشاره و اعتبار بر آن حمل توان کرد میگیرند و آنرا
عنوان آن حقائق اجمالیه فائضه بر قلب ایشان میگردانند و سخن را با آن مربوط میسازند و آن معارف غامضه را
در پرده آن لفظ ادا میفرمایند متفرسان از مطالعه کنندگان را لازم است که از خصوصیت این لفظ اغماض نظر
کنند و مطمح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفه غامضه سازند پس فیما نحن فیه اقامت لفظ خلت و استجابت دعای

اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم و تصویر دائره که مرکز صرف ذاتست و محیط آن کمالات
ذاتیه بازچه بود نه آن مرکز دائره تامه که آن مرکز محبوبیت ست و محیط آن امتزاج محبیت همه نیز نگرفتن
اشارة و اعتبار ست اعتراض مثل این مقدمات وارد نمیشود چنانکه در صورت ذاتیت اسم الهی اعتراض نقض
اینجا بر اطلاق اسم و یاد بر وجوب وجهی ندارد و همچنین ست سخن در حقیقت قرآن و حقیقت کعبه و حقیقت محمدیه
بیانش دانسته و اقوال سبب خلاصه کلام آنست که بعد از الف ثانی دوره دیگر شده است که بعض اعتبارات اجمال
فیوض متقدمه ست مثلا احوال قلب و روح و سر و غیر آن همه مجمل شده و هیئت جمعیت پیدا کرده و بعض اعتبارات
تفصیل فیوض متقدمه ست مثلا مسائل محبوبیت و انانیه کبری و درین دوره مفصل تر ست از دوره سابقه و تفصیل
حقائق این دوره شرحی میطلبد که این ورق گنجائش آن ندارد و بالجمله شیخ مجدد از اصل این دوره اند و بسیار
معارف مختصه این دوره که از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سرزده و شیخ قطب ارشاد این دوره است و بسیاری
بسیاری از گمراهان بادیه طبیعت و بدعت خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت مدور این دائره و تکوین کائنات
و شکر نعمت شیخ شکر نعمت مفیض اوست اعظم الله تعالی له الاجر و فقیر در اکثر معارف که شیخ بزبان فتح آورده
مصدق اوست مثل اشارة بتوحید شهودی اگرچه شیخ از رمز و ایما در آن تجاوز نکرده و سخن بی پرده ادا نموده
و مثل قول بحقانیت علما اهل سنت در معارف اجمالیه که بتقلید انبیا علیهم السلام اخذ کرده اند و مخالف نبودن
آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علما مقتصر ست بیان حظیرة القدس و تجلی اعظم و آن متعین ست در تفسیر
کلیه بیان صورتهای که در مرآة متعین شود و ازین تعین بساطت اولی چند مرحله بر تر ست ایشان بهر طبقه
مرتبه خبر سید هند همه است و درست ست و در صورت واجب ست قول بحیوة شاسوی الله و قول بارادة
که تعلقات متجدده داشته باشد آنیست آنچه نزدیک فقیر در شرح معارف شیخ مجدد متعین شده و اگر تحقیق
دانشمندانه در حل این اشکال سر میتوانیم گفت که غرض شیخ اثبات اصل خلت ست آنحضرت را صلی الله
علیه و سلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود در فیضان خلت بر بنی آدم بآن معنی که بتوسط او بعد هزار
سال مردمان حصه از آن خلت یافتند و درینجا هیچ قدر شنیع نمی آید زیرا که فضائل اضافیه مثل مقتدا و متبوع جمیع
شدن بتوسط خلفا متحقق شده ست و همچنین هر عالمیکه بسبب او جمعی مهتدی شوند و اتباع حضرت خاتم الانبیا

صلی الله علیه وسلم درست کند آن عالم واسطه عموم دعوت مقتدا بودن آنحضرت هم آن قوم را خواهد بود وانکار

آن مکابره است والحمد لله تعالی اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه و سلم تسلیماً کثیراً

(۸) مکتوب هشتم بخواجه محمد امین در کشف اسرار تفضیل نبوت بر ولایت - برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله

مشهود و از سر تفضیل انبیا علیهم السلام بر اولیا رضوان الله علیهم سوال کرده بودند بدانند که تفاضل در حقایق انواع

بغیر ملاحظه آثار و بغیر تصور مطلبی که قبول آن آثار را نماید کنند معقول نیست مثلاً سیاه را بر سفید فضل نهادن یا علاوه را

بر حامض راجح دانستن بغیر آنکه بنسبت این مریض یا بنسبت این حال قیاس کنند معقول نیست هر حقیقت در حد

ذات خویش فواره ایست از دریای وجود جوشیده نمی توان گفت که یکی از دیگری باعتبار وجود بهتر است

نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است از آن تعین دیگر باعتبار وجه خصوصیت بهتر است و

نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است از آن تعین دیگر باعتبار وجه خصوصیت بهتر است و نمیتوان

گفت که لوازم و آثار هر حقیقی باعتبار اشتباک و اقتران با آن حقیقت بهتر است که طبع سلیم از تجویز این اطلاقات

تحاشی میکند پس معنی تفضیل بغیر تصور مطلبی که قبول آثار هر حقیقی بکند و آثار یک حقیقت در آنجا انفع و ملایم تر

باشد از آثار حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در محاورات تعرض آن مطلب نکنند از قرائن دانسته میشود و کلام حکما

کرام مطلق کرده اند مثلاً اسپ را بر گاو تفضیل می نهند و مطمح نظر آنست که گاو و اسپ هر دو با آدمی ملابست دارند

و آدمی استمتاع از هر یک میکند پس باعتبار ملایم بودن با آدمی و کفایت حاجات تامل کردیم فرس را دیدیم

که در کارزار و گیر و دار که کار پادشاهان و مجاهدانست نفع میدهد و گاو را دیدیم که در حمل اثقال و حرث حبوب

که کار دهاقین و تجار است سود میرساند و فرقه اولی اعظم و اشهر اند از فرقه ثانیه پس اسپ را بر گاو ترجیح دادیم

اگر در بعض مقالات این مقدمات را مطوی گذارند عقل سلیم آنرا اهمال نمیکند و تحتمل که بعض افهام ضعیفه مشهورات

عامه اطمینانی پیدا کنند و در طلب ملایمی و منافری که سبب اشتهار آنها شده است نیفتند و للناس فیما

یعشقون مذاهب ولیکن مبحث ما در فرقه ایست که ادنا حقائق الاشیاء کما هی دعا ر حال ایشانست و

همچنین تریاک را بر زهر رجحان نهادن نه باعتبار حقیقت آنهاست و نه باعتبار آثار آنها زیرا که زهر نباتی باشد یا

حیوانی کمال صورت اوست چنانکه تریاک کمال صورت نوع خود است هر یکی جمالی را از وجوه جمال حقیقه مطلقه

شرح کرده است لیکن چون هر دو وارد شدند بر انسان و حیواناتی که با انسان ملابست دارند و آن یک منافر بود
باین اجسام و آن دیگر ملایم استحسان یکی و استقباح دیگری مسلم الکل گشت و هیچ آدمی در ترجیح یکی بر دیگری سخن نماند
یا از این اشیاء مفضول در بعض احیان بنسبت بعض اشخاص انفع میباشد از اشیاء فاضله مانند گاو چون سقی ارض
آثار و آن شود ملایم تر میشود از اسپ چون نقل شخصی بودی محتاج شویم زهر ملایم تر میباشد از تریاک و چون
باستنجا محتاج شویم سنگ ملائم تر ست از ذهب و فضه پس ملائمت در اکثر احوال و اشرف احوال و اکرم است از
از ملائمت در اقل احوال و اخس احوال و اوضع افراد در نظر بنی آدم فرقی پیدا کرد و پس مضطر شده اند ما دو
نوع از فضل فضل کلی و فضل جزئی چون این مقدمه روشن گشت ما که تفضیل انبیا بر اولیا نه از جهت حقیقت نبوت و
ولایت است و نه باعتبار اقتران آثار هر حقیقتی بل هر دو شق بلکه باعتبار موطنیست که اثر پذیر از آثار هر دو حقیقت
میشود و آثار یکی ملائم تر ست و رانجا باعتبار اشرف اوضاع و اکرم احوال از آثار آن دیگر و همین ست معنی فضل کلی و
آن موطن جمهور بنی آدم ست و آن آثار تهذیب نفوس ست بعلوم ماخوذه ایشان و وجوب انقیاد ایشان را در رسوخ
علوم ایشان باعتبار ترجمانیت لسان قدم و ضرب تشریع بر ایشان و مانند جارحه بودن در اصطلاح حقیقت مطلقه
ایشان را و بحقوق خود ایشان را آشنا کردن و وجوه مفاسد دنیویه و اخرویه از میان ایشان بر انداختن و انچه مانند
و در اینجا هیچ شبه نیست که انبیا افضل اند از اولیا جمعی که ولایت را بر نبوت فضل نهاده اند اهمال اعتبار این موطن
نموده اند و حقیقت کار را نشناخته اند و بر همین مبحث قیاس باید کرد تفضیل شیخین رضی الله عنهما بر حضرت مرتضی رضوان الله علیهم که
باعتبار ترویج شرع و اقامت حقوق خلافت و کثرت فتوح اسلام و جمع کلمه بنی آدم در طاعت شرائع و اطفای
نائره نفسانیت ایشان و ر مخالفات شرائع و مانند آن پس کسیکه در تشکیک کرده است بملاحظه قوت قرابت
یا شدت شجاعت و مانند آن بمغز سخن پی نبرده است والسلام **مکتوب نهم** نیز بخواجه محمد امین در سر قدیم بودن
قرآن مجید و نزول وحی بوساطت ملائکه و بیان حقیقت قرآن و استفاضه حضرت ایشان از آن حقیقت بغیر وساطت ⑨
برادرم محمد امین اکرمه الله تعالی بشهوده. سوال کردند که سر قدیم بودن قرآن چیست و فرود آمدن وحی از تجلیات
و حقیقت قرآن چه معنی دارد. بباید که چون در ازل پیش از زمان تجلی اعظم در سطح حقیقه مطلقه متعین شد کمالاتی
از کمالات تجلی اعظم بوی قایم شد مانند قیام ضوء بجسم آفتاب و آن کمال تدبیر نفوس انسانیه است بعلوم منسوبه

ازراه نفوس کامله از میان نفوس بنی آدم بر قانون علومیکه صورت انسان آنرا اقتضا میکند در لطیفه
خود باقتضای اولی بدون شرط اشتغال باسباب کشف یا مقدمات دلائل عقلیه و مانند آن این کمال یافته
و امتیازی پیدا کرده است یک حدی جامع و مانع بهم رسانیده بعد ازان در عکوس تجلی اعظم که در انجا منتقش
متعین شده است صورتی دیگر گرفت و نتیجه علم آنجا ممهد شدند تذکیر بآلاء الله و بایام الله و بجازاة المعاد و نحو آنها
و تعیین احکام در عبادات و تالیف منزلی و تالیف مدنی و دائره کشاده تر شد بعد ازان چون حضرت پیغامبر صلی الله
علیه و سلم مبعوث شدند آن علوم بعد غیبی که از صلب حظیرة القدس خاسته است و هم ملاء اعلی همه آنرا تعیین نحو دیگر
جبرئیل مقدم ایشانست درین تعیین در لطیفه عقلیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم لباس لغت عربیت و اسلوب بدیع سور و
آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا بمردمان رسانیدند و در تبلیغ آن جارحه شدند از جوارح الهی در تقویم
غیبی آن کار را سرانجام دادند پس هزاران هزار افواج ملائکه ملهم شدند بمحبت آن و حفظ و الفاظ آن و بنی آدم قرنا
بعد قرن آنرا تلاوت کردند و بآن تقرب نمودند بخدای عز اسمه و در صحیفه اعمال ایشان مکتوب شد پس در موطن غیبی
از عالم مثال که متوسط است در عالم علوی و سفلی و برکات ارض هر دو درانجا جمع میشود صورت گرفت و طرفه
وسعتی پیدا کرد پس قرآن قدسیست باصل خود و محدثست باعتبار نزول و عربیت و کلام حضرت حق ست و
منزل بواسطه ملک کریم و متلو بر السنه عباد و مکتوب در مصاحف و تفخیم ایشان در ملاء فرشتگان و واجب التعظیم
و کثیر البرکات و تلاوت آن موثر درجات بنی آدم که القرآن لما قرئ له و متعین در ملاء اعلی و عالم مثال و من
بحمد الله تعالی مستفیضم ازین حقیقت متعینه در عالم مثال بواسطه **البیت** ولو ان لی فی کل منبت شعرة
لسانا لما استوفیت واجب حمده والسلام **مکتوب دهم** در تحقیق معنی بعض ابیات مثنوی مولوی روم قدس
سره ابیات اینست **مثنوی** هین بخوان استیاس الرسل ای عمو تا بظنوا انهم قد کذبوا
این قراءت خوان که تخفیف کذب این بود که خویش بیند محتجب در گمان افتاد جان انبیا
زاتفاق منکری اشقیا **جواب** الحمد لله صحابه در آیه حتی اذا استیاس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا
مختلف اند حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها کذبوا بتشدید ذال میخواند و کذبوا بتخفیف نمیخواند و تخفیف را اصلاً
می انگاشت زیراکه در صورت تشدید معنی آنست تا وقتیکه ناامید شدند پیغامبران گمان کردند پیغامبران که بر

(۱۵)

نسبت کرده شد انشان یعنی بعیکه بیان آورده بود نه خطره آرند و بخاطر ایشان گذشت و نسبت دروغ نسبت انبیا
بخطور ایشان شد و اگر کذبوا بتخفیف خوانده شود معنی چنان باشد که گمان کردند پیغامبران که دروغ گفته شد با ایشان
یعنی خداتعالی وحی دروغ فرستاده با ایشان و این گمان مخالف عصمت انبیاست اخرج البخاری عن عروة عن
عائشة قالت له وهو یسألها عن قول الله عز وجل حتی اذا استیأس الرسل قال قلت اکذبوا ام
کذبوا قالت عائشة کذّبوا قلت فقد استیقنوا ان قومهم کذبوهم فما هو بالظن قالت اجل لعمری
لقد استیقنوا بذلک فقلت لها وظنوا انهم قد کذبوا قالت معاذ الله لم تکن الرسل تظن ذلک
بربها قلت فما بال هذه الآیة قالت هم اتباع الرسل الذین امنوا بربهم وصدقوهم فطال علیهم البلاء
واستاخر عنهم النصر حتی اذا استیأس الرسل ممن کذبهم من قومهم وظنت الرسل ان اتباعهم قد
کذبوهم جاءهم نصر الله عند ذلک و عبد الله بن عباس کذبوا بتخفیف میخواند و میگفت خدای تعالی
جای دیگر میفرماید و زلزلوا حتی یقول الرسول والذین امنوا معه متی نصر الله و جای دیگر میفرماید اولم
تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند نحن احق بالشک من ابراهیم
و خطرۀ گفت نافی خطره پس شک و ظن اینجا مجاز است بمعنی آنکه خاطر ایشان بسبب جبلت بشریت مضطرب شد
مانند اضطراب شک کننده در حقیقت وحی یا مانند اضطراب ظن کننده کذب وحی و این مشابه سائر متشابهات
قرآنست مثل بل یداه مبسوطتان که بمعنی جواد آمده است فی الکشاف عن ابن عباس و ظنوا حین
ضعفوا و غلبوا انهم قد اخلفوا ما وعدهم الله من النصر وقال کانوا بشرا و تلا قوله و زلزلوا حتی یقول
الرسول والذین امنوا معه متی نصر الله فان صح هذا عن ابن عباس فقد اراد بالظن ما یخطر بالبال
و یهجس فی القلب من شبه الوسوسة و حدیث النفس علی ما علیه البشریة واما الظن الذی هو ترجیح احد
الجائزین علی الآخر فغیر جائز علی رجل من مسلمین فما بال رسل الله الذین هم اعرف الناس بربهم و
انه متعال عن الخلف فی المیعاد منزه عن کل قبیح مولوی قرأت ابن عباس اختیار میکنند و توجیه میفرمایند
که احوال انبیا مختلف است در بعض اوقات رفع حجاب میشود و احوال بنده رای العین می بینند و در بعض اوقات
حجاب بشریت مانع میگردد و از حالت رای العین بستر و می آیند و ضیق خاطر و اضطراب بشریت میرسد بحکم

(۱۱)

حالت احتجاب را بطریق مجاز لفظ تعبیر واقع شد **مکتوب یازدهم** در ذکر شمهٔ از مناقب ابو عبد الله محمد بن
اسمعیل البخاری رحمه الله تعالی رحمة واسعة و بیان اشتمال کتاب صحیح او بر امهات مطالب اکثر علوم دینیه. الحمد لله و
الصلوة علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم الی الابد [illegible] در حدیث لو کان الایمان عند الثریا
لناله رجال او رجل من هؤلاء یعنی اهل فارس و فی روایة لناله رجال من هؤلاء بلا شک [illegible]
بسیار دیدم فقیر گفت امام ابو حنیفه درین حکم داخل است که خدا تعالی علم فقه را بر دست وی شائع ساخت جمعی از
اهل اسلام را بآن فقه مهذب گردانید خصوصاً در عصر متأخر که دولت همین مذهب است [illegible]
اقالیم پادشاهان حنفی اند وقضاة واکثر مدرسان و اکثر عوام حنفی اند امام ابو عبد الله بخاری نیز داخل [illegible] که خدا تعالی
علم حدیث را بر دست وی مشهور گردانید و تا زمان ما حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم بواسطه این مرد [illegible]
صحیح متصل باقی ماند شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث نفاری داشت با [illegible] حال اکثر متفقهه عصر [illegible]
الصواب این سخن احقیر را نه پسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت [illegible]
حدیث ضعیف بود در فقه و فهم معانی از مخاطبه آن عزیز روی بازکشیدم که فائده نداشت [illegible]
شدم و گفتم که شیخ ابن حجر در تقریب میگوید محمد بن اسمعیل ابو عبد الله امام الدنیا فی فقه الحدیث
واین سخن نزد یک کسی که تتبع فن حدیث کرده باشد بهیچ قابل تشکیک نیست بعد از آن [illegible]
علمیه که منشاء آن بخاری بوده است حامل لوای آن غیر بخاری کسی دیگر نبود و بیان کردم [illegible]
هر چه خواست بزبان جاری ساخت خواجه محمد امین گفتند آنچه مذکور شد بغایت مفید است اما حافظه ما گنجایش
حفظ آن ندارد مگر آنکه حاصل آن باختصار و ایجاز بقلم مضبوط گردد موافق استدعای ایشان این مقاله
را بقلم مضبوط کرده شد والله الموفق والمعین باید دانست که علم حدیث تا صد سال از هجرت [illegible]
از سینه بسینه منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفت صد سال دیگر پایه پایه مستحکم [illegible]
می شدند. بخاری بعد دو صد سال حامل لوای حدیث شدند و مرجع عالم درین فن گشتند [illegible]
از همه بخاری آنرا سرانجام داده است در اعلی اقسام حدیث از غیر آن بعد از ان محدثین [illegible]
والفضل للمتقدم تفصیل این کلمه آنکه بعد تدوین احادیث چون امعان نظر کردند دیدند که بعض احادیث [illegible]

که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم سه کس از اصحاب آنرا روایت کرده است و از هر صحابی طریقی مشتهر بر آمده و از
و در بر دو زمنه را پدید شده و این مرتبه اعلی مراتب حدیث است مطلقا بعد از آن **حدیث مشهور** که از حضرت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز این عزیز در طبقه کبار تابعین یا صغار تابعین
یا کبار تبع تابعین طرق متعدده پیدا شد مانند حدیث انما الاعمال بالنیات که در کتب صحیحه آنرا غیر حضرت عمر رض
راوی نیست و غیر علقمه از حضرت عمر رض روایت نکرده است و غیر محمد بن ابراهیم از علقمه روایت نکرده است و غیر
یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی بن سعید از طبقه صغار تابعین است از وی جماعات لا تعد
ولا تحصی روایت کرده اند بعد از آن حدیثی که بدرجه شهرت از طبقه اولی پیش از زمان تبع تابعین نرسیده و آن بر چند
قسم میباشد زیرا که یا آنست که طرق متعدده دارد و تا مخرج خود که صحابی یا تابعی یا شخصی از کبار تبع تابعین باشد
یا ندارد و آنچه طرق متعدده دارد و که یکی گواه دیگر تواند بود و هر یکی متماسک بود و **حدیث حسن** است آنچه تعدد
طرق ندارد و همین یک طریق دارد و بس **غریب** مطلق است باز حسن اگر بعض طرق او همه ثقات متصل
بغیر نکره و شذوذ باشد و روایت از علما معروفین بعدالت و ضبط باشد مخصوص میشود باسم **صحیح** و آنچه مرسل
ثقات و روایت اهل علم غیر بالغین بحد ضبط باشد لیکن طرق متعدده متماسکه دارد که یکی شاهد دیگر تواند بود
مطلق **بحسن** تعبیر کرده میشود و اینست اصطلاح ترمذی و وی اول کسی است که اسم حسن را اشتهار داده
و آنچه مشهور باشد لیکن هیچ طریق از وی بحد صحت نرسید او نیز در **حسن** داخلست و قلیل ما هو و پس بخاری کتاب
خود را برای صحیح مجرد مخصوص گردانید بعض از آن مستفیض و بعض مشهور و بعض **صحیح** مقبول و درین خصلت اول
کسیکه قدم راسخ زده است بخاریست و اگر بخاری را غیر از تمیز صحیح از سقیم فضیلتی دیگر نباشد صدق حدیث
لناله رجال من **هؤلاء** درست بر وی زیرا که ایمان نه همین فقه است بس تفسیر و سیر و سایر فنون حدیث موقوف
علیه ایمانست لامحاله فکیف که این خصلت منحصر است در خصال دیگر بعد از آن باید دانست که بخاری بعد از متقدمین
ظاهر شد و قبل از وی علما در فنون چند از علوم دینیه تصانیف ساخته بودند امام مالک و سفیان ثوری در فقه
تصنیف کرده بودند و ابن جریج در تفسیر و ابو عبیده در غریب قرآن و محمد بن اسحق و موسی بن عقبه در سیر
و عبد الله بن مبارک در زهد و مواعظ و کسائی در بدء الخلق و قصص انبیا و یحیی بن معین و غیره در معرفت احوال

صحابه و تابعین و جمعی دیگر مسائل داشتند در زهد و آداب و طب و شمائل و اصول حدیث و اصول فقه و رد بر ملحدین
مثل جامع بخاری این همه علوم مدون نزد اهل فن مشهور و جزئیات و کلیات انتقاد نمود و پس قدری از علوم هم باحادیث
صحیحه که بر شرط بخاری است بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورد تا بدست مسلمانان در امهات
این علوم حججی قاطعه بوده باشد که در آن تشکیک راه نیابد و عقل دلالت میکند بطریق بداهت تا وقتیکه کسی جزئیات
و کلیات علمی را نداند انتقاد او و تمیز آنچه از احادیث صحیحه ثابت شده از غیر آن میسر شدن نتواند شد چنانکه اگر کسی گوید
که فلانی قواعد طبیه را که در قانون شیخ کرده است انتقاد نموده است بطریق بداهت دانسته شود لا محاله که جزئیات و کلیات
قانون را مستحضر ساخته است و بمیزانی که خدا تعالی در سینه او نهاده هر یکی را سنجیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانی
دیوان ابوطیب را انتقاد نموده است بالبداهت دانسته شود که عروض و عربیت و طریق انشاء و شعر نیک ورزیده و اکثر
مسائل آنها امتحان نموده و آنچه بکتاب اسد یا حدیث صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا
ساخته و کفی بذلک فضیلة و فخرا و اگر انصاف را کار فرمائیم هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون
تکلم کرده باشد کلام ایشان مقتصر بر یک فن است یا دو فن غالبا هیچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استدلال از آثار
حدیث بر این علوم بیشتر از بخاری سخن گفته باشد و نیز انصاف را کار فرمائیم دانسته شود که امهات این علوم را از
احادیث صحیحه بر آوردن و انتقاد نمودن کاری عظیم است و در شریعت محتاج سرعت انتقال ذهن و حفظ طرق حدیث
و استحضار آن علوم تا آنکه امام احمد با آنهمه تبحر خویش گفته است کلامی که حاصل او آنست که ما از انتقاد سه فن که سیر و تفسیر
و زهد باشد عاجزیم زیرا که اکثر آن مرسل و ضعیف بنظر می آید بار بار زیاده کرده است بخاری در هر یک ازین فنون
فوائد جلیله از موقوف صحابه و تابعین آنها را در تراجم باب منتشر گردانیده است و طریق استخراج احادیث و مسائل
متعلقه بآن تعلیم کرده است و طرق استدلال باشارت نصوص و اختراع نموده است آری در استدلال بخاری هیچ
نوع هست که محققین فقها آنرا قبول نمیکنند مانند استدلال بهر یکی از دو محتمل لفظ برای مسئله و للناس فیما یعشقون مذاهب
و هیچکس نیست از علما که محل اعتراض در بعض مواضع نشده باشد و نیز در عقد تراجم سوء ترتیب و تقریر او در میان آید
و سببش آنست که پیش از وی فن تبویب چندان ممهد نشده بود و اهل علم را مطمح نظر مطالب علمیه میباشد نه تراجم و ترتیب

شیشه صاف ار نباشد گو سفال درد باش
رند درد آشام را با این تکلفها چه کار

مکتوب دوازدهم

در بیان دلیلی واضح برای فرقه ناجیه الحمد لله والصلوٰة والسلام علی افضل انبیائه اما بعد روزی عزیزی فاضلی ذکر کرد که بهند
توفیق اسلام یافت و در پی تعلیم شرائع اسلام افتاد و در بدو الحال شخصی از شیعه با او برخورد و گفت اسلام طرق متعدده
دارد و صائب ترین و بهترین طرق طریقه شیعه امامیه است که مدار ایشان اتباع ائمه اهل بیت است و اهل البیت ادری
بما فیه زنهار ترا متعصبان نواصب گمراه نسازند بیا تا من شرائع اسلام بر طور امامیه ترا تعلیم نمایم
بعد ازان با این عزیز فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین فرق
اسلام است زنهار این گمراهان ترا گمراه نسازند بیا تا مذهب امام ابوحنیفه ترا تعلیم کنم آن جدید الاسلام
در اشکال در ماند و ندانست که کدام را اختیار کند تا چندی در تنازع بود هر یکی بجانب خود میکشید
آخر این عزیز فاضل گفت در مسجد جامع برو و بر ملا وقتیکه الوف ناس مجتمع شوند تقریر مذهبین پیش
ایشان بکن ببین که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک از اظهار عقیده خود در میان ایشان
خائف و هراسان است پس سواد اعظم را تابع شو باین تدبیر آن شخص از اشکال برآمد و سنی پاکیزه
گشت مقارن این حکایت خواجه محمد امین را سوالی بخاطر رسید که وجه ترجیحی که این فاضل بآن
اعتماد نمود امری خطابی بلکه شعری است اعتماد را قابل نیست زیرا که در بلاد ایران اگر این تنازع
واقع میشد الوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند و بسا بدعات شائعه که عموم ناس بدعت
بودن آنرا نمی دانند و در استحسان آنها افتاده اند و همچنین است کلام در میان مذاهب حقه فیما
بینها کما لا یخفی بعد ازان بخاطر ایشان رسید که لطف الٰهی مقتضی آنست که درین مسئله حجتی
قاطعه بوده باشد که در آن حجت شکوک و شبهات را گنجایش نبود هر گاه افراد دریافت حقیقت
در جهت می شد و اگر نفس و شیطان ازان باز داشت هالک شده باشد بعد ثبوت حجت بر حقیتی که
معذور نباشد بعد ازان در تعیین آن حجت قاطعه بخاطر ایشان خلجی پیدا شد از فقیر حقیر طلب
کشف آن نمود گفتم درین مسئله و در سائر مسائل که موقوف علیه شرائع باشد لطف الٰهی مقتضی
آن شده است که از علوم حاصله مخزونه فی الصدور در حجت قاطعه منصوبه فرموده هر چند در بعض
افراد تنقیح و ترتیب آن علوم مخزونه میسر نمی آید و در بعض افراد بسهولت نفوس با الفت برهم

مانع اتباع حجت قاطعه می گردد و هرچند تصدیق بآن حاصل باشد پس بعد تصدیق جازم بحقیت شریعت تا گردن نهادن باحکام قران و چنگ زدن بفرمان رحمت مهداة علیه و علی آله و اصحابه افضل الصلوات **اول** چیزے که عقل آنرا بر خود واجب میگرداند آن نیست که تتبع اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان احکام الٰهی باید کرد پیروی آن اخبار بدل و جوارح باید نمود زیرا که کلام او در شخصی ست که تصدیق کرده است بتکلیف الله تعالیٰ عباد خود را باحکام و قصد خروج از عهدهٔ تکلیف مصمم ساخته چنانکه ذکر کردیم و چیزے که ما آنرا بگوش خود از مخبر صادق نشنیده باشیم و در خارج بچشم خود ندیده باشیم طریق علم آن سوی شیوع روایات ثقات نمی تواند بود و **ثانیا** نیز خود لازم مے گرداند که اخبار اہل ملل از ائمه خود دو قسم میباشد نقل بلفظ صاحب ملت و آن چند قسم می باشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح و حسن و غریب و ضعیف عقل حصر می کند اخبار لفظی را درین اقسام - دوم نقل بالمعنی و آن نیز چند قسم مے باشد - اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزے که این دین صاحب ملت ست و ماخوذ از وی ست و اتفاق اکثر بوجہے که مخالف در آن مسئله شاذ و نادر و مکذب و غیر معتبر باشد و معتبر در حل و عقد جمعی ہستند که قایم باشند بحفظ و تدوین شریعت و موصوف بورع و اجتهاد و پیشوای جماعه از مفسرین ملته جمعی که آثار کوشش و حفظ و فهم و تدوین شرایع و تبحر در آن از ایشان دیده نشد و مفسرین آن ملت بایشان متوجه نشدند پس قول این جمع اقل و احقر ست از آنکه در حل و عقد تاثیرے داشته باشد قسم دیگر خبریست که اختلاف فرق ملة در آن واقع شد بر دو قول یا سه قول و هر یکے برای خود ادله در روایات تقریر میکرده باشند پس از انجمله از ملت متواتر یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق جمیع حملهٔ ملت یا اکثر الشان یا ادبار شود و اعلیٰ اخبار از صاحب ملت و حجت خدای تعالیٰ بالزام مثل آن قایم ست بدین قاعده تخریج باید کرد که قران و اصول عبادات و معاملات و عقاید و غیر آن قطعی ست و حجت بمثل آن لازم و آن جمله امهات اخبار شرع است از موجب آن نتوان گذشت **و ثالثا** عقل می شناسد که اختلاف

فرق اسلامیه با یکدیگر باشد. اختلاف فرق سایر ملل بایکدیگر دو قسم ست یکی اختلاف فرق
نوابت با جمهور حمله ملت با یکدیگر در استنباط از شرائع یا در تطبیق نصوص شرائع بعض با بعض
و عقل هر قسمی را حکمی دیگر می نهد و علامتی دیگر می شناسد و این حکم و علامت را انتزاع نمی کند
الا از حقیقت نابت و غیر نابت تفصیلش آنکه پیغامبران اولی العزم را خدا تعالی نفرستاده
است الا برای آنکه امر خود بزبان ایشان شائع گرداند و ایشان بهیچ وجه در امتثال امر
الهی تقصیر نکرده اند و البته تبلیغ حقیقت شرائع کرده اند بطریق شهرت و اشاعت نه بطریق
اخفا و کتمان و سامعان حقیقت آن معانی ادراک کرده اند اگر ادراک نکردند پیغامبران متنبه
می شدند و ایشان را بر غلط ایشان متنبه می ساختند و احتمال آن که شارع بسیار چیزها مما
یتعلق بالشرع بجمهور نرسانیده ست یا رسانید لیکن سامعان غلط ادراک کردند و شارع
بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت لیکن سکوت کرد و از نظر کردن در منصب رسالت و قصد
حضرت حق اظهار دین خود را بزبان ایشان مضمحل می گردد پس ازینجا لازم آمد که طبقه اول را
از جمله ملت که صحابه و تابعین اند پیشوای خود باید ساخت و باید دانست قدری که تبلیغ آن مطلوب
بود ایشان ادراک کرده اند و غلط در حقیقت آن راه نیافته است. بعد از طبقات اولی جماعات
پیدا شدند که همت ایشان اخذ نصوص شارع ست از هر طریقی معتمدی که باشد و اخذ معانی
شرع از هر صحابی و تابعی که بست حفظ دین و ورع در روایات منقسم شد و طبقه اولی را پیشوای
خود ساختند و ایشان را فضل نهادند بر خود در معرفت شرائع ایشان حمله علم اند نه نوابت و اگر
حاصل کلام ایشان آن باشد که شارع بسیاری از شرائع مطلوبه را با ایشان تبلیغ نکرد یا
تبلیغ کرد لیکن ایشان نفهمیدند یا فهمیدند و کتمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند
بر خطا یا روایت قبول نکنند الا از یک طریق فقط یا قولی احداث کنند که طبقه اولی از آن غافل
بودند یا گویند که ایشان حقیقت نصوص شارع را نفهمیدند و ما آنرا می فهمیم ایشان نوابت اند پس
نوابت در آنچه اختلاف کردند با طبقه اولی طبقه اولی را متهم ساختند بکذب یا جهل قابل رد و تشنیع اند و اختلاف

ایشان قایل بر اند اغلب سبب اختلاف جماعه که در تطبیق بعض نصوص با بعض آن یا بسبب تشعب استنباط
از نصوص مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم از قبول آن ابا نکند
اختلاف مقبول ست و رالمعا عقل تصدیق میکند که شیعه از نواصب اند و اهل سنت
از جمله دین و حکم عقل سلیم در اختلاف شیعه با اهل سنت آنست که ترک اقوال شیعه کرده شود
و اختلافی که در علماء اهل سنت حادث شده است حکم در آن معذور داشتن هر کس است و اختیار
راشیه با صول و اقرب بنصوص صاحب شریعت و کبرای طبقه اولی و اینکه گفتم که شیعه از
نواصب اند بجهت آنست که مذاهب ایشان مبنی ست بر آنکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در
هر وقت امامی پیدا می شود که مفروض الطاعة و معصوم و موحی الیه میباشد برو ایمان فرض ست و در
زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم هیچکس مفروض الطاعة غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس
ایشان احداث عقیده کردند که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس از نواصب باشند
دیگر شیعه می گویند که تمامی صحابه و تابعین خیر جمیع بسیر همه بر خلاف حق بودند و روایت هیچکس
معتبر نیست و اتنی الاروایت ائمه خود ها و این علامت نواصب ست دیگر اتباع خود قرآن مجید
را مشروط می گردانند بانکه ائمه ایشان بآن دلالت کرده باشند و این علامت نواصب ست
دیگر شیعه هدایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بغایت تنگ داشته اند که هیچکس بهدایت
ایشان مهتدی نشده مگر آنکه از یک راه بشریعت در آمدند و از راه دیگر از شریعت بر آمدند
پس رحمت الهی چه کار کرد و خاتم پیغمبران چه هدایت نمود تعالی
از یک زوایه جهنم برآورده دیگر را هدایت نتوان گفت سبحانک هذا بهتان عظیم
و همچنین معتزله از نواصب اند زیرا که حاصل کلام این جماعه در بسیاری از عقائد آنست
که جز طبقه اول را قبول نکنند یا بتاویلات بعیده از ظاهر مصروف نمایند و همچنین جماعتی
از متصوفه که در زمان ما پیدا شده اند تکلیف شرایع را سهل گرفته اند و بعض نصوص را بر معانی
فاسده خود حمل نموده اند و می گویند که مقصد اعلی علم اتحاد است و تکلیف شرایع برای مقصد نیست

فائده شیعه از نواصب اند

فائده بیان نواصب بودن شیعه

فائده معتزله از نواصب اند

فائده جماعتی از متصوفه از نواصب اند

از نواصب اند بلا شبه زیرا که اگر کسے دل خود را از عقائد ایشان جدا ساخته نصوص صاحب شریعت
را و اخبار طبقه اولی را تامل نماید هیچ جا ازین مقصد بوے استشمام نکند سبحانک هذا بهتان عظیم
و همچنین زیدیه از نواصب اند که قائل اند بوجوب اطلاع و وجوب بذل سعی در نصرت هر عالم
فاطمی که بسیف خروج کند زیرا که بے شبه قول محدث ست و محال مے نماید که شارع بوجوب نصرت
این جماعه فرماید و تا دامان قیامت دولت هیچکس ازین جماعه مستقر نشود سبحانک هذا بهتان عظیم
و علمای حدیث که جامع اند همه خود را به تتبع احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از هر طریقی مصروف
کرده اند بر معرفت اخبار طبقه اول از صحابه و تابعین نه بالاصالة بلکه براے آن که این اخبار شرح
و تفاصیل کلام آنحضرت باشد و لهذا با رای خاصه طبقه اولی در باب ملک و غیر آن که بمقتضای
بشریت جوشیده و ایشان در آن آرا بحکم ضرورت اختلاف امزجه مختلف شده اند متوجه نگشته
اند زیرا که مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده است و این چیزها را با شریعت چه کار این علما هر چند نظر
بالکلیه اگر اختلافی داشته باشند در فروع آن خلاف کلا خلاف ست و آن خلاف در بوده خلاف ست و در
حقیقت بالاتفاق این جماعه بے شبه از جمله ملت اند احسن الله تعالی الیهم و کثرهم و نصرهم و
خذل اعداءهم و آنچه گفتیم از هر طریقی معتبرے که باشد روایت می کنند کلیات مجمله تفصیلش آنست
که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بالاتفاق موافق و مخالف عقل تام و ضبط وافر و حفظ عظیم داشت لا
انتظم خلافت از ایشان چگونه منتظم میشد و در روایت حدیث اهتمام عظیم داشت و بر منبر تقریر آن
می کرد و هیچ کس از جماعتی که در خطب او حاضر می شدند انکار نمود بر خلاف آرا خاصه او که دائره
لم و لا نسلم در آن آرا متسع بود کما لا یخفی بعد از آن جماعتی حفظ آن اخبار نمودند و تا طبقات محدثین
محفوظ ماند و ایشان آنها را تدوین کردند باز طریقه دیگر را ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی وجهه بالاتفاق
موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فهم ثاقب و ضبط وافر داشت چنانکه درین امور مثل خاص و عام
شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ایام خلافت خود بر ملا تقریر می فرمود و از هیچ احدی قدح
در آن اخبار بظهور نه پیوست بر خلاف حال آرا خاصه او که در دائره لم و لا نسلم افتاده بود کما لا یخفی

ف
زیدیه از نواصب اند

جماعه حفظ آن اخبار نمودند تا آنکه در تدوین درآمد چون این علم را باعلم حضرت عمر تطبیق داد بعض
را مشابه بعض یافتیم و اختلاف فاحش درمیان این اخبار یافته نشد اللهم الا اختلاف یسیر که از نوادر
تعدد روایات است کما لایخفی و همچنین عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت
عائشه و ابوهریره و ابوموسی و عبد الله بن عمرو بن العاص و انس و ابوسعید و جابر و هلم جرا الی
سائر الصحابه آنچه از حفظ و ضبط و کوشش تمام در حفظ احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان
ظاهر شد و اخبار بعض را با بعض منطبق یافتیم الا اختلاف یسیر پس جمعی که این اخبار را استطلاع اندا
جمله دین اند و حمله عقد ملت و درین محل باید دانست که این قسم تفرقه برای کسی ست که در اوایل
فرق ملت استقرار تمام کرده باشد و الا عوام را منصب آنست که بوجهی از وجوه تحری واجتهاد
حمله ملت را از ثوابت شناسند و تابع حمله ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان کامل گردد و پرده از
روی کار برانداخته شود و این ست علمیکه خدا تعالی تکلیف را بر آن دائر ساخته است و در اذهان
ایشان اصل را مرکوز نموده بروجه اجمال هرچند تفصیل آن دقیقه‌ای می طلبد والحمد لله اولا و آخرا
وظاهرا وباطنا **مکتوب سیزدهم** بجواب عریضه حضرت شاه ابوسعید بن سید محمد ضیا
بن سید محمد آیة الله بن سید السادات حضرت شاه علم الله نقشبندی المجددی رحمة الله علیهم اجمعین
سیادت ونجابت مآب حقائق و معارف آگاه عزیز القدر میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر
ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نماید الحمد لله علی العافیه نامه مشکین شمامه مشتمل بر
خیر و سلامت رسید الحمد لله قلمی شده بود که حقیقت وحدانیت که بایجاب از وی حقایق موجودات و صفات
آن صادر می شود مشهود می گردد الحمد لله این کشف حقیقی ست در نفس الامر هرکه کشف او بمرتبه
فوقانی نرسد محض ایجاب می بیند باز چون تحقیقی که جامع احکام حدوث و قدم ست و نام آن
حقیقت بعرفا باتدلی کل ست فرود می آید اراده متجدده می بیند هر دو شهود حق ست از جهت قصور
ظهور حضرت حق ۱۲
نفس ناطقه همه را دفعه واحده می بیند دیگر از بیع و شری جواری که از دار الحرب بگیرند و بغیر عده
شرع تقسیم می شود سوال نموده بودند قصه مختصر در تقوی جائز نیست چون در هر جاریه حقوق تمام

شکر موجودست بسبب تقسیم بهر یکی از حق و دیگری ممتاز می گردد اما پیش قاضی اسلام تا وقتیکه مدعی
دعوی نکرده است فسخ بیع نمیشود بسبب عدم دعوی مدعی زیاده ازین نتوان گفت والسلام بدست
هر آینده انصوب احوال ظاهر و باطن خود نوشته باشند که خاطر نگران جانب ایشان میماند

(۱۴) **مکتوب چهاردهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رح سیادت مآب حقایق و معارف آگاه
سلمه الله تعالی - نوشته بودند که اولاً مشهود میشود که ذات مبدأ آثار دارد مانند آتش که اثر
او سوزش است فرق اینقدر که ذات مبدأ صفات کامله غیر متناهی دارد و لهذا بسبب ظهور مراتب غیر
متناهی می تواند بود و آتش همه یک اثر دارد که سوزش است سیادت مآبا حاصل این شهود ظهور
استعدادات وجوبیه است در مظاهر امکانیه و اطلاع بر عدم تناهی آن استعدادات جمیع صوفیه
چه قائل بوحدة وجود و چه قائل بوحدة شهود همه برآن متفق اند باز نوشته اند که مشهود می شود که
وجود واحد است و قوالب مختلف و بسبب اختلاف قوالب امتیاز ممکنات پیدا شده مثل مصابیح و زجاجه
یک طور است چون آنجا قوالب مختلف است اگر آئینه با سرخ و سبز و زرد باشد رنگهای مختلف پیدا
شود سیادت مآبا این معرفت بوحدة وجود میکشد باز نوشته اند و چیز مشهود می شود ذات
که نور دقیق است و صفات در زید و فرس و حجر و غیره مشهود می شود و در آن میان بنظر دقیق
ذات هم مشهود می گردد - و سیادت مآبا آن نیز از شعبهای وحدة وجودست که حقیقت وجود در
رنگهای مختلف که ظل قابلیات ذات وجود است در همه مشهود و ظاهر است - سیادت مآبا آنچه
بر لوح ضمیر ایشان مشهود شده همه موافق مکاشفات صوفیه محققین است غلطی واقع نشده و این همه سیر
لطیفه خفیه است در خلوت گفته شده بود که در سیر لطیفه خفیه اینچنین مکاشفات پیش خواهد آمد باید
داشته باشند شکر نعمت حضرت واجب الوجود باید کرد و امید فضل باید داشت سیر این لطائف
بحقیقت این نیست که یاران گمان میکنند که بمجرد استنطاق تمام شود طول و عرضی دارد با جمعیه
بخاطر جمع درین سیر و سلوک سعی نمایند هم موافق سیر صوفیه است و هم مطابق شریعت این سخن
آخر طول و عرضی دارد که بالفعل در نوشتن نمی آید بنا بر شریعت بر مغایرة خالق با مخلوق است

و چون مراتب وجوبیه و مراتب امکانیه ممتاز شدند یکی بقهر و عز و دیگر بمقهوریت و ذل متصف شد
احکام شریعت درست آمد والسلام **مکتوب پانزدهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رح (۱۵)
حقائق و معارف آگاه سیادت و نقابت دستگاه میر ابوسعید سلمه الله تعالی - از فقیر ولی الله
عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه چندگاه گذشته که احوال خیریت مآل آن عزیز القدر را
نشنیده بودم الحمد لله که نامه سامی ایشان رسید موجب تسکین خاطر فاتر گشت سیدبر را اجمال و عالم را
تفصیل نوشته بودند و از مشاهده این صورت انس و سرور و از استشعار آن تفرقه و حزن میخیزد این همه
موافق قاعده است راهیکه سلف رفته اند همین راه است هیچ تردد بخاطر راه ندهند باقی ماند ترقی
آن موقوف بر استعداد است و پُر شدن پیمانه این لطیفه خفیه تا آنکه پیمانه خود پُر نشود ترقی
نمی شود **مکتوب شانزدهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید - حقائق و معارف آگاه (۱۶)
سیادت و نجابت دستگاه عزیز القدر میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از
سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه و عافیت آن عزیز القدر با اطفال مسئول نامه مشکین شمامه
مشتمل بر احوال باطنه مطالعه کرده شد آنچه نوشته اند نشان لطیفه خفیه است آنکه اجمالاً اشیا را در
سیدبر، حق بینند و سیدبر را تفصیلاً در اشیا همان کیفیت است که موحدین بدیدن حق در خلق و دیدن خلق
در حق تعبیر کرده اند مبارک باشد خدا تعالی انوار فتوح مزید گرداند فقیر بجهت جمعیت ظاهر و باطن
ایشان و برای صحت مزاج و کشایش رزق داعی ست خدا تعالی بفضل و کرم خود قبول فرماید
مکتوب هفدهم نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رح - سیادت و نقابت مرتبت خلاصه (۱۷)
دودمان نجابت میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه
نمایند الحمد لله علی العافیه مکتوب بهجت اسلوب متضمن معارف مختصه بلطیفه خفیه رسید خاطر را مسرور
و مبتهج گردانید آنچه نوشته بودند بر قاعده است تردد را جای ندهند نوشته بودند که رجوع
کل بجانب سیدبر مشهود میشود پس تطبیق خلود اهل نار در نار و خلود اهل بهشت در بهشت
با این مکاشفه چه صورت بندد صاحب من این رجوع کل که عارف را مشهود میگردد رجوع در

زمان آینده نیست بلکه بالفعل هست باعتبار ذات خود حکیم میگوید که ماهیت ممکنه را باعتبار ذات او این نیست
کنیست و باعتبار موجد ایست که هست و عارف میگوید که ماهیت ممکنه را باعتبار تحقق خود با مبدأ
دو نوع ارتباط واقع هست یکی آنکه از مبدأ برآمد و دیگر آنکه بمبدأ رباز گشت بالفعل او را باعتبار مبدأ
هر دو حیثیت ثابت هست چنانکه ده را با یک دو ربط واقع هست یکی آنکه یک را چپ باز گردش
دادم وه گشت دیگر آنکه چون ده تمام شد یکی گشت از عشرات الحال همین قدر با فهمید ثانی الحال صورتا
مبدا مرجع بوجه دیگر و نسخ خواهد شد والسلام **مکتوب هیژدهم** نیز بجواب عرضداشت شاه (۱۸)
ابوسعید رح بسم الله الرحمن الرحیم حقائق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه سلالة الاکا
میر سید ابوسعید سلمهم الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند
الحمد لله رب العالمین علی عافیة الطرفین نامه مشکین شمامه متضمن بعض مشاهدات متعلقه بلطیفه
خفیه و اخفی رسید در برابر آن شکر الهی بجا آورده شد این راه که میروند همان صراط مستقیم هست که
اکابر اهل عرفان رفته اند هیچ دغدغه خاطر ایشان را مشوش نسازد در حالت اولی صفتی از صفات
مبدأ و لازمی از لوازم ذات او بمنزله ضوء به نسبت آفتاب که بر نگهای مختلفه برآمده و ثانیاً
ذات مبدأ را بغیر ملاحظه صفات دیدند که در مظاهر مختلفه ظهور نموده فقیر این هر دو حالت را منسوب
به لطیفه خفیه می کند اما حالت ثانیه بلند تر هست از حالت اولی بعد از ان دیدند که از میان ایشان نوری
میل می کند بجانب مبدأ و آنجا مثل حباب در آب متلاشی شده پیش این فقیر این حالت نمایش هست از
سیر هست بالجمله آنچه خدا تعالی عطا کرده هست نعمتی هست عظیمه بر آن از زبان و دل شکر کنند و متوقع
مزید باشند و آنچه از نور محمد علی صاحبه الصلوت والتسلیمات دیده اند نمایش هست از نسبت اویسیه
سابق آرزوی این نسبت داشتند الحمد لله که حاصل شد برای خفقان خواندن یا حمید مفید
خواهد بود خواه متفرق در اوقات صلوة خمس و خواه یک جا هزار بار در باب وجه معاش و آسودگی
ایشان متفکر نباشند هر چه میگذرد همه حکمت حق هست در زمانی نسبت شما هر چند بالفعل وجه نافعست
او معدوم نباشد من بعد روشن خواهد شد والسلام فقیر زاده ها و والده ایشان سلام میرسانند و متوقع دعای خیر اند

(۲۹)

هستند که دعائے مومن برائے برادر غائب مستجاب ست۔ **مکتوب نوزدهم** نیز بجواب عریضهٔ حضرت
سیادت و نقابت پناه حقائق و معارف آگاه سلالة الاکابر میر سید ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر
ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة والمسئول من فضله ان یدیم
العافیة لنا ولکم بعد انتظار بسیار رقیمه کریمه متضمن بعض معارف و بعض اسوله ضروریه رسید چون مشعر
بعافیت و سلامت ایشان بود بعد ادا و ابلاغ موجب کمال سرور و باعث حمد الهی شد نوشته بودند
که ذات مقدس خالی از هیچ قیود مشهود می شود و کنت کنزا مخفیا اشاره باوست بعد از ان انوار صفات
که مبداء افعال ست بنظر می آید فاحببت ان اعرف رمزی ست بآن بعد از ان تاثیر آن صفات
در خارج بحیثیت آن صفات مرئی میگردد فخلقت الخلق تلمیح ست بآن این همه معارف حقه ست
شکر او تبارک و تعالی برآن باید کرد و آنچه طلب جواب آن نموده اند آنست که بمقتضای اظهار غلبه قدرت
ربوبیت آنست که مثل امواج دریا اعدام و ایجاد همیشه باشد و تعطیل صفات بوجود نیاید و در صورت
خلود جنت و نار معارضه میکند و تطبیق آن میسر نمی آید مگر بتاویل بعید صاحب من این سخن را بتاویل سدید
دریابند مقتضی اظهار غلبه قدرت فقط این نیست که ایجاد و اعدام در هر شے واقع شود قدرت الهیه
واسع ست عالمی را بیرون از جهات و جهتی و ایجاد میکند و اعدام می نماید اگر بهشت و دوزخ معدوم شوند
چه باک باز آنچه در حدیث صحیح معلوم می شود آنست که در بهشت و دوزخ ایجاد و اعدام ست بهشتی یکبار
میوه می خورد و میوه دیگر بجائے او پیدا میشود و دوزخی پوست و گوشت او سوخته میگردد و دیگر بار پیدا
میکنند کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها روح شخص در بهشت در یک صورت در می آید
باز بشکل دیگر می آید باز باید دانست که تجدد امثال که صوفیه تقریر میکنند ایجاد شخصی و اعدام شخصی
نمی طلبند چنانچه بیک معنی گل تا دو ماه باقیست و به یک معنی هیچ گل تا یک روز نمی ماند همچنان
این ایجاد و مرتبه هست شخص در جمیع احوال باقیست و مثل در حال موجود و معدوم می شود و بالجمله
باین فکر خاطر خود را مشوش نکنند بهان مشهود خود را محکم گیرند والسلام۔

مکتوب مدنی

(۲۰) **مکتوب بستم** در تحقیق وحدت وجود و شہود و جمع بین القولین بسم اللہ الرحمن الرحیم

من العبد الضعیف احمد المدعو بولی اللہ بن عبد الرحیم دہلوی عفا اللہ تعالی عنہ ووفقہ لما یحبہ
ویرضاہ الی افندی اسمعیل بن عبد اللہ الرومی ثم المدنی اوصل اللہ تعالی الی ما یرجوہ ویتمناہ
اما بعد فانی احمد الیکم اللہ الذی لا الہ الا ہو واصلی واسلم علی نبیہ المصطفی وآلہ واصحابہ اجمعین
قد وصل الی کتابکم الذی سالتمونی فیہ عن وحدۃ الوجود علی ما ذکرہ الشیخ الاکبر واتباعہ وعن
وحدۃ الشہود علی ما ذکرہ الشیخ المجدد وہل یمکن التطبیق بینہما رضی اللہ تعالی عن الجمیع وارضاہم
فاعلموا اخوانی رحمکم اللہ ان لکل زمان ولکل قرن علما اصابہم فی تقاسیم رحمۃ اللہ عز وجل وان
تاملتم حال اوائل ہذہ الامۃ المرحومۃ حین لم تدون علوم الشرع والا فنون الادب ولا وقع
عنہا کثیر بحث وانہ لم یزل الہام الحق یبرز فی صدورہم علما بعد علم علی حسب حکمتہ فی کل دورۃ
لم یخف علیکم ہذا المعنی وان نصیبنا فی ہذہ الدورۃ من تقاسیم رحمۃ اللہ ان یجتمع فی صدورنا
علوم علماء ہذہ الامۃ معقولہا ومنقولہا ومکشوفہا وینطبق بعضہا علی بعض ویضمحل الخلاف بینہا ویستقر
کل قول فی مقرہ فہذا الاصل منسحب علی فنون العلم من الفقہ والکلام والتصوف وغیرہا بحمد اللہ و
توفیقہ واعلموا ان معرفۃ الحق علی ما قال الخضر علیہ السلام کبحر لجی لا مبدء ولا منتہی لہ وان المتکلمین
بہا کالابرۃ المغموسۃ فیہ لم تنقص من البحر شیئا او کالعصافیر تشرب منہ حاجتہا ثم تصدر وکلو
اللہ لا یخبر الا عن کمال ودون کمال ولا یصف الا جمالا دون جمال ؎ وعلی تفنن واصفیہ بوصفہ
یفنی الزمان وفیہ ما لم یوصف ٭ وفی مثل ہذہ المواضع یتفرق المستمعون فرقا فمن عرف مسقط
اشارۃ کل واحد والموضع الذی اخبر عنہ حمل کل قول قیل فی محلہ وصدق الجمیع ومن ہالہ اختلاف
العبارات وتنوع الاشارات ولم یقدر علی الخلوص منہا الی خیر الاختلاف ہناک بقی فی حیرۃ حاسرۃ
مثل ذلک کمثل اناس عمیان اکتنفوا الشجرۃ یلتمسونہا ویذوقونہا فوجد بعضہم اوراقہا

وبعضهم اعضائها وبعضهم ازهارها وبعضهم ثمارها ثم تعدد تحدثون فقال بعضهم ان الشجرة
اجسام ملس وقال الآخر انما هي اعواد وقال بعضهم انما هي في غاية اللين والنعومة وقال الآخر
في غاية الخشونة والصلابة وقال الآخر في غاية الحلاوة وقال الآخر في غاية المرارة والحموضة
وقال الآخر انها لا طعم لها اصلا وقال بعضهم لها رائحة طيبة وقال الآخر لا رائحة لها فلما اختلفت
اقاويلهم جعل بعضهم يكذب بعضا وجعل بعضهم يسب بعضا فجاء رجل آخر متميز منهم بالابصار وان كان
دونهم في كثير من الاوصاف التي يمدح الناس بها بعضهم بعضا كحسن الصوت وقوة البطش وكمال
السمع والذوق واللمس فقال كلا لكم جميعكم صحيح في الاصل خطاء باعتبار الحصر ثم انه ارجع كل قول
الى مرجعه وبين لكل اشارة مسقطا يسقط عليه ثم ان العارفين الجامعين بين العلم الظاهر والباطن
قد يكون كشفهم صحيحا ولكنهم يخطئون في توجيه كلام القدماء وتعيين مراسمهم وهذا الخطاء لا يقدح
في معرفتهم بالله ولا يضر كمالهم فان توجيه الكلام وتعيين محله خارج عن الكشف شعبة من الاجتهاد
والتحري الذين يشاركهم فيهما علماء الظاهر بل العوام ايضا واعلموا ان وحدة الوجود ووحدة الشهود
لفظتان تطلقان في موضعين فتارة تستعملان في مباحث السير الى الله عز وجل فيقال
هذا السالك مقامه وحدة الوجود وذلك مقامه وحدة الشهود ونعني بوحدة الوجود ههنا الا
ستغراق في معرفة الحقيقة الجامعة التي تعني العالم فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرقة والتما
التي معرفة الخير والشر مبنية عليها والشرع والعقل فيخبران عنهما مبينان لها اتم بيان واوفى
اخبار وهذا مقام يحل فيها بعض السالكين حتى يخلصه الله تعالى منه ونعني وحدة الشهود والجمع
بين احكام الجمع والتفرقة فيعلم ان الاشياء واحدة بوجه من الوجوه كثيرة بوجه آخر
وهذا المقام اتم وارفع من الاول وهذا الاصطلاح اخذته عن بعض اتباع الشيخ آدم البنوري
قدس سره وتارة تستعملان في معرفة حقائق الاشياء على ما هي عليه فيفطرون في وجه ارتباط
الحادث بالقديم فوقع عند قوم ان العالم اعراض مجتمعة في حقيقة واحدة كما ان صورة
الانسان وصورة الفرس وصورة النار متواردات على الشمع والطبيعة الشمعية باقية في جميع

الحالات لكن الشيخ لا يسمى باسم التماثيل الا تلك الصور المتوارة عليه بل تلك الصور في الحقيقة
هي التماثيل لكن لا وجود لها الا انضم ضميمة هي الشيخ ووقع عند آخرين ان العالم عكوس الاسماء
والصفات انطبعت في مرايا الاعدام المقابلة لتلك الاسماء والصفات كما ان القدرة تقابلها
عدم وهو العجز فلما انعكس ضوء القدرة في مراة العجز صارت قدرة ممكنة وعلى هذا القياس
سائر الصفات والوجود ايضا على هذا الاسلوب فالمذهب الاول يسمى بوحدة الوجود والثاني بوحدة
الشهود وقد وقع عندنا ان المكشوفين صحيحان جميعا لكن القول بان وحدة الشهود على هذا المعنى
لم يقل به الشيخ العربي سهو بل الشيخ واتباعه بل الحكماء ايضا يقولون بها وذلك لان محصل
هذا القول بعد التهذيب والتخليص من المجازات والاستعارات التي اوجبت صعوبة الفهم هو ان
الحقائق الامكانية اضعف وانقص والحقيقة الوجودية اتم واقوى بحيث يمكن ان يقال للحقائق
الامكانية انها اعدام ظهر فيها صور الموجودات والاخفاء ان هذا القول متفق عليه وهذا الذي سيأتي لهو
عنه يحتاج الى التفصيل فاسمعوا ما يتلى عليكم باذن داعية اعلموا رحمكم الله ان اول ما فهمه المسلم
يتلخص اليه من نصوص الكتاب والسنة بل يتخلص الى كل صاحب عقل ان الحق عز وجل موجود جزئي
يشتمل سائر الجزئيات الا انه قديم موثر في العالم خالق لهم رازق اياهم وهذا العلم هو الذي يجده
في صدره كل عاقل قبل ان يمارس رياضة نفسانية او يمعن في المعقول وهو الذي كلف به
الشرع الناس والشرع الآلهي لم يكلف الناس الا بما اودعه الله عز وجل في فطرتهم بحسب الصورة
النوعية سواء كان ذلك الشئ المكلف به علما او عملا ولم يحتج الشرع عليهم الا بما يهتدي اليه
فطرتهم وهو مستكمن فيهم قال الله تبارك وتعالى فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله
وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود يولد على الفطرة الحديث وهذه معرفة صحيحة واشارة
صادقة مرجعها تجلي من تجليات الحق عز وجل قديم برز في قلب النفس الرحماني قبل ان تحقق الزمان
ويجئ حديث الحدوث وذلك لان النفوس البشرية لها انجذابا اليه مثل انجذاب الحديد الى
المقناطيس وميلا اليه مثل ميل النار الى جهة الفوق وميل الارض الى جهة التحت ما اصدق ما قال

بعضهم ٥ لقد صرت مقناطيسها فقلوبنا ٭ بجذبك ايا ها اليك تميل ٭ فسمي الحق عزوجل الوصول الى هذا التجلي بعد الموت بلقاء الله وجعل كل ما يعين الانسان على هذا الوصول من مبلغ صدره عنده طاعة وجعل كل ما يبعده عنه اوتعلق قلبه عنده اثما والى هذا المعنى اشار النبي صلى الله عليه وسلم حيث قال ستروں ربكم عزوجل كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون في رؤيته فان استطعتم ان لا تغلبوا على صلوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فافعلوا وهذا التجلي هو سر ان الخير والشر كما اشرنا اليه وهذا التجلي هو الذي ينطبق عليه الاسماء الالهية التسعة والتسعون وهو الذي اخبر عنه النبي صلى الله عليه وسلم حين سئل اين كان ربنا قبل ان يخلق خلقه فقال كان في عماء ما فوقه هواء وهو الذي اخبر عنه الصوفية بقولهم ان الوجود ظهر في مظهرين مظهر واجب له التاثير والانفعال والانفعال والحدوث وقال الشيخ محي الدين ابن على العربي ذوق الانبياء والاولياء يدل على ان هناك ارادة متجددة انتهى فمن اثبت هذا التجلي كما هو اصاب الفطرة التي فطر الله تعالى الناس عليها ووافق الانبياء والاولياء في معرفتهم بربهم ومن لم يثبته اخطاء الفطرة وباين الانبياء والاولياء في معرفتهم بربهم وصار زنديقا دهريا وكذلك كل من انكر علما اودعه الحق في جذر فطرة الانسان وادار عليه التكاليف فهو الزنديق وكذلك من العلوم ان الفطرية التي يكون منكره زنديقا ان حقايق الاشياء وجودات خاصة يدور عليها خواصها كالنار يحرق والماء يطفي والزنجبيل حار والكافور بارد والصلوة خير والزنا شر فمن لم يقل بذلك قامت عليه الحجج من نفسه على نفسه وكذبته الدلائل من نفسه على نفسه ووقع في هوات من تهافت الاقوال والاراء وقد عرفنا من سنة الشارع عليه الصلوة والسلام انه يمنع التعدي من طور الفطرة وينهى عن الخوض فيما سوى ذلك الا ان الصوفية عرفوا ان النهي انما جرى على العقل وعلى الصورة الانسانية فلو ان انسانا استعمل في ذلك عقله وخاض في ذلك بما هو انسان كان مضياعة لكنهم يخوضون بطور وراء طور العقل وما هو من البشر وبالجملة فقد خاض الناس بعد احكام هذا الاصل الذي حفظوا عليه في علم آخر

وهو ان الاشياء المعقولة والمحسوسة مشترکة فی الوجود وهو المعنی الذی به تفارق هذه الاشياء
المعدومة فانا قد نتصور المثلث مثلا ونعقل انه ليس بموجود وقد نتصوره ونعقل انه موجود في
الابدان المتصور الثانی يفارق المتصور الاول والذی به تفارقه هو الوجود وهو الذی يكون
مبداء للقابلية والفاعلية فی هذه الاشياء ومتمائزة فی الماهيات وهی الخصوصيات الزائدة
علی الوجود والامور التی بها يسمی الفرس والانسان والحمار والبعير بهذه الاسماء والتی بها تغاير
فی انفسها لكل منها من الاحكام والآثار ثم اختلفوا فی حقيقة هذا الوجود وكيفية انضمامها فقيل
الوجود امر انتزاعی يتصف به الماهيات والجاعل لم يجعل الماهية ماهية ولا الوجود وجودا
لكن جعل الماهية موجودة اقول هذا القول صادق فی نفسه خطاء باعتبار حصر معرفة الوجود
فيه وباعتبار ذكره فی مبحث الوجود الحقيقی فانا ندرک لامحالة امرا انتزاعيا نسميه بالوجود
ونصف به الماهيات والاتصاف به اثر من آثار جعل الجاعل جعل الماهية واصدارها من نفسه
ولعل اصدارها نظر الناظرون الی بعض احوالها من ظهور الفاعلية والقابلية ونحو ذلک فارتسم
فی صدورهم عند ذلک صورة تسمی بالوجود اقول وهذا ايضا قول صادق فی نفسه خطاء
باعتبار حصر معرفة الوجود فيه فانا ندرک قطعا امورا متمائزة فی الخارج نسميها بالاسماء المختلفة
ولا جرم انها اثر الجاعل الحق ان هنالک وجودات خاصة نسميها بالماهيات مخصوصة بين
وجودين آخرين احدهما الوجود الوحدانی المنبسط علی هياكل الموجودات وهو متقدم علی الوجودات
الخاصة والوجودات الخاصة تنزلات وتعينات لبعض عمومه حاصلة من ارتباط معلوم الانية
مجهول الكيفية بينه وبين الماهيات التی هی شيون هذا الوجود المنبسط وصورته العلمية و
ثانيهما الوجود المنتزع من ملاحظة الوجودات الخاصة اجمالا فكل واحد من هذين القائلين
اصاب الحق واخطاء فی الاكتفاء بما لايشفی عليلا ولا يطفی غليلا وقالت الصوفية القائلة
بوحدة الوجود ان الشیء الذی يكون فی الخارج ويترتب عليه الآثار الخارجية لايخلو من ان يكون
فی حصوله فی الخارج وفی ترتب الآثار الخارجية عليه محتاجا الی ضم ضميمة اولا يكون محتاجا

الى ضم ضميمة فالاول هو الممكن و الثانى هو الواجب وقد ادركنا بذوقنا ان هذه الضميمة هو الوجود
المنبسط على هياكل الموجودات وهو شئ قائم بذاته متقوم لغيره وليس متعينا فى نفسه مختصا بنوع
من الآثار المعلومة عند الناس لكن له تنزلات علما وعينا ففى تلك التنزلات صار متعينا
مختصا بآثار خاصة واول مراتب تنزله تجليه بنفسه بشان كلى لا يخرج عنه شان البتة ثم تنزله
الى التفاصيل تلك الشان الكلى فى العلم دون العين ثم تنزله فى تلك التفاصيل فى العين
كما كان فى العلم حقايق الممكنات عندهم هى صور تلك الذات المتكثرة بتلبيس الشيون و
الاعتبارات فانا علم بنفسه متلبسًا بهذا الشان كان ذلك حقيقة الممكن واذا علم بنفسه متلبسا
بذلك الشان كان حقيقة لممكن آخر ووجودات الممكنات هى ظهور الوجود فى تلك الحقايق فاذا
اجتمعت شروط وجود ممكن وارتفعت موانع وجوده حدثت له نسبة خاصة مجهولة الكيفية معلومة
الآنية بذلك الوجود فصدرت من الوجود آثار مختصة بتلك الحقيقة واقتضى الوجود اياها بواسطة
تلك النسبة الخاصة فيقال عند ذلك تنزل الوجود وتعين وظهر فى مظهر خاص فمعنى الظهور
تميزه وتعينه واقتصاره لنوع من الآثار دون غيرها ومظهر الشئ وصورته المحتملة التى تعين بها
وتلبس باحكامها وآثارها اقول هذا القول صحيح عقلا وكشفا فانك اذا قلت ان المتحقق فى معركة
القتال ليس الا الجسم فهو القاتل والمقتول وهو آلة القتل وهو الراكب وهو المركوب وهو السرج
وهو السيف وهو الرمح وهو القوس وهو السهم وهو الرمى وهو الهازم وهو المهزوم وهو الصائل
وهو المصئول عليه غير ان الجسم لم يستحق اسما من هذه الاسماء الا بكيفية خاصة ومعنى خاص
واذا نظرنا الى تلك الكيفيات مع قطع النظر عن اقترانها بالجسم كما كانت معدومة ولم يصدر
منها آثارها واذا انضم اليها الجسم صارت موجودة وصدر منها آثارها والجسم محل تلك الكيفيات
والحامل لها استعد لتلك المعانى فى العقل والتقدير قبل الوجود الخارجى ثم تكون تلك الاشياء
عند الوجود الخارجى وتلك الصور المتكثرة اعدام محضة ان لوحظ اليها مع قطع النظر عن الجسم
لم يكن لها تحقق وكانت موهومة وان لوحظ بضم ضميمة وهى الجسم كانت موجودة فاذا

سار الجسم سيفا تارة ورمحا اخرى فقد افضى به الاسباب اعنى النجار والحداد والخشب والحديد والنار والكير والمقمع والقدوم والمنشار وغيرها الى ان حدثت بين المعدوم الموهوم الذى هو السيف والرمح وبين الموجود الذى هو الجسم نسبة معلومة الانية مجهولة الكيفية بها اتصف ذلك المعدوم بالوجود ومعنى وجود السيف والرمح ح ارتباط المعدوم بالوجود بحيث يصح له اشتقاق الاسم من الوجود وكان الجسم عاما محتملا لصور كثيرة فاذا صار سيفا وتلبس باحكام السيفية من القطع وغيره فقد تعين بتعيين خاص وبرز فى بعض صوره المحتملة فيقال عند ذلك ظهر فى مظهر خاص هو السيف كان ذلك كله كلاما صحيحا لا يتمكن من انكاره عاقل اللهم الا مناقشات لفظية ترجع الى الوضع العرفى لا عبرة بها عندنا فاذا فهمت هذا القدر فى الجسم فالموجود اولى بهذا ثم الموجود معناه المتصف بالوجود والوجود لا شك انه صفة انتزاعية فلنبحث عن هذه الصفة الانتزاعية هل لها منشأ انتزاع فى الخارج او هى بمنزلة انياب الاغوال لا شبهة ان بديهة العقل يحكم بالاول ويمنع الاحتمال الثانى فاذا كان هذا حكم الموجود كان هو حكم الوجود الحقيقى الذى هو منشأ الانتزاع بالاولى واعلم ان الثبوت قبل الوجود فكم من معدوم هو ثابت بتعين مخصوص باحكامه وآثاره فان الحساب اذا تعقل مراتب الاعداد فانه يمشى فى ذلك على قانون طبيعة ثابتة فى نفسها يعلم ذلك بديهة فلو اراد ان يجعل الزوج فردا والفرد زوجا لم يكن له ذلك ولو اراد ان يقدم شيئا من مرتبة او يؤخر لم يستطع وهذا هو الثبوت الذى نقول انه قبل الوجود وهو غير الوجود الخارجى لا محالة وغير الوجود الذهنى ان اريد به التحقق الذى يحصل له بتعقل عاقل وان اريد به غير ذلك فيحتمل ان يكون هو هو كما ذكرنا فى مراتب الاعداد فكذلك فى احكام كل نوع وجنس فانا نعلم لا محالة ان النخلة ان وجدت فان خواصها كذا وكذا وان كيفها كذا وكذا والسدرة ان وجدت فان ورقها كذا وكذا فقد اثبتنا لكل نوع احكاما خاصة به لازمة وجد فى الخارج او لا كما ان الملازمة فى قولنا لو لم يشأ الله لم يخلق الخلق صحيحة وان لم تحقق هذه الصورة فظاهر فهذا الارتباط وهذه الملازمة واقع فى نفس الامر قبل الوجود الخارجى وكل ما هو موجود فى الخارج فهو ثابت البتة والممتنع ليس

بشاہتہ وکذلک مخترعات الذہن مما ینقطع بانقطاع الاختراع ولیس لہ امام نقتدی بہ العقل
فی تصورہ فذلک لیس لہا ثبوت وبالجملۃ فالوجود الخارجی انما یلحق الامر الثابت فیجعلہ موجودا
ولنبحث عن ہذا الثبوت وعن ہذا الوجود ای شیئ یتبعہما فالذی وقع عندنا ان الوجود متبعہ و
مصدرہ الوجود المنبسط علی ہیاکل الموجودات او النفس الرحمانی او النفس الکلیۃ ایا ما شئت فقل
۵ عباراتنا شتی وحسنک واحد ۞ وکل الی ذاک الجمال یشیر ۞ وہو صادر عن الذات الالہیۃ
وان الثبوت یتبعہ اقتضاء الذات الالہیۃ للعالم فی عالم العقل قبل الوجود الخارجی وہو الذی تسمیہ
الصوفیۃ بالتنزل العلمی لا یریدون بالعلم ارتسام صور الاشیاء لکنہم یریدون صدور الاشیاء منہ
مرۃ واحدۃ فی المرتبۃ العقلیۃ قائمۃ بالواجب لا بنفسہا ولنبین ذلک بمثال اذا وضعت
الخاتم علی الشمعۃ انتقش فیہا الحروف المکتوبۃ فی الخاتم فالحروف الظاہرۃ فی الشمعۃ انما
کانت بعلۃ فاعلۃ وہو الخاتم وعلۃ قابلۃ وہی الشمعۃ وانما وجدت عند اجتماعہما وانطباق احدہما
علی الاخر لکن للخاتم استعداد قائم بہ منذ کان الخاتم انہ لو انطبق علیہ شیئ سواء کان شمعا
او طینا فاض منہ علی ذلک الشیئ صورۃ الحروف فکل ما وجد عند الانطباق کان ثابتا قبلہ فی
نفس الامر قائما بالخاتم فکذلک کل ما وجد حینا من الزمان فانہ کان قائما بالذات الالہیۃ من
حیث الثبوت ومن حیث انہ کمال للواجب ومقتضاہ وہذا ہو الذی تسمیہ الصوفیۃ بالفیض
الاقدس والحکماء بالعقل والحق ان العقل مستوعب لجمیع الوجودات الخاصۃ الا ان الحکیم لم یفطن
الا بعقول الافلاک ولیس ہناک الا اربعۃ اصول الذات الالہیۃ والعقل الصادر منہ والنفس
الکلیۃ الصادرۃ منہ ایضا بشرط العقل بواسطتہ والہیولی الصادرۃ منہ بشرط النفس الکلیۃ
کما قال مولینا عبد الرحمن الجامی فی بعض کلامہ ذات مع الصادر الاول علۃ تامہ آن موجود یست
کہ در مرتبہ ثانیہ ظاہر مے شود وہمچنین ذات مع صادر اول وثانی علۃ تامہ امری ثالث است
انتہی وکلیات ہا بالحس ویدرک بالعقل فانہ حاصل من النکاح الحاصل بین الہیولی والنفس
فمن ذلک ما ہو قریب من النفس قد ظہر فیہ احکام الہیولی اکثر ولیس الہیولی الا التشخص فلما جاوز و قت

سہ ای العقد الحاصل بینہما ۱۲

صدور هذا الاشیاء وتمت علیها بروز الوجود علی حسب الاستعدادات الثابتة من قبل القایمة بالذات الالهیة فعبروا عن هذا المعنی بقولهم وان ظهر الوجود فبحکم ظهر باطن الوجود وانه وقعت بین ظاهر الوجود وباطنه نسبة معلومة الانیة مجهولة الکیفیة وقالوا الاعیان ما شمت رائحة الوجود ویریدون ان الذی یصدر منه الآثار انما هو الوجود فقط لکنه ظهر علی قانون باطن الوجود فهذا القدر من وحدة الوجود ثابت عقلا وکشفا وقد حام حوله جمیع الطوائف من اهل العقل فمن قال بان الذوات متحدة فی الذاتیة مختلفة فی الاوصاف انما اراد هذا المعنی ومن قال بان العالم المتعین فی الهیولی الاولی والصورة العامة الجسمیة لم یبعد من هذه القاعدة کل البعد وقد اعترف بمصداق هذه القاعدة من حیث یدری او لا یدری وقد اشرنا سابقا الی القول بان وجود الشئ عین حقیقة لا لیسا وهم هذه المسئلة وکذلک القول بان الوجود صفة انتزاعیة لا لیسا وهما ولکل قول محمل ینطبق علیه بقی ههنا مسئلة مشکلة قد صعبت علی الفرقة القائلة بوحدة الوجود وهی ان هذا الوجود عین الذات الواجبة او صادرة منها بطریق الابداع ولا بد من تحریر محل النزاع لان کلام القوم من الطرفین لا یخلو من التسامح والتجوز فیختلط القولان فاقول لا شبهة ان حال الانسان بالنسبة الی اعتباراته من الانسان بشرط لا وبشرط الشئ ولا بشرط الشئ غیر حاله بالنسبة الی افراده فانا لا نشک ان الحال الاولی فیها الوحدة الحقیقیة والکثرة الاعتباریة والحال الاولی لا یخرج عن کونه کلیا والحال الثانیة یخرج عن ذلک فاذا استقرأنا مراتب ظهور الشئ فی مظاهره وتعیناته فی بعض محلاته وجدناها علی منزلتین احدیهما المنزلة التی یعبر عنها بالصدور والابداع والثانیة المنزلة التی یعبر عنها بالتعین الاعتباری ولعل هذا القول اختلف اقوالهم فی الوجود المنبسط علی هیاکل الموجودات فقال الشیخ صدر الدین القونوی فی اول کتاب مفتاح الغیب انه صادر من الذات الالهیة وقال مولانا عبد الرحمن الجامی بان الفرق بین الذات الالهیة والصادر الاول اعتباری فی شرحه للّمعات بعد ایراد سوال و جواب فی هذا المعنی تحقیق آنست که فیض همان ذات مفیض ست اما باعتبار نسبت عموم وانبساط بر حقایق ممکنات واین نسبت

از امور اعتباریہ ست پس ذات ماخوذ باین نسبت از امور اعتباریہ باشد و فی نفسہا از امور حقیقی
انتہی۔ والحق عندی ہو المذہب الاول کیف وتمایز الوجودات الخاصۃ فی الاحکام وثبوتہا فی
انفسہا من اجلی البدیہیات فالتنزل الذی بہ یحصل ہذہ الاشیاء من المنزلۃ الثانیۃ لا
محالۃ وان کان اسم التنزل التعین یشملہ والاسم یکن بین الافراد وبین نوعہا الا الفرق الاعتباری
المنقطع بانقطاع الاعتبار وکذلک بین کل خاص وعام الی ان یرتقی الامر الی الذات الالٰہیۃ
لا یقال الصوفیۃ یلتزمون ان الحقایق الامکانیۃ اعتبارات واضافات لاحقۃ بالوجود لانا
نقول الصوفیۃ یقولون بان النار غیر البارد وہما غیر الہواء وان الانسان غیر الفرس وان کان الوجود
یشملہا کلہا فلا جرم انہم ارادوا بالاعتبارات والاضافات معنی لا ینافی ہذہ التغایر الذی یکون
منشاء الاختلاف الاحکام وہذا المعنی ہو الذی الکثرۃ حقیقۃ والوحدۃ اعتباریۃ اذ لا معنی لحقیقۃ
الکثرۃ الا تمایز الاحکام واختلاف الآثار وتغایر الحقایق التی ہی الوجودات الخاصۃ لاختلافہا
فی اصل الوجود وعدم رجوعہا کلہا الی الوجود الواحد المنبسط علی ہیاکل الموجودات کلا فقولہم ہذا
اثبات للتنزل والظہور لا اثبات بمنزلۃ دون منزلۃ من منزلتی التنزل فالصوفیۃ حیث قالوا
العالم عین الحق ما ارادوا نفی الوجودات الخاصۃ الحاصلۃ من تنزل الوجود الی مراتب شتی بل
ارادوا افادۃ معنی التنزل والظہور فلما ان المعقولی یقول زید وعمرو واحد یعنی بہ التماثل فی النوع
لا الاتحاد من کل وجہ ویقول الانسان والفرس واحد یعنی الاشتراک فی الحیوانیۃ ویقول الشجاع
والاسد واحد یعنی المشابہۃ فی الشجاعۃ فکذلک الصوفیۃ یقولون العالم عین الحق یعنون تعینہ
کلہ فی الوجود المنبسط وقیام الوجود بالحق الاول استجدہ لا نفی التمایز بالکلیۃ قال قائلہم ؎
ہر مرتبہ از وجود حکمے دارد ٭ گر حفظ مراتب نکنی زندیقی ٭ وحیث قالوا بالتنزل ارادوا معنی
یعم المنزلتین لا یقال ہب انک اثبت الحق الاول والصادر منہ فلا بد ان الوجود والتحقق یشملہا
اذ لا یصح ان یقال انہ لہذا انہ لیس بموجود ولا لذلک انہ غیر موجود واذا کان الوجود یشملہا
فالکلام جار فی ہذا الوجود ولا بد انہ الاول وانہ فی المرتبتین جمیعا لانا نقول ہذا الوجود مفروض

قد قدرة العقل ولا ثبوت له فی نفس الامر بمنزلة انياب الاغوال وان فتشت حق التفتيش
وجدت هذه المسئلة القائلة بان الارتباط بين الحادث والقديم ليس الا المنزلة الثانية المسماة
بالتعين الاعتباری هی التی ترد بالفطرة السليمة المجبولة علی التصديق تحقيق تمائزٍ ما فيما بينهما
ولا ترد الفطرة مطلق التنزل الصادق بالصدور والابداع وبغير ذلک بل لفيض اليه ميزان
هذه الاصول اعنی العقل والنفس والهيولی کل واحد منها عين الآخر من وجه فالعقل عين النفس من
وجه کما صورنا فی المستند او نقوش الخاتم القائم بالخاتم والنقوش المنطبعة فی الشمعة القائمة
بها وکذلک النفس عين الهيولی من وجهٍ ونفرد لذلک مثلا ايضًا اذا تصورت فی نفسک کليا
کالعنقاء الکليات حتی حکم العقل بان مثله لا يوجد الا فی فرد واحد ثم وجد فی الخارج ذلک الجزئی
فالفرق بين النفس والهيولی کالفرق بين الکل الذی حکم العقل بانه منحصر فی فرد واحد وبين
الفرد الجزئی وليس للهيولی عندنا حقيقة الا بروز النفس الکلية فی صورة التشخص والتعين فهی
مع هذا البروز هيولی فالعارف اذا اراد بيان هذه العينية لابد ان يستعمل ما يوهم الفرق الاعتباری
وبالجملة فتلک کلمة حق اريد بها الباطل ثم ان الشيخ المجدد قال فی مکتوباته الصفات الثمانية
موجودة فی الخارج فلا بد منها متميزة من الذات الواجبة فی الخارج ولکل صفة عدم يقابلها
فللعلم عدم يقابله وهو الجهل وللقدرة عدم يقابلها وهو العجز وتلک عدمات لها تميز فی علم الحق
فصارت بذلک التميز مرايا الاسماء والصفات ومجالی انوارها فحقائق الممکنات هی عکوس
الاسماء والصفات المنطبعة فی الاعدام المقابلة لها فالاعدام بمنزلة المادة وتلک الهيئات
عکوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة الحالة فی المادة فحقائق الممکنات عند الشيخ ابن
العربی تلک الاسماء والصفات متميزة فی العلم وعند الشيخ المجدد انما هی عدمات انعکست فيها
انوار الاسماء والصفات وتلک العدمات وذلک الانعکاس انما کانت فی العلم ولکن الفاعل
المختار جل مجده اذا شاء ان يوجد ما من الماهيات فی الخارج جعلنا بالوجود الظلی فيصير
موجودة فی الخارج بالوجود الظلی واختلفت اقواله فی العالم فقال مرة هو موجود ظليا وقال

اخرى هو موجود فى الوهم الا ان الله تعالى انفقه فى تلك المرتبة فيما هو هو ما فهمنا اقول اعلم ان لفظ حقايق الممكنات تطلق على معان احدها الوجودات الخاصة فللانسان حقيقة وللفرس حقيقة وتلك الحقايق امور متحققة فى الخارج وعلى هذا فحقايق الممكنات ما يتعقله العاقل فى نفسه عند اطلاق هذه الاسماء لا غير وعلى هذا الاصل يخرج قولهم وحقائق الاشياء ثابتة وثانيها الامور الثابتة التى ليست بموجودة فى حد ذاتها ولا معدومة فاذا انضمت بضميمة هى الوجود صارت موجودة ولا كانت معدومة والحقائق بهذا المعنى هى التى يسميها المعقولى بالماهيات الا ان المعقولى عقل انها امور ليست بموجودة ولا معدومة ولزمه القول بثبوتها من حيث يدرى اولا يدرى ولم يعقل ارتباطها باول الاوائل وثبوتها بالفيض الاقدس قبل وجودها بالفيض المقدس وكوشف الصوفى القائل بوحدة الوجود عن تلك الحقائق الثابتة وارتباط بعضها ببعض وتقدم بعضها على بعض فى المرتبة العقلية قبل الوجود الخارجى فعرف ان الذات المقدسة تجلت اولا على نفسها بانها علمت بنفسها وبما هو مقتضى لنفسها وكمالها القائم بها وامكان تصور مظاهرها باطوار شتى وعلمه ذلك هو عين الاقتضاء عند التحقيق وليس المراد بالعلم ارتسام صور الاشياء فى نفسها ثم ما كان استعداد للمظاهر الكلية الفعالة الطاهرة المقدسة يسمى بالاسماء وما كان استعداد للمظاهر الجزئية المنفعلة المقهورة المطلوبة يسمى باعيان الممكنات على هذا الاصطلاح صور معلومة عند الحق الاول المعنى الثالث يحتاج الى تمهيد مقدمة وهى ان احدى القضيتين منطبقة على الاخرى فكل ما فى الاسماء ظهر فى حقائق الممكنات وحقائق الاسماء ضدها متقابلات احدى الفعليتين فى غاية القوة والتمام والاخرى فى غاية الضعف والنقصان والضعف هو عدم بعض ما فى القوى من القوة والنقصان هو عدم ما فى التام من التمام مع الاشتراك فى الاصل بوجه من الوجوه فلا جرم هناك اصل الاثبات فى احد الطرفين على الوجه الاتم ممتزج فى الطرف الآخر بالعدم ثم نقول من اراد التعبير عن اصل الاسماء وفرعية الممكنات فى هذه المرتبة فله عبارتان كلتاهما صحيحة احدهما ان حقايق الممكنات هى الاسماء والصفات متميزة فى مرتبة العلم والثانية ان حقايق الممكنات هى عكوس الاسماء والصفات

المنطبقة فی الاحد انم المقابلة لہا ولا فرق بین العبارتین الا فرقا ضعیفا لا یعبابہ عند المفتشین من

حقائق الاشیاء علی ماہی علیہ الرابع ایضا یحتاج الی مقدمۃ ہی ان الصوفیۃ یسمون الاولی معشوقا

والثانیۃ عاشقا والمرتبۃ العلیا الظاہرۃ فی الجمیع عشقا وہذا اصطلاح صاحب اللمعات ثم ان المعشوق

تبدلی الی عاشقۃ ویجذبہ الیہ فیقال للسالک الذی غالب حالہ ہذا محبوبا ومرادا ومجذوبا کما

کان فی قصۃ سیدنا ابراہیم جذبۃ العنایۃ الی مراتب الوجوبیۃ من حیث لا یدری ثم اہتدی

الی الذی فطرہ وتذکر من حال الافات ان بالذی فطرہ منزہ عن ہذہ الذمائم وقد یترقی العاشق

الی معشوقتہ ویسیر الیہ بالریاضات البدنیۃ والنفسانیۃ وتجرید وجہ الروح فیقال للسالک الذی

غالب حالہ ہذا سالکا ومریدا ومحبا وقد یتدلی المعشوق ویترقی العاشق فیجتمعان فی الوسط وہذا

سالک یتذبہ لوارق الطرفین فیقال لہ السالک المجذوب والمحب المحبوب والمرید المراد ومعنی ہذا

الکلام ان للہ تعالی تجلیا فی قلب الشخص الاکبر وان لہذا التجلی انبساطا وانتشارا فی حظیرۃ

القدس وان لہ عکوسا وحکایۃ فی الملاء الاعلی فیتطبق علی ہذا التجلی الاسماء التسعۃ والتسعون وان

للہ تعالی ارادۃ حینا بعد حین وعلما متجددا ورضا متجددا بحسب ہذا التجلی فہذا التجلی مع ما فی خیرہ

ہو الذی نسمیہ بالمعشوق لان النفوس البشریۃ منجذبۃ الیہ انجذاب الحدید الی المقناطیس وقد ذکرنا

ذلک فی صدر ہذہ المقالۃ والیہ السیر والسلوک وبہ الاتصال الذی یقصدہ الصوفیۃ وقد

تقتضی الاسباب الخفیۃ الی ان یرید الحق اصطفاء عبدہ وہو جاری فی خلو ارنفسہ لا یشعر بما ارید منہ

فسمی مرادا او قد یقصدہ بالریاضات البدنیۃ وتجرید وجہ الروح حتی یظہر الاتصال المودع فی اصل

جبلتہ فسمی مریدا او قد یحس باجتبار من الحق وسعی من نفسہ ویکون لہ تارات یتقدم سعیہ فی بعضہا

ویغلبہ تیسر من الغیب فی البعض الاخر او یحس ذلک فی حالۃ واحدۃ من جہتین فیکون جامعا للمنزلتین

ما فی المشربین فیقول قد یکون الغالب علیہ بعض وجوہ ہذا التجلی ویکون مجذوبا من ذلک الوجہ فیقال

تحقق باسم کذا وکذا ویقال ربہ من بین الاسماء اسم کذا وکذا وبالجملۃ قد یفہم العارف اصل استعدادہ

فی الاعیان الثابتۃ فی الاسم الذی یجدہ من بین الاسماء فینسب علیہ فیقال حقیقۃ تعین اسم

الرحمن او اسم الله الی غیر ذلک و الشیخ المجدد معترف بهذا القول فی کثیر من مکاتیبه و بالجملة فالقول
بان حقایق الممکنات عکوس الاسماء المنطبعة فی الاعدام المقابلة لها لیس مخالفا لکلام الشیخ ابن
العربی واتباعه وکلامهم من تصریح او تلویح بهذا المعنی وقد اومانا الی وجه المسألة فلا حاجة ههنا الی
نقل کلامهم والاطناب بسرد تصریحاتهم وتلویحاتهم واقول بان حقایق الممکنات هی الاسماء بمعنی
ان الاسماء المتصلة فی الوجود لها ظل فی الطرف المقابل یسمی باعیان الممکنات او بمعنی ان العارف
له رب من الاسماء وهو حقیقته التی یرجع الیها لیس مخالفا لکلام الشیخ المجدد ولو شئنا لاقمنا
براهین کثیرة من کلامه علی کلامه فیحمل کلام الشیخ المجدد انه وجد بعضا من المقالات الشیخ ابن
العربی واتباعه فحمله علی ما یخالف وجدانه وتلک فلتة علمیة لا مزلة کشفیة والفلتات لا یخلو منها
العلماء ولا یقصر علو مقامهم ان یوجد فی بعض کلامهم قلیلا قلته و اما قوله تمایز الصفات الثمانیة لا
یسلمه الصوفیة بل هی عین الواجب عندهم بمعنی ان الذات یکفی کفایتها ولیس عند المتکلمین دلیل
علی ذلک لا النقلی ولا العقلی اما الاول فلان غایة ما فی الباب ان هناک حقیقة یصح اطلاق السمیع
والعلیم ونحوهما عرفا ولغة اما ان هناک صفات متمایزة فکلا ومن انصف من نفسه عقل ان الناس
اذا استعملوا افعال الصفات واسمائها لا یلتفتون الی تمایز الصفات وکونها زائدة علی الذات اصلا
لکنهم یلتفتون الی صدور الآثار لا غیر فان من رای شیئا یتحرک ویمشی ویحس یسمیه حیا یسمیه حیا
بسبب هذه الآثار ولا یلتفت الی ان الحیوة صفة زائدة او هو ذاتی الحیوان الی غیر ذلک من
التدقیقات الفلسفیة واما الثانی فلان العقل لا یشهد الا بکونه بحیث یصدر منه هذه الآثار واما
ان ذلک منحصر فی زیادة الصفات فکلا بل من انصف من نفسه عقل ان کون الصفات بمنزلة
الاعراض فی محلها القائمة بموصوفاتها هو اعظم التشبیه فان قال قائل هذا مذهب اهل السنة
فیجب قبوله قلنا اهل السنة عندنا اهل القرون المشهود لها بالخیر وما روی عن احد منهم انه تکلم
فی الصفات هل هی زائدة اولا وعلی تقدیر زیادتها هل هی امور انتزاعیة او خارجیة واما هذه الفرقة
من المتاخرین التی تدعی لنفسها انها اهل السنة فعلی تقدیر ان لا یکون قولهم هذا بدعة فی الدین

واختر اعاما لم نقله احد من اسلاف فنحن رجال هم رجال وكذلك اختلاف اقوالهم في ان العالم موجود
خارجي ظلي او موهوم متقن اختلاف قليل الجدوى اذ المقصود ان الوجودات الخاصة متحققة بحيث
يصدر منها آثار ما سواء سمي هذا التحقق وجودا خارجيا او وجودا وهميا متقنا وان سالتموني عن الحق
الصريح قلت ان الذات الالهية من حيث هي هي اجل من ان تكون في الخارج او في الاعيان
لكنا نقول نعم للحق تجلى عظيم هو في الخارج ويوصف الحق بانه في الخارج او في العالم بشرط هذا
التجلي وان سالتني عن هذه الاقوال كلها ما انكرت عليها الا من جهة التعبير او من جهة ذكر شيء في غير
محله والاقفل بالتشبيه صاحب كشف الى ما ليس له حقيقة اصلا فالقول بالصفات الثمانية له وجه
وجيه وهو ان اول النفس الرحماني المتمثل فيه الذكر والتجلي الاعظم يسمى عند الاشاعرة بالصفات
ولذلك قالوا الصدور بالايجاب ولقدمها زمانا غير انهم سموا شيئا واحدا باسماء شتى باختلاف
الجهات والاعتبارات وكم من اختلاف في الجهات يستوي في صدور الناس حتى يظنونه من باب
اختلاف الحقائق كالبياض والابيض هما واحد في الحقيقة الا ان البياض اسم له من حيث انه
ماخوذ بشرط لا وان الابيض اسم له من حيث انه ماخوذ بشرط الشيء فكذلك سموه حيوة من حيث
انه صفة يستتبع العلم بنفسه وبحقائق الممكنات وعلما من حيث انه تمثل فيه حقائق الاشياء قبل
تكونها في الخارج وقدرة من حيث انه ينبجس منها خلق الخلائق وارادة من حيث التجلي الاعظم
ينبعث منه تخصيص احد المتساويين وكلاما من حيث انه ينزل منه الوحي على قلوب الانبياء والملائكة
وسمعا وبصرا من حيث انه مبدء الانكشاف المبصرات والمسموعات وكذلك كلام مولينا عبد الرحمن
الجامي عندي مسلم فان مقصوده نفي تاصل الحقائق بحيالها وانها اعتبارات واضافات للوجود الحقيقي
بمعنى ان الوجود ظهر فيها وتعين بها لا بمعنى الفرق الاعتباري وان فقدا كما فالجواب فلتحفظ المسألة
والحمد لله تعالى اولا وآخرا وظاهرا وباطنا وصلى الله تعالى على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين

(۴۱) **مکتوب بست ویکم** الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى. اما بعد می گوید فقیر ولی الله
عفی عنه که در بعض احیان باقتضای بعض احوال بیتی چند نظم کرده شد اجمال متضمن بیانیه

کہ زیر ہر بیتے اشارہ لطیفہ کردہ آید بہ نکتہ کہ در آن ودلیت نہادہ شدہ است واللہ یقول
الحق وہو یہدی السبیل **فمنہا** دلے دارم ز خود خالی حبابش میتوان گفتن ؛ در کیفیتی
جوش شرابش میتوان گفتن ؛ وجود بے نمود معنی ما دیدنی دارد ؛ درین نیرنگہا بوئی
گلابش میتوان گفتن ؛ درین دو بیت اشارتست بحالتی عجیب کہ انجذاب بمرحبست بافنا
انا ؎ سویدا در دل ما یابی اندر پیچ و تاب او ؛ نقوش عالم ام الکتابش میتوان گفتن
اشارہ است بجامعیتہ حجر بہت ؎ فرو پاشید از ہم کثرت موہوم چون شبنم ؛ ز فیض معنی ما
آفتابش میتوان گفتن ؛ اشارتست بفنا ما کہ از ظہور معنی حجر بہت خیزد - **ومنہا**
بزلف پیچ در پیچ کسے گم کردہ ام خود را ؛ خروشے در دل شبہا نمیکردم چہ میکردم ؛
دلے پرور دجان افگار و یار تند خو دارم ؛ جہان را پر ز یاربہا نمیکردم چہ میکردم ؛ اشارتست
بآن کہ گرفتاری بدقائق غیب الغیب حیرت شدیدہ میدہد و در قلق میآرد ؎ غم تحصیل دربارہ
شغل و درد عزل میپیچم ؛ چنان ترک منصبہا نمیکردم چہ میکردم تنفیرست از مناصب جاہ
بیکار کردن کسی را گویم
بہ بیان آفاتے کہ قبل و بعد مع آن مناصب حاصل میشود ؎ کسے باطل ہوس ساز د کسے
باگل ہے باز د ؛ اگر من یاد آن لبہائے کردم چہ میکردم ؛ اشارتست بآنکہ نزدیک عارف
ہر لذتے از لذات محسوسہ تمثال معنی ہست از معانی بے نشانی و در بعض حالات از تماثیل بحقائق
پے می برد ؎ پی تحقیق را از علم مشربہا برون دیدم ؛ خروج از قید مشربہا نمیکردم
چہ می کردم ؛ اشارہ است بآن کہ در معارفی کہ تعلق بشرائع ندارد تقلید شخصی پسندیدہ نیست
؎ حباب وصل مطلوب ست دل بستن بمطلبہا ؛ امین گر ترک مطلبہائی کردم چہ میکردم ؛
اشارہ است بآنکہ توحید ارادہ شرط اعظم سلوک است **ومنہا** ناگزیرم تو منم اے بے نظیر ؛
رو بگردان بعد ازین از ناگزیر ؛ من ترا مشفق ترم از صد پدر ؛ درمن آویزد ما احکم بگیر ؛
غیر من گر با تو بستہ بود ؛ آن وبال است ھذا لست و سعیر ؛ درین سہ بیت اشارہ
کردہ شد بمراعات حقیقۃ الحقائق با سالک ؎ جان من در ہجر یار خود بہ سوخت ؛

من عذاب الهجر اجرنی یا مجیر + بے قرارم روز و شب بے روی یار + باز بنما روے یارم یا قدیر + اندرونم بے جمالش تار شد + کے شود یارب بوصلش مستنیر + اے برادر بعد ازین هشیار باش + فرق می کن درمیان شیر و شیر + **و منها** ساقی گرمی کن کز هوش خوافتم + من یار خودم خود از وجش خود افتم + بینم رخ ساقی ظاهر شده در خود + مفتون شده بر خود مدهوش خود افتم + مثل موجوشان کز خم بدر افتد + چو شیشه زده بر خود از جوش خود افتم + از هر بن مویم جوشیده دیگر + از فرط تمائل زآغوش خود افتم + زین تیز زبانی آزرده دلم من + خوش آنکه زمانے خاموش خود افتم + این غزل از مزاحفات بحر بسیط ست - مستفعلن فعلن چهار باره آن در فارسی کم یافته شده غرض ازین ابیات تشوق ست بحال اتصال با فنا ر انا و آن حالیست نادر الوقوع. اتصال عبارت ست از انجذاب روح و معرفت سر و فنا ر انا از تیقظ لطیفه خفیه **و منها** تا کے محنت مهجوری و دوری بکشم + تا زمین وطنم سوے وطن باز روم + تا کے همدمے سنگ بود شیوه من + گوهر از عدنم سوے عدن باز روم + تا کجا بسته زنجیر تعلق باشم + آهوے از ختنم سوے ختن باز روم + بوے جان سیر سید از بادمین در دو جهان + شاه ملک یمنم سوے یمن باز روم + غرض ازین ابیات تشوق ست بعالم تجرد در رفیق اعلی و تفجع از تعینات دنیه غاسقه که دامنگیر وقت و تشویش حال و متغیر وجه روح می شود **مکتوب بست و دوم** - در شرح رباعیات - الحمد لله خالق الفهوم و ملهم العلوم و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین - اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که سابق رباعی چند در بیان بعض قواعد سلوک انشا کرده بودم الحال شوق برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله بشهوده تقاضا میکند که زیر هر رباعی اشارے کرده شود بآن قاعده که در آن ودیعت نهاده شده نقل تلک الرباعیات **رباعی** علمے که نه ماخوذ ز مشکوة نبی ست + والله که سیرابی ازان تشنه لبی ست + جاے که بود جلوه مهی حاکم وقت + تاج شدن حکم خرد و لمسی ست + درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه علوم که ماخذ آن شرح محمدی نیست

(۲۲)

نامرضی ست و اشتغال بآن منافی سلوک ست ومنها دانی کہ چہ بود بیخ قدیم اے دلدار +
شغل دل تو ظاهر و باطن با یار + این راشوی از درس عوارف عارف + وان فن دگر باد
بگیر از احرار + درین رباعی اشاره کرده شد بانکه اصل کار درین راه جمع ظاهر و باطن ست
ظاهر تو زیچ اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق قلب بحق واگر کسے اول را میخواهد از کتاب عوارف
بهتر نیست خصوصاً تیغ دشتی باب که درین مسئله اوقع ست واگر کسے ثانی را میخواهد بهتر از صحبت
احراریان یافته نمیشود ومنها درمذهب ماهست ز اسباب غرور + ذکر که بود عاطل از انوار
حضور + در حاشیه نفی شو از خلق نفور + در جانب اثبات برو سوی غفور + شرط تاثیر ذکر
حضور و تعظیم ست و نفور شدن از خلق و اثبات محبت حضرت حق - ومنها مستی و وله شرط طریق
افتادست + بے مست شدن کار کسے نکشادست + در ذکر خفی جهر تخیل کردن شرط ست
وز استاد طریقم یاد ست + حضرت والد قدس سره تخیل جهر خفی شرط میکردند که جمع همت و ظهور
وله بدون آن نمے شود ومنها - خواهی که مے صرف محبت نوشی + باید که بتقلیل علائق
کوشی + دل را ز خیالات جهان صرف کنی + چشم از صور جمله عالم پوشی + اشارت ست
به نگاهداشت و نظر بر قدم وفحل زه ومنها در عشق تو از جمله جهان بگذشتم + وز هر چه
بجز یاد تو زان بگذشتم + مقصود من بنده بجز وصل تو نیست + اندر طلبت از دل و جان
بگذشتم + اشارت ست بباز گشت در اثنائے ذکر دفعةً بعد دفعةً ومنها دایم دل من
پیش تو حاضر باشد + چشمم برخ خوب تو ناظر باشد + در مذهب ما شرک جلی ست و صریح +
گر سوے دگر خطرهٔ خاطر باشد + اشارت ست بدوام یادداشت ومنها دانی چه بود سهل
کثیر البرکات + در مشرب اهل دل وجود عدمات + تحصیل عدم بدان بسعی بالغ + در نفی
خواطر و در سد جهات + عدم غیبت را گویند یعنی نسیان ما سوی و وجود عدم ملکه غیبت را
گویند و اصل در تحصیل آن عزم قوی و همت فشاندن همه چیز ست از دل - ومنها خوش آنکه
با انوار حضور رنگین ست + زیرا که طهارت ز اصول دین ست + تنویر دل و نفی خواطر خواهی

قوی ذریعه وصولش اینست + در جمع خاطر و تنویر دل ازاله خطرات تجدید طهارت فائدها دارد
ومنها تحصیل عدم اگر نداني کردن + باید نظر اهل فنا را جستن + این دار عضال را
دوائے به ازین + درحکمت اهل دل نخواهی دیدن + یعنی نظر قبول این طائفه کیمیائیست
عجیب ست در تحصیل عدم و ازاله خطرات پریشان **ومنها** آنانکه ز او ناس بهمی رستند +
با آنچه انوار قدم پیوستند + فیض قدس از همت ایشان مجو + دروازه فیض قدس ایشان
هستند + یعنی توجه بارواح طیبه مشائخ در تهذیب روح در نفع بلیغ دارد **ومنها** آن ذات
که از قید جهت بیرون ست + از حیطه اسما و صفت بیرون ست + هر مرتبه زان ذات نشانی
دارد + هر چند ز تعیین سمة بیرون ست **ومنها** هر مدرکه شد مظهر آن یار عجیب + ظاهر شده
از صورتش آثار عجیب + در لوح دل از ثبت کنی صورت او + پیدا شود از لوح دل اسرار عجیب +
ومنها قومی بکتابت احرف موصوف + جمع بتلاوت اسما معروف + شخصے کز این
قوم قدم پیش نهاد + گشت ست باین صورت ذهنی مشغوف + درین سه رباعی اشارت کرده
شد بتحقیق توجه بوجه خاص که حضرت خواجه نقشبند قدس سره بآن ارشاد کردند و آن پرورش
کردن صورت ذهنیه حضرت حق ست که در مدرکه آدمی متمثل شوند مانند تمثل تجلی صوری در متخیله
و هر چیزے را چهار وجود ست کتوبی ملفوظی و صورت ذهنی و وجود خارجی چنانکه تاثیر
وجود ملفوظی و مکتوبی نزدیک اهل دعوت ثابت ست همچنین تاثیر این وجود ذهنی نزدیک
نقشبندیه ثابت شده **ومنها** اے دوست توئی دیده و بینائی من + شنوائی و دانائی و
گویائی من + عشقم تو و هم تو دل غمدیده من + اندر دل غمدیده شکیبائی من + اسار تست
بتوحید حق تعالی و الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین

(۲۳) **مکتوب بست و سیوم** در شرح ابیات - الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که سابق شوق برادرم محمد امین اکرمه الله بشهود و باعث
آن شد معارف غامضه در نیکوترین لباس که لباس نظم ست بیان کرده شود الحال شوق ایشان

تقاضاے آن میکند کہ زیرہ ہر بیتے اشارتے لطیف کردہ شود بآن معرفت کہ دران مودع ست
شعر الا طال شوق الابرار الی لقائی + وانی لاشد شوقا الیهم منهم + ع من نہ انم
بادہ ام یا بادہ را پیمانہ ام + عاشق شوریدہ ام یا عشق یا جانانہ ام + درین بیت اشارہ کردہ
شد بمقام حیرت کہ از مقامات لطیفہ خفیہ ست کہ سالک درین مقام تفرقہ نمیکند درمیان وجودات
خاصہ کہ بماہیات معبر میشود و درمیان وجود مطلق کہ ظاہر شدہ است در وجودات خاصہ وامتیاز نمی
نماید درمیان احکام خاصہ مظاہر وجود تا یکے را عاشق گوید و دیگرے را معشوق و سوم را عشق +
ع مبتلائے حیرتم جان گویمت یا جان جان + اصطلاح شوق بسیارست من دیوانہ ام
درین بیت نیز اشارہ کردہ شد بمقام حیرت و جان عبارت از وجودات خاصہ ست و جان جان
عبارت از وجود مطلق ست ظاہر شدہ در وجودات خاصہ ع شوق موسی در ظہور او را نار طور
او را + در نہاد شمع آتش میزند پروانہ ام + اشارہ است بآنکہ محب بسوال حال خود جذب
میکند محبوب را و متشخص ظہور او میشود در صورت خاصہ کہ مقتضی استعداد اوست الا یکون التجلی
الا بقدر استعداد المتجلی لہ و آتش زدن عبارت از قلق و بیقراری دادن ست ع با جمال
ذاتیش حسن دگر در کار شد + چشم او را سرمہ ام یا زلف او را شانہ ام + درین بیت
اشارت بحکمت ظہور احجار ہست کہ اتمام بعض مصالح این عالم ست و آنکہ حسن ذاتی در ذات خود
از غیر مستغنی ست و حسن ثانوی کہ بمقتضاے مصلحت کلیہ است نگاہے مقتضی این نو میشود
و تمثیل حسن ذاتی بچشم معشوق کہ در رعایت لطافت آفریدہ شدہ و حسن ثانوی بسرمہ و پیچان
زلف و شانہ ع سیل ہر عنصر بود سوے مقر اصلیش + جذبہ اصل ست ہر شورش مستانہ ام
اشارت ست بحقیقت محبت ذاتیہ کہ آن میل حضرت وجود ست در مظاہر مقیدہ بجانب اطلاق
مثل میل ہر عنصر بمقر اصلی خود ع غافل از خود ماند از صورت چو پر شد آئینہ + تا ترا شناختم
خانہ زخود بیگانہ ام + اشارت ست باستغراق در اتصال یعنی سرور ح در کار خود بحد
باشند و سالک را غیر نگوید حتی نفس خود نیز مدرک نگردد و تمثیل آن بآئینہ کہ از خود غافل ست

و بصورت مسلے ؎ اے امین بر ستیم نام تجدد تہمت ست ✤ در ازل پیش از زمان تعمیر شد میخانہ ام ✤ اشارت ست بآنکہ محبت ذاتیہ قبل از عالم ارواح و اجسام ست زیراکہ اصل او توجہ وجود ست باطلاق و آن قبل از زمان ست و میخانہ اشارت بجوامع مراتب اطلاق ست والحمد للہ اولا و آخراً و ظاہراً و باطناً

(۴۴)

مکتوب بست و چہارم در منظومات ؎ فراغت یافتم از حج و عمرہ ✤ چو احرام سر کوی تو بستم ✤ چو دیدم روی زیبای تو جانان ✤ ز تشویش وجود خویش رستم ✤ بیا ساقی بدہ جام شرابی ✤ کہ مخمور صبوحی الستم ✤ **ایضا**

محبت نام جوش طبع و میل نفس اگر باشد ✤ سر اہل محبت در دو عالم گاو خر باشد ✤ ز نازک طبع خیر از خود نمایانی آید ✤ درخت بید را دیدیم و ایم بے ثمر باشد ✤ بوسعت مشربان رنگ تعلق در نمیگیرد ✤ اگر نقشے زنی بر روے دریا بے اثر باشد ✤ صفائی طبع میخواہی ز صحبت دامن اندر کش ✤ کہ آب دور از مردم ہمیشہ باصفا باشد ✤ **ایضا** مزاج صاف طبعا نرا بجز غربت نمیسازد ✤ مکدر گردد آب صاف چون یکجا وطن گیرد **فرد** صفا با خبث باطن نیز گاہے جمع میگردد ✤ پر و بال عنبر را چون در دیشنید تماشا کن ✤ **فرد** ہرزہ گردی مانع نور دل ست ای ہوشمند ✤ سیل تا ننشست یکجا باطنش صافی نشد ✤ ؎ دوائے درد من پر جمع اضداد تو مینازم ✤ نمکپاشی بر دل مجروح من ہستی و مرہم ہم ✤ جہان و جان فدای وضع شوخ شہر آشوبت ✤ قیامت مینمائی و دم عیسی مریم ہم ✤ درین بیت اشارہ کردہ شد بجمال عجیب کہ آن جمع ست در قلق قلب و انس روح در یک حالت و تاذی ازان یک و التذاذ ازان دگر بیکدفعہ ؎ توی اول توی آخر توی ظاہر توی باطن ✤ توی مقصود اہل دل توی مشتاق ہمدم ہم ✤ ز یک منبع درینجا مختلف فوارہ میجوشد ✤ مزاج حرص قارون ربط ابراہیم ادہم ہم ✤ بخاری از زمین خیزد بباد جو در آمیزد ✤ گہے باران ریزان ست گاہے برف و شبنم ہم ✤ درین سہ بیت اشارت ست باضمحلال حقایق متخالفہ در یک حقیقت و امتیاز احکام و بیان حقایق متخالفہ بسبب امتیاز صور و ہیاکل ؎ کہ امی طرفہ نیرنگی درین

کاشانه سهر دادی ﴿ که عالم پای کوب از دست عشقت گشت وآدم هم ﴿ درین بیت اشارتست بسریانی عشق در جمیع عالم چه فلک وچه ملکها وچه عنصر وچه اعراض خصوصًا انسان که عشق طبعی وارادی هر دو دارد بانکه سبب سریان آن مصلحت کلیه ست **مکتوب بست وپنجم** در شرح غزلیکه به تضمین بیت اول غزل عراقی علیه الرحمة انشا کردند ﴿ نخستین باده کاندر جام کردند ﴿ مزاجش عکس آن گلفام کردند ﴿ هویدا شد در امکان صورت حق ﴿ بآن صورت جهان را رام کردند همی بایست تفصیلی ازان روی ﴿ مکارم را بما اتمام کردند ﴿ شراب وحدت از خمخانه غیب مرا صبح ازل در کام کردند ﴿ چو فلطیدم ز مستیها بهر سو ﴿ حریفان مستی از من وام کردند حقیقت را که مستور از نظر بود ﴿ بما مشهود خاص وعام کردند ﴿ پس آنگه موج دریا باز گردید باتمام فنا اکرام کردند ﴿ ازین رمزی دقیقی با تو گویم ﴿ بخود آغاز و نیز انجام کردند ﴿﴿ غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی ست علیه الرحمة وتعیین مراد او از باده وجام واستعاره از چشم ساقی وحاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد یکی آنکه از جام مرتبه امکان مراد باشد واز باده کمال او بافاضه صور انواع وخواص آن واز مستی چشم ساقی فیض داجبی که عبارت از تجلی اعظم ست باصطلاح او حقیقة محمدیه باصطلاح صاحب فتوحات ودرین نظم عدول باوضح از مستی چشم ساقی کرده شد گفته آمد که ممزوج بان باده کرده شده است عکس روی آن یار گلفام دیگر آنکه کمالاتی که در طبقه بنی آدم ظاهر شده واتمام خواص نوعیه واستیفا احکام طائف ایشان بان متحقق شده بواسطه احجار بعضه افراد کمل ست که وجود ایشان بجهت مصلحت تفصیل مراتب اجمالیه وجوبیه است وفی الحدیث بعثت الاتمم مکارم الاخلاق واین اشاره بعین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را وراذل باستعداد کمالات وجوبیه نواخته اند ودر نشاءه دنیا از ایشان آثار همان استعداد بر روی کار آمد ملل ومذاهب پدید آمدند واعلام مشائد برافراشته شد وسبب هدایت جماعات بنی آدم گشت وبحقیقت جمیع افراد بنی آدم از لفظ الست چیزی می فهمند ودر نهاد ایشان آن حقیقت مجرده بوسیله ازو جوه ملتفت می شود ونهیه

برکات نفوس کاملہ ست چہ نفوس مقارنہ با اجساد و چہ مفارقہ ازآنہا وسعاد این نفوس اضمحلال ست در تجلی اعظم وشمول شدن بفیض آن بوجہی کہ انار وسطی ایشانرا درخود مضمحل ومتلاشی سازد وانانیات صغرا را وجود پیدا نباشد و در پنج بیت لاحق ہمیں معانی بطریق ایجاز وبلسان اشارت اداکردہ شد باز نکتہ دیگر اداکردہ آمد کہ تجلی اعظم مبدا و وسعاد نفوس کاملہ ست ۔

باب دوم

از کتاب کلمات طیبات در ترجمہ رسالہ اسرار العارفین و سیر الطالبین

شیخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ علیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اما بعد خانہ ہائی فقیر ویران شدند وشہرہایش بے بنیاد فقرا رحلت کردند ومتشبہان ومتصوفان بسیار شدند آنانکہ مشغولند بہ غیبت ودروغ وطلب دنیا وفریب ونفاق وبغض وغل وغش وحقد وحسد وکبر وغضب وحرص وریا والقاء عداوت ورغبت امارت وصحبت سلاطین وامرا واہل قسم واکل حرام کہ دل را بمیرانند وچون شہادت ہمچو کسان مقبول نیست اقتدا ایشان وکلاہ گیر خلق ازیشان چگونہ روا باشد فلہذا خواستم کہ کتابی نویسم در علم سالکان وفقرا وعارفان تا انکہ عزم تصنیف کردم وقلم را جولان دادم و اسرار الطالبین و سیر العارفین نامش نہادم وسوال میکنم از خدا کہ توفیق اتمامش دہد چنانکہ بشروعش داد وما النصر الا من عند اللہ وہو علی کل شی قدیر و باللہ الاعانۃ بدان کہ ثمرہ بندہ را نزدیکی حق تعالی وتقدس دست ندہد مگر بدوری از خلق چرا کہ نزدیکی خلق از ذکر اللہ وعبادت وطاعتش

و فکر در ملک و ملکوتش باز سپارد چون بندگی او بدون دوری خلق صورت نه بندد تعالی شانه
چنانکه قرب سلطان بقرب بنده مقبولی که بدون بعد از غیر سلطان و غیر مولا راست نیاید سپیرۃ
شیخ آنست که ذاتش مقدس باشد و صفات ذمیمه اش فانی و صفات حمیده اش باقی و کسیکه
چیزے از صفات بشریه در وے باقیست و او هنوز بدیگر پیران دلالت کند و راه نما بر وے ظاهر نشده
صلاحیت شیخت ندارد او خود محتاج شیخ و مرشد که او را معرفت و طریقت آموزد کذا قال الشیخ
ابو الغیث الیمنی رحمة الله علیه سپیرۃ هر که صوف و جبه پوشد بقصد جرب دل زبد نخورد و با سلاطین
و اهل دنیا نیامیزد و هر که نه چنین ست در لباس انبیا و اهل سلوک خیانت ورزیده باشد و حقش
ادا نکرده سپیرۃ فقیر را مخالطت ملوک و سلاطین حلال نیست که از صحبت ایشان قلبش بمیرد
روایت ست از ابن ابی طالب کرم الله وجهه که صحبت ملوک فتنه است و خوردن طعام شان سم
قاتل که دوائے ندارد و فرمود رضی الله عنه علم معرفت ست و دیدن روئے ظالم قلب را سیاه می
کند و معرفت حاصل نمی شود روایت ست از ابو الحسن نوری رحمة الله علیه که گفت چنانکه از تاثیر
صحبت بدکار نیکو کار شود و صحبت نیکو کار بد کار گردد و هر که این مسئله را انکار کند باطل و گمراه
و زندیق ست که انکار حدیث کرده آنکه فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم الصحبة تؤثر و گفت
علی رضی الله عنه صحبت صالحان نور و رحمت ست اهل عالم را سپیرۃ سالک باید که بذکر مشغول
باشد تا آنکه هر موئے از موهائے بدن زبان باشد سپیرۃ اصل در اقامت سلوک و ریاضت
نفس و ثمره ارادت اینست که خود را از اهل دنیا و صحبت اغنیا و سلاطین و هوائے نفس دور دارد
سپیرۃ مرید مبتدی باید که از تمامی فضول همچو فضول نظر و فضول کلام و طعام و جمله معاصی صغائر
و کبائر اجتناب کند سپیرۃ روایت ست از ابو بکر شبلی رحمة الله علیه که گفت مرید را خصوصا
مولا را باید که بغیر حاجت کلام نکند سپیرۃ هرگاه مرید از خلوة و عزلة بیرون آید سر خود
بر قدم شیخ نهد بطریق شکر و منت و آنچه بعض فقها گفته اند که ازین فعل کافر شود و اکثرے
بر ایشان کفر نیز قائل شده اند که این تحیت ست نه عبادت زیرا که شیخ گدای مرید نیست سپیرۃ

اصل در طریق فقیر پرہیز کردن ست از دنیا چنانکہ رسول خدا فرمود صلی اللہ علیہ وسلم حب
الدنیا راس کل خطیئة وفتنة وبلیة سیرۃ مرید کہ فقیر باشد بقدر حاجت کسب کند
وبعد فراغ از کسب بذکر مشغول شود ونشستن میان خلق نہ پسندد سوای مراقبہ وآن نظر
کردن ست در مغیبات بصفا یقین ہمچو عالم ملکوت وبعض گفتہ اند مراقبہ مراعاۃ سیرست برای
ملاحظہ غیب بہر لمحہ ولحظہ سیرۃ خلوت ترک دادن اختلاط مردم ست اگر میان ایشان باشد
وبعض گفتہ اند خالی شدن ست از تمام اذکار سوا ذکر اللہ وبعض گفتہ اند انس گرفتن ست
بذکر ومدت آن چہل روز ست بقول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اخلص للہ اربعین
صباحا ظہر ینابیع الحکمة من قلبہ علی لسانہ سیرۃ عزلت دور شدن ست
از اہل زمانہ بترک طمع از امارہ نفس وشہواتش بلزوم پرہیزگاری سیرۃ صحبت اغنیا
واہل دنیا قلب مومن را میمیراند نعوذ باللہ منہا وچون قلب مومن بمیرد سنگ وکلوخ گردد پس
ہرچہ خواہد بگوید سیرۃ حسن بصری روایت کرد از امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ کہ گفت ہرگاہ
بینی مردی را کہ بی حاجت با مردم اختلاط میکند ودنیا می طلبد وباز خدا را میطلبد پس بدانکہ
او زندیق ومردود ست ودزدی ست از دزدان دنیا سیرۃ روایت ست از ابو یزید
بسطامی رحمة اللہ علیہ کہ گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد واختلاط اہل سلوک در طریق طلب
خدا با سالکان ست نہ با اہل دنیا سیرۃ شیخی کہ بر قانون مذہب اہل سنت وجماعت
وحرکات او موافق کتاب اللہ وسنت رسول اللہ نبود از قطاع الطریق ودزدان دین ست
سیرۃ روایت ست از علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ کہ گفت بدترین مردم وگمراہ کنندہ
مردم کسی ست کہ غم دنیا خورد پرسیدند دنیا دار کیست گفت آنکہ زیادہ از قوت شبا روزی
طلبد کہ او غنی ست نہ فقیر ولہذا امام شافعی رحمة اللہ علیہ بر کسیکہ زیادہ بر قوت روز وشبی
دارد صدقہ فطر واجب گردانیدہ سیرۃ روایت ست از علی کرم اللہ وجہہ کہ گفت سہ قلب ست
قلب سلیم قلب منیب وقلب شہید۔ قلب سلیم آنست کہ جز معرفت خدا چیزی در آن نباشد

وقلب نیب آنکه از هر چیز بجدا سے عزوجل بازگردد وقلب شهید آنکه او تعالی و تقدس را در هر
چیزے مشاهده کند سیرة شیخ باید که عارف و دانا باحوال مرید باشد تا حسب حالی او
نصیحت و راهنمائے کرده باشد و آنکه نه اینچنین ست گمراه کننده سیرة مرید را نشاید که در قلب
او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا مردارے ست پس ذره ازان همچو قطره خون ست که چون
در آب افتد تمام آب فاسد و تباه شود سیرة مشائخ طریقت گفته اند که صحبت توانگران فقیر را
سم قاتل ست که او را دوائے نیست و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت
و امکان بپرهیزد چه محبت دنیا در دلهاے مردم جا کرده ست پس از صحبت شان ضررے عظیم
خواهد رسید سیرة روایت ست از ذوالنون مصری رحمة الله علیه که گفت هر که شبے بخفت
و در دلش غل یا غش ست با یکے از مسلمانان نام او از دیوان فقرا محو کرده شود بعض محققان
گفته اند غش در مذهب شان این ست که برادر مسلمان خود را بنامش یاد کند سیرة بدان
اے طالب که هرگاه بینی کسے را در دنیا افتاده و بجاه و رفعت و منزلت دل داده و اسیر لطف
مردم دنیا شده پس بر دست گریستن بر نفس خودش زیرا که فقر کناره گرفتن ست از حب دنیا
سیرة فقیر را در تمام مذاهب اختلاط اهل دنیا و آمدن بر ملوک و سلاطین حلال نیست چنانکه
فرمود علی بن ابیطالب رضی الله عنه بدترین فقیرے ست که بر در امیر آید و نیکوترین امیرے
ست که بر در فقیر آید و روایت ست که صاحب عراق سه سال مریض بود سهل ابن عبدالله
تستری را خواند تا دعا کند و منتظر شفا و شفقتش نگردد و آخر ببرکت دعا و نظر شفقتش شفا
یافت باز سهل بخانه خود آمد و سه سال عزلت اختیار کرد سیرة هر که همیشه بدنیا مشغول
باشد همیشه از حق سبحانه و تعالی دور باشد که مشغولی دنیا حجابی ست عظیم در راه نجات از
اهل دنیا ذکر الله ست تعالی و تقدس سیرة قدم اول در راه سالکان و عارفان بریدن
علائق ست بالکلیه چنانکه فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم طالب الدنیا لا یکون طالبا
للمولی و از اکثر اهل سلوک منقول ست که هرگاه مهمے با امرے معظم یکے را از ایشان

پیش آمدے پارچه صوف باکسار پوشیدے و زنجیر در گردن یا در پا یا در سر انداخته مناجات
بحق سبحانه کردے فی الحال مستجاب شدے۔ و بدانکه زنجیر یا رسن در گردن یا در پا انداختن
مستحسن ست و سنت داؤد ست علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که مراد ازان سراسے غایت
تواضع و انکسار و افتقار و حضور و رقت قلب امرے دیگر نیست و موید آن ست آنچه روایت
ست از بعض تابعین که گفت دیدم عمر بن الخطاب را رضی الله عنه که بر پشت شان اثر تازیانه
هست تا پیش عبد الله بن عمر رفتم و گفتم که امیر المومنین را دیدم که بر پشت شان اثر تازیانه است
گفت سبحان الله کدام ست که امیر المومنین را تازیانه زند او را غلامی ست که در آن خلوت
محاسبه نفس میکند و شب جمعه دره بر داشته نفس و درا میزند و میگوید که چنان کردی چنین
کردی۔ والحمد لله علی الاختتام و علی رسوله الصلوة والسلام۔

خاتمه

الحمد لله والمنة که کتاب مستطاب مسمی به کلمات طیبات به حسن اہتمام و
سعی مالاکلام منشی ابن علی منیجر اخبار نیر اعظم مراد آباد بماه جون سنه ۹۲ء
بمطبع مطلع العلوم مراد آباد مطبوع گشته سرمه چشم مشتاقان گردید۔

اشتہار

چونکہ یہ کتاب بموجب ایکٹ ۲۵ سنہ ۶۷ء داخل رجسٹر گورنمنٹ ہو چکی ہے
کوئی صاحب بغیر ہماری اجازت کے قصد طبع کا نفرماویں بلکہ جن کو
جلدیں مطلوب ہوں منشی ابن علی منیجر اخبار نیر اعظم مراد آباد سے
طلب فرماویں۔

المشتہر حافظ عبد المجید و نجم الدین مالکان کتاب